جواهر لعل نهرو

نامه‌های پدری بدخترش

ترجمهٔ

محمود تفضّلی

چاپ دوم





جواهر لعل‌نهرو و دخترش

این عکس مخصوص نشر درترجمهٔ فارسی ارسال شد

چند کلمه از مترجم :

استقبال گرمی که از کتاب «زندگی من» اثر معروف جواهر لعل نهرو بعمل آمد مرا برانگیخت که به ترجمهٔ آثار دیگر این مرد بزرگ نیز بپردازم ومخصوصاً کتاب «نگاهی بتاریخ جهان» را که از آثار بسیار نفیس و مشهور اوست بفارسی درآورم. آن کتاب مجموعهٔ نامه‌هائیست که نهرو درطول مدتی درحدود دوسال و نیم از زندانهای مختلف خود برای دخترش نوشته است ودرآنها یکدوره تاریخ جهان با شکل تازه وخاصی بیان گشته است.

اما خودآنهاد نبالهٔ نامه‌های دیگریست که قبلا برای دخترش نوشته بود وهمین نامه‌هاست که در این مجموعه بنام «نامه‌های پدری بدخترش» جمع آوری ومنتشر شده است.

از آنجا که این نامه‌ها ازیکسو مقدمه‌ئی برای کتاب بزرگ «نگاهی بتاریخ جهان» میباشد وازسوی دیگر مستقلا شامل اطلاعاتیست که برای کودکان ونوجوانان ومردم عادی بسیار مفید است چنین بنظرم آمد که باید آنها رازودتر منتشر ساخت.

ترجمهٔ نامه‌ها یکبار درروزنامهٔ روزانهٔ «بامشاد» از نخستین شمارهٔ آن که درسال جاری انتشار یافت بچاپ رسید ومورد استقبال فراوان قرار گرفت. واینك چاپ دوم آن بصورت کتابی مستقل در دسترس علاقمندان قرار میگیرد.

همانطور که ازمقدمه‌های کتاب برمی‌آید جواهر لعل نهرو این نامه‌ها را دراصل فقط برای استفادهٔ دخترش که ازاو دور بود ودر ییلاق بسر میبرد نوشت و بعدها مجموعهٔ آنها بصورت کتاب جداگانه درآمد.

ترجمهٔ کنونی ازروی نسخه‌ئی که درسال ۱۹۵۲ ازطرف «مطبوعات دانشگاه اکسفورد» درهند چاپ شده ومتعلق به کتابخانهٔ و هند در تهران میباشد ترجمه شده است.

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه در مهر ماه یکهزار وسیصد وسی شش هجری
خورشیدی درچاپخانهٔ فردوسی تهران بپایان رسید

فهرست

صفحه

مقدمه‌ها :

نامه‌ها :

استقبال عمومی از این کتاب بقدری بوده است که درظرف ۲۲ سال از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ (که نسخهٔ فوق الذکر چاپ شده) چاپ آن ۳۳ بار تجدید شده است یعنی گاهی اوقات در یك سال دو یاسه چاپ از آن انتشار یافته است. مسلم است که از سال ۱۹۵۲ به بعد نیز چاپهای دیگری از آن منتشر شده که متأسفانه بدست من نرسیده است و از آنها بی اطلاع هستم.

قابل تذکر است که ترجمهٔ کتاب بااطلاع وموافقت خود آقای جواهر لعل نهرو صورت گرفته است واین اجازهٔ ایشان موجب مباهات وافتخار من میباشد.

همچنین خانم ایندیرا گاندی دختر آقای جواهر لعل نهرو که این نامه‌ها در اصل برای ایشان نوشته شده مقدمه‌ئی مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند وهمراه با دوعکس برای من ارسال داشته‌اند. از این لطف ایشان که باوجود گرفتاریهای فراوان در خواست مرا پذیرفتند بسیار سپاسگزارم.

از جناب آقای طیب جی سفیر کبیر محترم هند در تهران وآقای قدوائی وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت هند نیز سپاسگزارم که در تهیهٔ مقدمهٔ کتاب کمك مؤثری کردند.

عکسهائی راکه ضمیمه کتاب شده از منابع مختلف جمع آوری کرده‌ام و بر کتاب افزوده‌ام.

امیدم اینست که این کتاب مورد استفادهٔ نوجوانان و هموطنان گرامی قرار گیرد ودر ضمن به تقویت روابط دوستانهٔ دوملت ایران وهند نیز کمك دهد.

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۶

این مقدمه را خانم ایندیرا گاندی مخصوص

ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند

دهلی نو ـ ۳۰ اوت ۱۹۵۷

با مسرت فراوان اطلاع یافتم که آقای محمود تفضلی « نامه های پدری بدخترش» را بفارسی ترجمه کرده است .

هنگامیکه این نامه‌ها نوشته میشد درنظر نبودکه منتشر شوند . این نامه‌ها پاسخی بود به‌پرسشهای یکدختر خرد سال و کنجکاو . نظر این بودکه میان او با کسی که درطی سالیان دراز تقریبا همیشه بخاطر آزادی وطنش درزندان بسر میبرد همراهی نزدیکتر وپیوند استوارتری بوجود آید.

این نامه‌ها دریك فرصت کوتاه ومحدود درفاصلهٔ دودوره زندان نوشته شده است . آنزمـان دوران کشمکشها و هیجانات و مشکلات فراوان بود. این نامه‌ها بمن کمك میدادند که نظر وسیع تری پیدا کنم زیرا افکار مرا درجهات مختلف وزمینه‌های گوناگون هدایت میکردند و درمن علاقهٔ خاصی برمی‌انگیختند که‌نه فقط بسوی تاریخ و باستانشناسی بلکه بسوی سایر جنبه‌های زندگی نیز معطوف میگشت.



ایندیرا نهرو در سنین کودکی و حدود زمانی که این نامه‌ها برایش نوشته‌شده است

این عکس هم‌مخصوص نشر در ترجمهٔ فارسی ارسال شده است

این واقعیت که پدرم باوجود تمام اشتغالات و گرفتاریهایش فرصت میبافت ذهن مرا که تازه براه می‌افتاد نیز راهنمائی کند موجب شادمانی فراوان من میشد و بمن نیرو می‌بخشید تاتنهائی وجدائی و دوری ازاورا که درو ضع زندگی آنزمان‌ما گریز ناپذیر بود تحمل کنم.

امیدوارم کودکان ایران بتوانند درقسمتی از آن شادمانی ومسرتی که‌من داشتم سهیم گردند وازین‌راه اندك اندك‌وطن مرا بشناسندوتفاهمی نسبت به آن پیدا کنند.

ایندیرا گاندی

مقدمهٔ چاپ اول کتاب

این نامه ها درتابستان سال۱۹۲۸ بدخترم «ایندیرا» نوشته شده است. در آنوقت او دریبلاق «مسوری» در ارتفاعات‌هیمالایا بسر میبرد و من درروی جلگه های کم ارتفاع پائین بودم . مجموعهٔ آنها نامه های خصوصی وشخصی بود که برای یك دختر کوچك ده ساله فرستاده شده بود. اما دوستانی که نظر وراهنمائی آنها برای من بسیار پرارزش است در آن‌نامه‌ها فوایدی دیدند و پیشنهاد کردند که آنهارا به عدهٔ وسیع تــر و بیشتری عرضه‌دارم.

نمیدانم آیا پسران و دختران دیگرهم آنها را خواهند پسندید یانه؟ امیدوارم کسانی که این‌نامه هارا میخوانند بتدریج بیندیشند که‌این این دنیای ما مثل خانوادهٔ بزرگی‌ازملت هاست . همچنین هرچند یقین ندارم‌اما امیدوارم آنها بتوانند درموقع‌خواندن این‌نامه هاقسمتی‌ازلذتی راکه من‌درموقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست‌آورند.

نامه‌ها بشکلی ناگهانی‌قطع میشوندزیرا آن تابستان دراز بپایان رسیده بودو«ایندیرا» هم میبایست از کوهستان باز گردد. درتابستان سال بعد (۱۹۲۹) برای او ییلاق مسوزی یا یك‌آسایشگاه کوهستانی وجود نداشت .



یک عکس قدیم

اینديرای خردسال ومادرش



ایندیرا و پدرش

مقدمه برای چاپ دوم

پیش از آنکه این نامه ها را به‌عده‌ئی وسیعتر و بیشتر از آنچه‌در اصل‌مورد نظر بود عرضه دارم مدتها‌در بارهٔ آنها تردید‌داشتم‌و‌دو‌دل‌بودم اما استقبال مهر آمیزی که‌از‌طرف مطبوعات و‌مخصوصاً‌از‌طرف‌مردم‌بعمل آمد بمن جرأت بخشید‌و‌تردید‌و‌ترس مرا‌دور‌ساخت.

چاپ‌اول آنها مدتهاست که‌نایاب شده وحتی‌خود نویسندهٔ «نامه‌ها» هم یك‌نسخه از آنرا ندارد . بدینجهت‌چاپ دومی‌از آن فراهم‌شده‌است. چند اشتباه کوچك که درچاپ اول‌بود‌در این چاپ اصلاح شده‌است‌اما‌از جهات دیگر‌در آن هیچ تغییری راه نیافته است .

استقبالی که از این‌کتاب کوچك بعمل آمد بمن جرأت بخشید که درفکر‌اضافه کردن‌نامه‌های‌دیگری بر آنها‌باشم‌اما من خود‌را به‌یك‌معشوقهٔ حسود بخشیده‌ام که‌خدمت به‌او‌هیچ فرصت ومجالی برای پرداختن‌بکار های دیگر باقی نمیگذارد [1] .

سال گذشته‌وقتی که درزندان « ننی»محبوس بودم‌فکر دنبال کردن نامه ها بنظرم آمد. در آنجا‌دیگر فرصت ومجال کم نبود . اما نامه های

۱ــ منظور‌از‌این «معشوقهٔ حسود» فعالیت‌های‌سیاسی و اجتماعیست که تمام وقت نهرو‌را بخود‌مشغول میداشت واورا بزندان‌هم کشاند .

سه نامهٔ آخری هم مربوط به دوران خاصی هستند وشاید در این کتاب جای مناسبی ندارند . اما این سه نامه را نیز بر کتاب افزوده‌ام زیرا تصور نمیکنم فرصتی بدست آورم که آنهارادنبال کنم .

متوجه هستم که چون نامه‌هارا بانگلیسی نوشته‌ام دایرهٔ انتشار آنهامحدود خواهد بود. طبعاً گناه این امر کاملا متوجه خود من است . فقط با ترجمه کردن آنها ممکن است که این نقص جبران شود.

الله آباد ــ نوامبر ۱۹۲۹

ج. ن.

نامه های پدری بدخترش :

زندان زیاد نیستند [1]. در زندان کتاب کافی برای مراجعه وجود ندارد. بعلاوه ذهن من چنان از ساختهشدن تاریخ، به آنصورت که هر روز در هند ساخته میشد، پر بود که دیگر در فکر گذشته‌های مرده و از دست رفته نبودم.

وقتی که از زندان بیرون آمدم پس از چند هفتهٔ معدود دوباره به آنجا بازگشتم و بازماهها در زندان ماندم. معهذا در اول ژانویهٔ امسال در زندان خود تصمیم گرفتم که نامه‌ها را ادامه بدهم. در این راه پیشرفتهائی هم کردم اما بزودی در ۲٦ ژانـویه بطور ناگهانی و غیر منتـظره آزاد شدم و بلافاصله رنجهای خانوادگی [2] و گرداب اموراجتماعی وعمومی مرا درخود گرفتند و باینسو و آنسو کشاندند و دیگر نتوانستم نوشتن نامه‌ها را دنبال کنم. اکنون باز در انتظار آسایش و آرامش مجدد سلول زندان هستم که بتوانم این کاررا ادامه دهم.

در این ضمن ایندیرا بزرگ میشود وممکن است دیگر من نتوانم بامعلومات واطلاعات روزافزون او همراهی کنم.

الله آباد - اکتبر ۱۹۳۱

جواهر لعل نهرو

۱ــ یکی از این نامه ها در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» نقل شده و نخستین نامهٔ آن کتابست

۲ــ اشاره به مرگ پدر نهرو و مشکلات دیگر زندگی اوست.

۱

کتاب طبیعت

وقتی که باهم هستیم اغلب در بارهٔ چیزهای مختلف ازمن سئوالاتی میکنی ومن هم میکوشم به آنها پاسخی بگویم. اکنون که تو در «مسوری» هستی ومن در «الله آباد» دیگر نمیتوانیم باهم چنین گفتگوهائی داشته باشیم از این جهت میخواهم گاه بگاه در بارهٔ داستان زمین خودمان و تقسیمات متعدد آن که کشورهای بزرگ و کوچك میباشد مطالب مختصری برایت بنویسم.

تاکنون چیزهائی در بارهٔ تاریخ انگلستان و تاریخ هند خوانده‌ای اما انگلستان فقط یك جزیرهٔ کوچك بیش نیست و هند نیز هر چند که سرزمین پهناور و بزرگیست فقط قسمت کوچکی از سطح زمین میباشد. اگر بخواهیم چیزی در بارهٔ این دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به کشور کوچکی که ممکنست در آنجا بدنیا آمده باشیم بیندیشیم بلکه باید به تمام کشورها و تمام مردمی که در روی زمین هستند فکر کنیم.

افسوس میخورم که در این نامه‌های خود نمیتوانم جز مطالب بسیار مختصری برایت بگویم اما امیدوارم که همین مختصر هم مورد علاقه‌ات واقع گردد وسبب شود که بتمام دنیا فکر کنی و مردم دیگری را که در آن هستند همچون برادران وخواهران خودمان بدانی.

میگوئی پس چطور میتوانیم بفهمیم که درآن زمان هاچه‌اتفاقاتی روی داده‌است؟

بدیهیست که ما نمی‌توانیم بنشینیم ودربارهٔ این چیزها فکر کنیم و همه‌چیزرا باتصورخود بسازیم. البته‌تصور کردن‌خیلی جالب وشیرین‌است زیرا اماباتصورات خودمیتوانیم افسانه‌های‌پریان‌راهم‌بسازیم . اما این‌قبیل افسانه ها به حقیقت احتیاجی ندارند زیرا بر اساس هیچ‌یك از واقعیاتی که دیده‌ایم ومی‌بینیم تکیه ندارندوفقط محصول خیال وتصورمان‌هستند درصورتیکه آنچه راجع به داستان و سرگذشت زمین میدانیم‌ومیگوئیم فقط محصول خیال وتصور نیست.

درواقع‌هرچند که‌ماهیچ کتاب و نوشته‌ئی از آن‌روزگارهای‌قدیمی نداریم اما خوشبختانه‌بعضی‌چیزها داریم که مثل یك‌کتاب‌برای‌مامطالب بسیار زیادی نقل می‌کنند . مـا صخره ها وسنگ ها و کوهستان ها و دریاها و ستاره‌ها و رود خانه‌ها و بیابانها و فسیل های باقیمانده از حیوانات قدیمی را داریم .

اینها و چیزهای دیگری مثل اینها کتابهای ما در بارهٔ داستان روزگارهای قدیم‌زمین هستند.

تنها راه واقعی برای فهمیدن داستان زمین فقط این نیست که در این باره درکتاب‌های مردم دیگر مطالبی بخوانیـم بلکه راه بهتـر آن اینست که بخود کتاب‌طبیعت رجوع کنیم. امیدوارم تو نیز بزودی‌بیاموزی که چگونه میتوان این داستان را از روی سنگ‌ها و کوهها خواند.

تصور کن که چقدر این کار جذاب وشیرین است. هرقطعه سنگ

وقتی که بزرگتر شدی در بارهٔ داستان زمین ومردم آن در کتابهای بزرگ مطالب بسیاری خواهی خواند وخواهی دید که این سرگذشت ازهر داستان یاهر قصهٔ دیگر که بتوانی بخوانی جالبتروشیرینتراست.

البته میدانی که زمین‌ما خیلی خیلی کهنسال‌و پیر است. میلیونهاسال عمر دارد. روزگار خیلی خیلی درازی درآن هیچ آدمیزادی زندگی نمیکرد، نه‌مردی ونه‌زنی. پیش ازآنکه انسان در روی زمین پیدا شود حیوان‌هاو جانوران درآن زندگی‌میکردند و پیش ازپیداشدن‌حیوانها روزگارهای درازی گذشت که هیچ موجود جانداری درروی زمین‌نبود.

خیلی‌دشواراست که تصور کنیم‌این زمین‌ما که امروزتااین‌اندازه‌از انواع‌حیوانهاوانسانهاپراست‌روزگاری بدون تمام اینها بوده است وهیچ موجود جانداری در آن پیدا نمیشده است. امـا دانشمندان وکسانیکه مدتها دربارهٔ این موضوع ها مطالعه و فکر کرده‌اند بما میگویند کـه روزگارهای دراز زمین خیلی گرم وسوزان بود بطوری که هیچ موجود جانداری نمیتوانست درروی آن زندگی کند.

اگرما کتاب‌های آنهارابخوانیم‌وسنگ‌هاوفسیل [1] هارا (که باقیماندهٔ حیوانات قدیمی هستند) مطالعه کنیم خودمان‌هم میتوانیم ببینیم وبفهمیم که درحقیقت باید همینطورها که میگویند باشد.

توتاریخ را در کتاب‌ها میخوانی. اما در روزگار قدیم که هنوز انسان وجودنداشت مسلما هیچ‌کتابی هم نمیتوانست‌نوشته‌شده‌باشد لابد

۱ــ برای کلمهٔ فسیل که بمعنی بقایای‌سنگ شدهٔ گیاهها وحیوانات قدیمی است لغت«سنگواره» راوضع کرده‌اند امااز آنجاکه‌این کلمه در بسیاری‌اززبانها بهمین صورت بکارمیرود درترجمهٔ فارسی هم عیناً بکار برده شد.

جریان آب آنها آنرا بدره‌ئی که در پای کوه بوده کشانده‌است‌وجریانهای کوچك آبهای کوه یواش یواش آنرا پیش‌و پیش‌تر رانده است تا به یك رودخانهٔ کوچك رسانده است. رودخانهٔ کوچك هم آنرا همراه خود به یك رودخانهٔ بزرگتر آورده‌است. در تمام این مدت آن‌تکه‌سنگ‌درته رودخانه می‌غلطیده ودر اثر این غلطیدن یواش‌یواش گوشه‌هایش ازمیان رفته است‌و به‌یك سنگ صاف و گرد و صیقلی مبدل‌شده است و باین‌ترتیب آن‌سنگ‌ناصاف‌و گوشه‌دار بصورت سنگ گردوصافی که‌می بینی‌در آمده ست. عاقبت‌هم دریك‌جائی این سنگ از رودخانه بیرون افتاده است‌و تو آنرا پیداکرده‌ای. اگر رودخانه آنرا همچنان باخود برده بود این سنگ بازهم کوچکتر میشد تا اینکه عاقبت بصورت یك سنگریزه وماسه درمی‌آمدودر کناره‌های دریا به برادران خود می پیوست و جزء شنهای زیبای ساحل دریا میشد که‌بچه‌ها باآن‌بازی میکنندوبا آنها برای‌خود قصر میسازند.

وقتیکه‌یك‌تکه‌سنگ کوچك میتواند اینهمه مطلب برایت بگوید آیا ازتمام تخته‌سنگها وصخره‌ها و کوه‌ها واینهمه چیزهای دیگر که دور و بر خودمان می‌بینیم‌چه‌چیزهامیتوان آموخت؟

که می‌بینی در کنار راه یا در دامنهٔ یك کوه افتاده است میتوانـد یك صفحهٔ کوچك از کتاب طبیعت باشد ومیتواند برایت چیزی بگوید البته بشرط آنکه خواندن آنرا بلد باشی.

برای اینکه بتوانی هر زبانی را بخوانی چه هندی چه اردو چه‌انگلیسی(وچه‌فارسی)محتاج آن‌هستی که الفبای آنرا بیاموزی بهمین قرار پیش از آنکه داستان طبیعت را در کتابهای آن یعنی درسنگ‌هاو صخره‌ها بخوانی باید الفبای آنرا یاد بگیری. چه‌بسا که همین حالاهـم تااندازه‌ئی میدانی که چگونه میتوان این کتاب‌را خواند.

اگریك سنگ کوچك گرد و صاف و صیقلی را ببینی آیـا چیزی برایت نخواهد گفت؟ آیا ازخودت نمیپرسی که این‌سنگ‌چگونه‌چنین‌صاف وصیقلی وگرد و بدون گوشه و بدون لبه های تیز شده است؟ اگر یك سنگ بزرگ را بشکنی وچند تکه کنی ، هرتکهٔ آن ناصـاف است و برای خودگوشه های متعدد ولبه های تیز دارد.

این سنگهای نوك تیز وناصاف به‌آن سنگ‌صاف وگرد وصیقلی هیچ شباهت ندارند پس چگونه‌آن سنگ صاف بآن‌شکل گرد وهموار وصیقلی درآمده است ؟ اگر چشمهایت خوب به بیند وگوشهایت خوب بشنود این‌سنگ‌هم داستان خودرا برایت خواهد گفت.

این سنگ‌بتو میگوید که یك‌روزگاری، روزگاری خیلی پیش‌از این‌ها،قسمتی ازیك‌تخته‌سنگ‌بزرگ‌بوده‌است،درست مثل‌یك تکه‌سنگ که‌ازیك‌تخته‌سنگ‌بشکنیم. یایك‌تکه‌سنگ ناصاف‌بوده‌است که‌گوشه‌ها ولبه های تیز فراوان داشته است. بعد باران ها باریده است وکم کـم

و زنان پیدا شده‌اند . مردان و زنانی که با آنچه اکنون می‌بینیم بسیار متفاوت بوده‌اند. آنها وحشی بودند و با حیوانات فرق زیادی نداشتند اما تدریجاً و کم کم برای خود تجربه‌هائی آموختند و بفکر کردن پرداختند. نیروی فکر، آدمیزاد را از حیوانات ممتاز ساخت. همین نیرو آنهارا از قویترین و بزرگترین حیوانات وحشی‌هم نیرومندتر ساخت.

امروز می بینی که یك آدم کوچك روی سر یك فیل بزرگ می نشیند و او را وادار میسازد که هرچه دلش میخواهد برایش انجام‌دهد.

فیل خیلی بزرگ وقوی است، خیلی قوی تر از«فیلبان» کوچکی که روی گردنش می‌نشیند. باوجود این « فیلبان » میتواند فکر کند و چون بهتر ازفیل فکر میکند اربابو آقای‌فیل‌میشود‌است‌وفیل خدمت‌کار اومیگردد.

باین قرار بتدریج که فکر انسان بیشتر رشد میکند باهوش‌ترو روشن بین‌تر و عاقل‌تر میشود . چیزهای فراوانی کشف میکند . میفهمد که‌چگونه آتش‌روشن کند ؟ چگونه زمین را بکاردوبرای‌خودش در آن غذا برویاند ؟ چگونه‌برای لباس خود پارچه ببافد و برای سکونت خود منزل بسازد ؟

جماعاتی‌از آن‌مردان‌وزنان‌قدیمی‌عادت کردند که باهم‌زندگی کنند وباین‌ترتیب نخستین شهرها بوجود آمد. پیش ازآنکه شهرها ساخته‌شود مردم دریکجا ساکن نبودند ومعمولاازیك‌جا بجای دیگر منتقل‌میشدند. احتمال داردکه درآن موقع مردم دریك‌نوع چادر زندگی میکردند و

۲

چگونه تاریخ آغاز زمین نوشته شده است

در نامهٔ دیروزم برایت نوشتم که ما باید آغازسرگذشت زمین‌را از روی کتاب طبیعت بیاموزیم. این کتاب شامل تمام چیز هائی میشود که‌در اطراف خود می‌بینی. صخره‌ها، کوهها، دره‌ها، رودها، دریاها و آتش‌فشانها همه قسمت‌های مختلف این کتاب هستند.

این کتاب همیشه در برابر ما گشاده است. اما در میان ما عدهٔ کسانی که به‌آن توجه میکنند یا میکوشند آنرا بخوانند خیلی کم و ناچیزاست!

اگر ما یاد بگیریم که چگونه میتوان این کتاب را خواند و فهمید. چه داستان‌ها و سرگذشت های شیرینی که برای مان نقل خواهد کرد. داستانهائی که میتوانیم در صفحات‌سنگی این کتاب بخوانیم از داستان پریان‌هم زیباتروجذاب‌تر خواهدبود.

همچنین از روی‌این کتابست که میتوانیم در بارهٔ آن روزگارهای بسیار قدیم که حتی هیچ آدمیزاد یاحیوانی‌هم در روی زمین مازندگی نمیکرد مطالبی بیاموزیم.

وقتیکه ما مطالعهٔ این کتاب را دنبال‌کنیم خواهیم دیدکه پس ازمدتهای دراز نخستین‌حیوانات پیدا شده‌اند و بعد بدنبال آنها حیوانات بیشترو بیشتری‌بوجود آمده‌اند و بعدازآنها آدمیزاد یعنی نخستین‌مردان

عوض مردم در آن زمان خط خوشی داشتند و خیلی قشنگ مینوشتند. امروز در کتابخانه های خودمان کتابهای فراوانی داریم که باخط های بسیار خوش و زیبا و با دست نوشته شده‌اند . مخصوصا در هند ما کتابهائی بزبانهای «سانسکریتی» و «فارسی» و «اردو» داریم که باین ترتیب نوشته شده‌اند. اغلب کسی که نسخهٔ کتاب جدید را مینوشت در اطراف صفحات آن نقوش گل و بوته‌های زیبائی هم میکشید و تزئیناتی درست میکرد .

با رشد و توسعهٔ شهرها، کم کم کشورها و ملت‌ها تشکیل شدند . مردمی که دریك کشور زندگی میکردند و بهم نزدیك تر بودند طبعا بـا یکدیگر بیشتر آشنا میشدند و تصور میکردند ازمردمان دیگری که در کشورهای دیگر زندگی میکنند بهتر هستند و در کمال حماقت بادیگران می‌جنگیدند. آنها نمی‌فهمیدند وحتی امروزهم بسیاری ازمردم نمی‌فهمند که جنگیدن مردم با هم و کشتن یکدیگر احمقانه ترین کاریست کـه انسان میتواند بکند. این کار برای هیچکس فایده‌ئی ندارد.

برای آموختن سرگذشت شهرها و کشورها در آن روزگـاران باستانی گاهی اوقات کتابهای قدیمی و کهنه‌ئی بدست می‌آوریم . اما این کتابها زیاد نیستند. درمقابل چیزهای دیگری هستند که بما کمك میدهند . مثلا بعضی ازپادشاهان و امپراطوران باستانی گزارش سلطنت وحکومت خودشان را برلوحها وستونهای سنگی مینوشتند. کتابـها مدت درازی باقی نمیمانند. کاغذهای آنها میپوسد یا موش خوردگی پیدا میکنند . اما سنگ‌ها روزگار خیلی طولانی‌تری دوام میکنند. شاید ستون سنگی «آشوکا»[۱]

۱ــ آشوکا از پادشاهان بزرك و باستانی هند است که در تاریخ هند تقریبا مقام داریوش بزرك را در تاریخ ایران دارد.

صورت چادرنشین هارا داشتند.

درآنوقت انسان هنوز نمیدانست که چگونه میتواند غذای خودش را از زمین بدست آورد. به این جهت در آنزمان نه برنج وجـود داشت و نه گندم که از آن نان درست کنند. در آنزمان ها حتی سبزیها و بسیاری از چیزهائی که امروز میخوریم وجود نداشت و ناشناس بود. شاید فقط بعضی میوه های وحشی طبیعی وجود داشت که انسان آنروزی آنهارا میخورد. مسلما بیشتر مردم از گوشت حیواناتی که شکار میکردنـد و میکشتند میخوردند و با آن زندگی میکردند.

وقتی که شهرها رشد پیدا کرد مردم هنرهای زیبا را هم آموختند. همچنین نوشتن را نیز یاد گرفتند. امـا تا مـدتهای زیاد هنـوز کاغذ وجود نداشت که برروی آن بنویسند. مردم آنزمان برروی پوست درخت «پوجپاترا» مینوشتند.

تصورمیکنم این درخت را به انگلیسی «بیرچ» می گویند. همچنین برگ درخت های نخل را برای نوشتن بکار میبردند.

بعدها کاغذ پیدا شد و نوشتن خیلی آسان تر گشت. اما هنوز هم تا مدتها ماشین های چاپ نبود و نمیشد مثل امروز کتابها را در هزاران نسخه چاپ و منتشر کرد.

در آنوقت کتاب هارا با دست و با کمال دقت مینوشتند باین جهت مسلماً کتابهای زیاد وجود نداشت. نمیشد به یك کتابفروشی رفت و مثل امروز یك جلد کتاب خرید. هرکس کتابی میخواست باید کسی را پیدامیکرد که از روی آن کتاب یك نسخه دیگر برایش بنویسد و این کارهم وقت زیاد میگرفت امادر

بوجود آمدن زمین

میدانی که کرهٔ زمین بدور خورشید میچرخد و کرهٔ ماه هم بدور زمین حرکت میکند.

همچنین شاید میدانی کرات دیگری هم هستند که مثل زمین ما بدور خورشید میچرخند. تمام این کرات که زمین ماهم جزئی از آنهاست «سیاره‌ها»ی خورشید نامیده‌میشوند زیرا درسیروحرکت هستند و بدور خورشید میچرخند.

«ماه» که بدور زمین میچرخد یك «وابستهٔ زمین» نام دارد زیرا وجودش به زمین وابسته‌است. سیاره‌های دیگرهم مانند زمین ما برای خود یك یاچند «ماه» دارند. خورشیدوسیاره‌هایش باضافهٔ وابسته‌هایشان که«ماه‌ها» باشند مجموعا یك خانوادهٔ خوشبخت را تشکیل میدهند و همگی باهم «منظومهٔ خورشیدی» نام دارند.

آنها را از آنجهت بنام خورشید و «خورشیدی» مینامند که متعلق به خورشید هستند ودرواقع خورشید پدرتمام آنهاست و این سیاره‌ها و ماه‌ها که منظومهٔ خورشیدی نامیده میشوند همه از خورشید بوجود آمده‌اند.

هنگام شب وقتی که به آسمان نگاه میکنی هزاران ستارهٔ کوچك وبزرگ در آن می‌بینی. ازمیان تمام آنها فقط چند تائی «سیاره» هستند

را در ارگ شهر اللّه آباد بخاطر داشته باشی . برروی این ستون سنگی یك اعلامیه از طرف « آشوکا » کنده شده است . او یکی از پادشاهان بزرگ هند بود و صدها سال پیش سلطنت داشت .

اگر به موزهٔ شهر «لکنهو» بروی کتیبه‌ها و لوح‌های سنگی فراوانی خواهی دید که برروی آنها کلماتی کنده و نوشته شده است .

در موقع مطالعهٔ تاریخ باستانی وقدیمی کشورهای مختلف مطالبی در بارهٔ چیزهای بزرگی که در چین و مصر بوجود آمده بود خواهیم آموخت . این چیزها خیلی پیش در روزگارهای قدیم و در دورانی که کشورهای اروپا هنوز از قبیله‌های وحشی پر بود وجود اشت.

همچنین مطالبی دربارهٔ روزهای عظمت هند و دورانیکه منظومه‌های «رامایانا» و «مهابراتا»[1] نوشته شدند وهند کشوری بزرگ و نیرومند بود خواهیم آموخت.

امروز کشور ما بسیار فقیر است ومردمی خارجی بر آن حکومت میکنند . ماحتی در کشور خودمان آزاد نیستیم و نمیتوانیم آنچه میخواهیم بکنیم. اما همیشه وضع چنین نبوده است و شاید اگر ما جداً بکوشیم بتوانیم کشور خودمان را دوباره آزاد سازیم و بتوانیم سرنوشت مردم فقیر آنرا بهتر کنیم وهند را نیز مانند بعضی کشورهای امروز اروپا بصورتی درآوریم که برای زندگی مطبوع باشد[2] .

درنامهٔ بعدی سرگذشت جذاب و شیرین زمین را از آغــاز آن برایت شروع خواهم کرد .

۱ــ «رامایانا» و «مهابراتا» دو منظومهٔ قدیمی و باستانی هنداست که درهند مثل «شاهنامه» در ایران میباشد در آخر همین کتاب مطالب بیشتری در بارهٔ آنها هست.

۲ـ خوانندگان گرامی توجه دارند که این مطالب سال‌ها پیش نوشته شده است که انگلیسیان برهند مسلط بودند وحکومت داشتند .

دیگر بما نزدیکتر است بنظرمان بزرگتر می آید وما آنرا بشکـل یك سینی بزرگ یایك توپ بزرگ آتشی می بینیم.

باینقرار زمین ما از خانوادهٔ خورشید یعنی منظومهٔ خورشیـدی است ومثل یکی از سیاره های دیگر میباشد که از خودشان نورو روشنی ندارند.

ما فکر میکنیم که زمین خیلی بزرگ است. در حقیقت هـم زمین نسبت بخود ما کـه موجودات خیلی کوچکی هستیم بسیار بزرگ است بطوریکه اگر ما بایك قطار تندرو راه آهن یابایك کشتی بزرگ وسریع سفر کنیم هفته‌هاو ماهها طول میکشد تـا ازیك قسمت زمین به یك قسمت دیگر آن برویم[1] اما باوجود آنکه زمین بنظر ما اینقدر بزرگ است در حقیقت مثل یکی از ذرات خاك وغبار میباشد که وقتی نور خورشید ازداخل پنجره بیك اطاق تاریك میتابد در روشنائی دیده میشوند.

خورشید که زمین را روشن میکند میلیونها کیلومتر اززمین مادور است وستاره های دیگر خیلی بیشتر از مادورند.

ستاره شناسان یعنی کسانیکه دربارهٔ ستاره‌ها مطالعه میکنند بما میگویند که در روزگارهای خیلی خیلی قدیمی زمین ماو تمـام سیارات دیگر جزء خورشید بوده‌اند.

خورشید در آن موقع هم همان طور که حالا هست توده‌ئی ازمواد سوزان ومشتعل وفوق العاده گرم بوده‌است.

۱ــ درموقعی که این نامه نوشته شده است مسافرت باهواپیما باندازهٔ امروز رواج نیافته بود.

در واقع اینها را نمیتوان «ستاره» نامیدو ستاره نیستند زیرا ازخودشان روشنی و نور ندارند.

آیا میدانی فرق یك «سیاره» بایك «ستاره» چیست؟

آیا میتوانی آنها را ازیکدیگر تشخیص بدهی؟

«سیاره»ها مثل زمین ما درمقایسه باستاره‌هادرحقیقت بسیار کوچك هستند. اما در آسمان نسبت به ستاره‌های دیگر بزرگتر بنظر میرسند. دلیل این وضع آنست که سیاره‌ها ازستاره‌ها بمانزدیکتر هستند. همانطور که ماه که درواقع یك بچهٔ بسیار کوچولودرخانوادهٔ منظومهٔ شمسی است بنظر ماخیلی بزرگ جلوه میکندزیرا ازستاره‌هاوسیاره های دیگر بماخیلی نزدیکتراست.

راه درست تشخیص ستاره‌ها از سیاره‌ها اینست که وقتی به آنها نگاه میکنی به بینی آیا چشمك میزنندیانه؟ ستاره‌ها همیشه چشمك منزنند اما سیاره‌ها چشمك نمیزنند و نورشان آرام است. زیرا سیاره‌ها خودشـان روشنائی ندارند و فقط باین جهت روشن هستند که از خورشید مـا روشنی میگیرند و مثل آینه نور خورشید را منعکس میسازند. نوری که مـا ازاین سیاره‌ها وازماه می‌بینیم درواقع انعکاس نورخورشید است که بر آنها میتابد. درصورتیکه ستاره‌های واقعی هر کدام مثل خورشید ما هستندوخودشان نورروشنائی دارند. این نورروشنی‌هم از آنجهت است که همهٔ آنها مثل کراتی آتشین مشتعل وسوزان هستند.

خورشید ماهم در حقیقت ستاره‌ایست از نوع ستاره‌های دیگری که در آسمان می‌بینیم وشبها بما چشمك میزنند. منتها چون‌ازستاره‌های

دست میدهد . منتها چون خورشید نسبت بزمین خیلی خیلی بزرگتر است میلیون ها سال طول میکشد تا مقداری از حرارتش را از دست بدهد و میلیون ها سال طول خواهد کشید تا خورشید هم مثل زمین سرد بشود. ولی زمین که کرهٔ بسیار کوچکیست و مثل ذره‌ئی در فضا میباشد در مدت خیلی کمتری که البته برای ما هزاران هزار سال میشود سرد شد .

بدیهی است وقتیکه زمین خیلی گرم وداغ وسوزان بودهیچ‌چیزی نمی توانست در روی آن وجود داشته باشد و زندگی کند . در آن زمان نه انسان بود ونه حیوان، نه درخت ونه گیاه. همه چیز درروی زمین شعله‌ور و سوزان و مذاب بود .

پس از مدت های دراز درهمان وقت که زمین هنوز کاملا سرد نشده بود همانطور که سابقاً قسمتی ازخورشید جداشده و بصورت زمین در آمده بود، که بدورخورشید میگردد، یك قطعه هم اززمین جداشد که بصورت یك کرهٔ جداگانه در آمد که بدورزمین میگردد و آن قطعهٔ جداشده همین «ماه» است که در آسمان می بینیم.

بعضی از دانشمندان که در این موضوع ها مطالعه و تحقیق کرده اند فکر میکنند که ماه از آن ناحیهٔ زمین بریده وجداشده است که حفرهٔ وسیع و پهناور آن امروز بصورت اقیانوس آرام میان آمریکا و آسیا قراردارد.

درهرحال بطوریکه گفتم زمین درطول هزاران سال کم کم گرمای شدید خودرا ازدست میداد و بتدریج سرد میشد . این کار روزگاران

گاه بگاه قطعه های کوچکی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است. این قطعات دیگر نمی‌توانستند به پدرخودشان که خورشید بود به‌پیوندند و بچسبند ولی انگار که آنها را با یك طناب ناپیدا به خورشید بسته باشند همه به آن پیوند دارند وبدور خورشید میچرخند .

این ستاره‌ها را یك نیروی عظیم که« نیروی جاذبه » نام دارد در فاصلهٔ معینی نسبت به‌خورشید نگاه داشته است وهمین نیروست که‌من آنرا برایت بصورت یك طناب ناپیدا وصف کردم. این نیرو هر چیز کوچکتر را بسوی چیز بزرگ‌ترجذب میکند ودر زمین ماهم همه‌چیز رابسوی زمین‌میکشاند. دراثر همین نیروست که اشیاء وزن پیدامیکنند وبروی زمین میافتند. چون‌زمین بزرگترین چیزیست که نزدیك ماست همه چیز را بسوی خود جذب میکند ومیکشاند.

باینقرار زمین ماهم مثل سیارات دیگر در ابتدا جزء خورشید بوده است ویك زمانی از خورشید جدا شده و درفضا پرتاب گشته است ودرفاصلهٔ معینی‌ازخورشید قرار گرفته و بدور آن میچرخد ودرعین‌حال بدورخودش هم میچرخد .

وقتیکه زمین از خورشید جدا شد بصورت خورشید بود . یعنی مثل‌یك توپ آتشین وسوزان‌بود که گازهای مختلف وهوای‌سوزانی آنرا احاطه کرده بود. اماچون‌زمین خیلی کوچك‌بود دراثرحرکت‌درفضا پس از مدت های طولانی کم کم سردشد.

خورشید هم بتدریج و کم کم سرد میشود و حرارتش را از

اقیانوس‌های بزرگ‌ و دریاها و بعضی از دریاچه ها بوجود آمده اند که آب آن‌ها هم تامدت‌ها خیلی گرم وداغ بوده است.

وقتی که زمین باز هم سرد تر شد و آب اقیانوس ها هم کم کم سرد تر گشت دیگر ممکن میشد که موجودات زنده در روی زمین ـ چه در روی سطح زمین وچه در آب دریاهاواقیانوس ها ـ بوجود آیند وزندگی کنند و به‌این‌شکل کم کم زندگی درروی‌زمین آغاز گشت.

درباره‌ٔ آغاز حیات وزندگی درروی زمین در نامه‌ٔ آینده‌ام‌صحبت خواهیم کرد.

بسیار درازی طول کشیده است. کم کم سطح زمین خیلی سردتر شد. اما درون آن بازهم گرم وداغ باقی مانده است.

حتی همین حالا اگر چاه بسیار عمیقی حفر کنیم یا به اعماق معدن های ذغال سنگ که دردل زمین کنده شده اند فرو برویم هر چه پائین و پائین تر برویم گرما وحرارت بیشتر خواهدشد. احتمال دارد که اگر بتوانیم به اندازهٔ کافی به اعماق زمین فرو برویم خواهیم دید که قلب زمین ماسرخ و گداخته وسوزان ومذاب است.

ماه نیز که اززمین جداشده بود ودر ابتدا گرم وسوزان بود کم کم سرد میشد. منتهاچون ماه از زمین هم خیلی کوچک تر است خیلی زودتر اززمین سرد شده است. واکنون بشکل مطبوعی سرد بنظر میرسد.

آیا اینطور نیست؟

حتی بعضی از شاعران وبعضی ازمردم آنرا « ماه سرد » مینامند. شاید هم اکنون تمامی سطح ماه از یخچال های دائمی ودشت های یخ پوشیده است. [۱]

وقتی که زمین سرد شد. تمام بخاراتی که در هوای اطـراف آن جمع بود بصورت آب مایع درآمد و احتمال دارد که تا مدتها بشکل بارانهای شدید و دائمی بروی زمین میباریده است.

ظاهراً آب همین باران های عظیم گودیها وحفره هائی راکه در روی سطح چین خوردهٔ زمین بوجود آمده بود پر کرده است و به این شکل

۱ــ با پیشرفتی که علوم پیدامیکند امیدزیاد هست که پس ازچندین سال دیگر انسان بتواند بکرهٔ ماه برود واسرار آنرا هم کشف کند. چه بسا کودکانی که امروز این سطوررا میخوانند خودشان بتوانند بکرهٔ ماه بروند.

اگر یادت باشد یکروز در باغ نباتات لندن [۱] چند گیاه نشانت دادم که به آنها گیاه شکارچی میگویند. آن گیاه‌ها وقتی مگسی روی برگشان می‌نشیند خودرا جمع میکنند ومگس را میگیرند و میخورند ولی اینها درظاهر گیاه هستند نه حیوان در مقابل بعضی حیوان‌ها هم هستند که مانند گیاه ها هرگز از جای خود حرکت نمیکنند مانند اسفنج ها و مرجان هائی که در اعماق دریا ها زندگی دارند و جزو حیوانات حساب میشوند.

در واقع بعضی موجودات هستند که بزحمت میتوان گفت آیا حیوان هستند یا گیاه.

بعدها موقعیکه «گیاه‌شناسی» یعنی علمی که بانباتات و گیاه ها سر وکار داردو «حیوان شناسی» یعنی علم شناختن حیوانات وجانوران را بیاموزی این قبیل موجودات شگفت انگیز را هم خواهی شناخت که نه کاملا حیوان هستند ونه گیاه.

بعضی‌ها میگویند که حتی سنگها و جمادات هم یکنوع زندگی دارند ویك نوع درد و رنج را احساس میکنند اما باورکردن این حرف خیلی آسان نیست.

شاید بخاطر داشته باشی که وقتی در شهر «ژنو» (در کشور سویس) بودیم یك روز آقائی بدیدن ما آمد که اسمش «سرجاگادیش بوس» بود.

---

۱ - درسال ۱۹۲۶ یعنی دو سال پیش از زمان نوشتن این نامه‌ها نهرو باهمسرش ودخترش که در آن وقت هشت ساله بود باروپا رفت ومدتی بیش از یکسال در آنجا ماند. بعضی ازمطالبی که دراین نامه‌ها دیده میشود بااشاره بمشاهدات وخاطرات آن سفر نوشته شده است

۴

نخستین موجودات زنده

در نامهٔ سابق دیدیم که زمین روزگاران درازی گرمتر از آن بود که موجودات زنده بتوانند در آن زندگی کنند وحیات در آن وجود داشته باشد.

طبعاً این سئوال پیش می آید که پس چه وقت زندگی در روی زمین آغاز گشت و آیا نخستین موجودات زنده چه چیزهائی بودند؟

این سئوال بسیار جالب توجه وجذاب است اما پاسخ دادن بآن هم خیلی دشوار میباشد.

خوبست اول به بینیم که اصولا زندگی چیست وچه چیزهائی زنده هستند؟

ممکن است بگوئی که انسانها و حیوانهائی کـه در اطراف مـا هستند وحرکت میکنند موجودات زنده هستند. اما درختها، بوته ها، گلها و گیاهها چطور؟ بیقین آنهاهم موجودات زندهئی میباشند زیرا آنها هم رشد میکنند، آب می آشامند، غذا میخورند، نفس میکشند و میمیرند.

شاید فرق اصلی واساسی میان یك درخت ویك حیوان فقط از آن جهت باشد که درخت ازجای خود حرکت نمیکند و جابجا نمیشود درحالیکه حیوانات حرکت میکنند وجای خود را تغییر میدهند.

اکنون باید ببینیم آیا تمام این انواع مختلف حیوانات و جانوران
طور ناگهانی و یکباره و یك روزه باهم پیدا شده‌اند یا بتدریج و کم کم؟
آیا چگونه میتوانیم این مطلب را بفهمیم؟ ما کتابی نداریم که
ر همان زمانهای بسیار قدیمی نوشته شده باشد و این مطالب را برای ما
گوید. ولی آیا کتاب طبیعت نمیتواند در این موضوع بما کمك بدهد؟ چرا.
ر اینجاست که کتاب طبیعت بما کمك میکند و بسیاری مطالب را از روی
آن می‌آموزیم و می‌فهمیم.

گاهی اوقات در صخره‌ها و تخته‌سنگهای قدیمی شکل استخوانهای
عضی حیوانات را پیدا میکنیم که بشکل سنگ در آمده‌اند این سنگهارا
فسیل» میگویند.[1]

وقتی این قبیل سنگها را پیدا میکنیم میتوانیم بگوئیم موقعی
که آن سنگ‌ها تشکیل میشده است یعنی در روزگاران خیلی خیلی
دیمی، حیواناتی که شکل استخوانشان در سنگ ها باقی مانده است
زندگی میکرده‌اند.

اگر یادت باشد خودت هم بسیاری از این قبیل فسیل‌ها و از این قبیل آثار
حیوانات بزرگ و کوچك قدیمی را که بعدها سنگ شده‌اند در یکی از
وزه‌های لندن[2] دیده‌ای.

وقتی که حیوانی میمیرد قسمت های گوشتی و نرم بدنش بزودی
میپوسد و متلاشی میشود و ازمیان میرود اما استخوانهایش مدت خیلی زیادی

---

۱ - به حاشیه صفحهٔ ۱۶ رجوع شود

۲ - موزهٔ جنوب کنسینگتن South Kensington Museum

آن آقا با آزمایشهای خود نشان داده است که گیاهها زندگی پهناور و بزرگی درخود دارندو همان آقا یکی از کسانیست که فکر میکنند حتی سنگ‌ها و جمادات هم برای خود یکنوع زندگی دارند.

بدینقرار می بینی که جواب این سئوال خیلی آسان نیست که آیا چه چیزی زنده است و چه چیز زنده نیست؟

فعلا ما سنگها و جمادات را از موجودات زنده کنار میگذاریم و فقط گیاهها و حیوانات را زنده میشماریم . بطوری که میدانی و می بینی امروز تعدادانواع موجودات زنده بسیار زیاد و متنوع ومختلف است .

بالاتر از همهٔ موجودات زنده انسان قرار دارد که تمام مردان و زنان جهان از جملهٔ آنها میباشند . بعضی از آنها بسیار زیرك و دانا و باهوش هستند و بعضی هم ابله و کودن و کم فهم میباشند .

بعد از انسان انواع حیوانات هستند که در میان آنها هم بعضی‌ها مانند فیل و الاغ و مورچه خیلی باهوش و چیز فهم میباشندو بعضی هاهم بسیار بیهوش و ابله هستند.

پس از این حیوانات ماهی‌ها وجانوران دیگری که در دریازندگی میکنند هستند که از نظر زندگی درمرحلهٔ پائین‌تری جای دارند.

بالاخره در آخرین صف موجودات زنده وحیوانات ، اسفنج ها و مرجان‌ها وستاره‌های دریائی و موجودات شبیه آنها هستند که نیمه حیوان و نیمه گیاه میباشند .

بعدهم گیاهها هستند .

مواج آب بکنار ساحل می آید.

در میان فسیل‌ها و سنگهای بسیار کهنه‌هم فقط آثار این قبیل صدفها
که در روزگارهای بسیار قدیمی بوده است باقیست و معلوم میشود که
ر آن زمانها فقط این قبیل موجودات زنده وجود داشته‌اند.

درسنگهای دوره‌های بعد بقایا و آثارحیوانات بزرگتر و کامل‌تری
هم پیدا میکنیم. مانند بعضی خزندگان وجانوران عظیم که حتـی
ـ فیل‌های امروزی ماهم بزرگتر بوده‌اند و بعضی پرندگان وحیوانات
ـه‌تااندازه‌ئی با آنچه امروزهم هست شباهت دارند. بالاخره‌درسنگهای
مانهای خیلی بعد آثار وبقایای انسان‌را هم پیدا میکنیم.

بدین قرار چنین‌نظر میرسد که انگاردرظهورو پیداشدن‌جانوران
حیوانات نظم معینی وجود داشته است یعنی ابتدا ساده‌ترین حیوانات
یدا شده اند و بعد حیوانات عالی‌تر و کاملتری‌که هر دسته نسبت بدستهٔ
یگر کاملتر بوده‌اند تا اینکه میرسیم بانسان‌که خود در واقع عالیترین
کاملترین نوع حیوانات است.

این‌موضوع که آیا اسفنج سادهٔ دریائی‌وستارهٔ دریائی یعنی حیوان
سیارساده وابتدائی چگونه‌تکامل یافته وتغییرشکل‌پیداکرده وبشکل
الی‌تری درآمده‌است خودیکی از جالب‌ترین موضوعهای مطالعه است
ـه‌شاید یکروز در این باره‌هم مطالبی برایت بگویم اما اکنون دربارهٔ
خستین‌موجودات زنده صحبت‌میکنیم.

احتمال‌دارد درموقعی که زمین‌سردشد نخستین جانداران‌که در
ن‌پیداشدند موجودات ساده ونرمی بودندکه بسفیدهٔ تخم‌مرغ شباهت

باقی میماندوحتی بصورت سنگ درمی آید .

همین سنگهاست که بدست ما می افتد و بوسیلهٔ آنها در بارهٔ حیواناتی که درروزگارهای بسیاردور گذشته زندگی میکردهاند اطلاعاتی بدست می آوریم.

اما بعضی حیوانات ساده مانند ستاره‌های دریائی نیز هستند که اصلا استخوان ندارند در اینصورت وقتیکه میمیرند بدنشان بزودی متلاشی میشودو هیچ چیزی از آنها بجا نمی ماند که بعدها بتوان از روی آنها چیزی فهمید.

اکنون وقتی که سنگها وصخره های قدیمی را که آثار حیوانات مختلف در آنهاهست بادقت مطالعه میکنیم ومجموعه های استخوان های قدیمی راکه پیدا شده است جمع آوری میکنیم میتوانیم بهبینیم که همهٔ حیوانات یکباره پیدا نشدهاند و باهم زندگی نمیکردهاند بلکه در دورانهای مختلف انواع مختلفی ازحیوانات وجود داشتهاند.

از آثار حیواناتی که باقی مانده است چنین معلوم میشود که در آغاز فقط حیوانات بسیارسادهئی در دریاها بودهاند که مثل بعضی ازحیوانات کهامروزهم دردریاها زندگی میکنند صدف داشته اند.

وقتی که بکنار دریا میروی می بینی مقدار زیادی صدفهای بزرگ وکوچك زیبا در آنجاهست که به آنها گوش ماهی نیز میگویند ومعمولا آنهارا جمع میکنی.

میدانی که این صدفها همه پوشش های حیوانات کوچکی هستند که در دریا زندگی میکنند وموقعی که میمیرند صدف خالیشان بوسیلهٔ

قسمت شبیه‌اولی هستند . این تقسیم تقریباً بشکل زیر صورت میگیرد :



بطوری که می بینی « نوکلئوس» یاقلب این‌موجودهم مانند خودش بدوقسمت میشود وهرقسمت آن بیکی‌ازتقسیم‌ها میرود و باین ترتیب حیوان‌یاموجودزندهٔ مزبور تقسیم وزیاد میشود .

احتمال‌دارد که نخستین‌جاندارانی که درروی‌زمین بوجود آمده‌اند چیزهائی شبیه باین‌موجودات‌واین‌جانداران‌یك سلولی بوده‌اند .

چه مظاهرساده وناچیزی برای زندگی وحیات به‌این‌عظمت !

در آنموقع درتمام زمین‌هیچ‌موجودیاحیوان‌عالیترو بهتروکاملتری وجود نداشته است . حیوانات واقعی هنوز بوجود نیامده بودند وهنوز میلیونهاسال‌هم طول‌داشت تاانسان‌پیداشود .

درواقع بدنبال این‌موجودات زندهٔ‌ساده وابتدائی ، ابتدا گیاهها و جانوران دریائی ساده وصدفها وخرچنگها و کرمهابوجود آمدندو بعداز آنها ماهیهاپیداشدند . البته دربارهٔ این دستهٔ اخیر از حیوانات قدیمی مطالبی میدانیم زیرا این حیوانات قسمت‌های صدفی واستخوانی‌داشتند و آثارشان برای ما بجا مانده‌است وبدست‌ما رسیده است و ما بوسیلهٔ این آثار میتوانیم در بارهٔ آنها مطالعه کنیم .

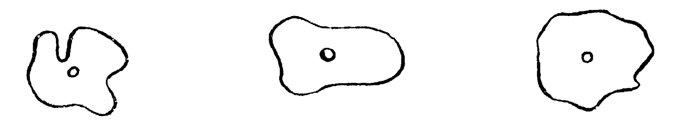
لابدمیگوئی که آیا این آثار چگونه باقی‌مانده‌است‌وچگونه بقایای حیواناتی که درته‌دریاها بوده‌اند بدست‌ما رسیده‌است !

وقتی که آن‌حیوانات صدف‌دار یااستخوان‌دار که دردریا زندگی میکردند میمردند صدف‌یااستخوانشان درگل‌ولای ته‌دریاهاباقی‌میماند.

داشتند و هیچگونه صدف یا استخوان در بدنشان نبود و در اعماق دریـاها زندگی میکردند .

از آنجا که بدن آنها استخوان وصدف نداشته است هیچ نوع اثری هم از آنها باقی نمانده و هیچ نوع فسیل از آنها در دست نداریم و پیدا نمی کنیم. باین جهت در بارهٔ آنها باید کمابیش حدس بزنیم .

امروزهم موجودات زندهٔی دردریاها هستند که از نوع ستاره‌های دریائی یا همین موجودات ساده هستند و میتوانیم زندگی آنها را مطالعه کنیم . شکل آنها معمولا گرد است اما چون استخوان یا صدف ندارند شکلشان هم دائماً تغییر میکند . آنها تقریباً باین شکل‌ها هستند ؛



وقتی بآنها خوب نگاه بکنی میبینی که نقطهٔی در وسط آنها هست. این نقطه که مثل دانه یا هستهٔ آنهاست «نوکلئوس» نام دارد و مثل یك نوع قلب برای این موجودات میباشد که زندگیشان با آن بستگی دارد .

این حیوانات یا موجودات ، یا هرچه اسمشان را بگذاریم ، بشکل عجیب وغریبی زیاد میشوند . درواقع زیادشدن آنها باین صورت است که هریکی از آنها بدو قسمت تقسیم میشود و به دو موجود شبیه به اولی مبدل میگردد .

این تقسیم باین شکل است که ابتدا دریك جای این موجود فرورفتگی پیدا میشود و آن قسمت ظریف‌تر ونازك تر میگردد . این نازکی کم کم زیادتر میشود تا اینکه بالاخره موجود مزبور بدو قسمت میشود که هردو

حیوانات پیدا میشوند

دیدیم که نخستین موجودات جاندار بر روی زمین ما محتملا حیوانات کوچك وسادهٔ دریائی و گیاه‌های آبی بوده‌اند . آنها فقط میتوانستند در آب زندگی کنندو اگر از آب بیرون می آمدند و خشك میشدند میمردند همانطور که ماهی‌ها و ستاره‌های دریائی اگر بر روی شن‌های ساحلی دریا بیفتند وخشك بشوند میمیرند. در آن زمان‌های قدیم سرزمین‌های پوشیده از آب و باطلاقی خیلی فراوان‌تر و بیشتر از امروز بوده‌است . از جانداران آبی وستاره‌های دریائی وماهی‌های نرم وسایر حیوانات ساده آنهائی که پوستشان سفت‌تر بوده چون بزودی خشك نمیشدند میتوانستند مدت درازتری درروی زمین‌های خشك باقی وزنده بمانند .

باین ترتیب جانوران سادهٔ دریائی وستاره‌های دریائی وموجودات دیگر که درآب‌ها زندگی میکردند چون نمیتوانستند بآسانی بازمین های خشك مقابله کنند بتدریج کمتر وکمتر میشدند . اما آنهائی که پوست سفت‌تر وسخت‌تری داشتند و میتوانستند در محیط جدید زندگی کنند افزایش می‌یافتند و بیشتر و بیشتر میشدند .

این یك موضوع بسیار جالب توجه است که باید به آن توجه کرد . معنی آنچه گفتیم اینست که حیوانات وجانداران کم کم خودشان را بـا محیط اطرافشان تطبیق میدهند وجور میکنند .

بعد گل‌ولای تازه و شن‌ریزه روی آنهارا میپوشاند و باین ترتیب آنها بخوبی محفوظ میماندند آن گل‌ولای کف دریا که صدفهارا در خود داشت بر اثر فشار طبقات گل‌ولای بعدی وشن‌هائی که بروی آنها می‌نشست کم کم سخت و سفت میشد و سنگ میشد. این سنگ ها مدتها درته دریاها میماند. هنوز هم دائماً درته دریاها ازاین نوع سنگ‌ها تشکیل میشود.

بعدوقتی که زلزله میشد وزمین شکاف میخورد وقسمتهائی از کف دریاها بروی زمین بالا می آمد این سنگها بروی زمین میافتادند ودرخشکی میماندند. بعدها آب بارانها کم کم این سنگها را میشست یاجریان آب رودخانه‌ها آنهارا میسائید وباین ترتیب صدفها واستخوانهائی که قرنها و قرنها پیش درمیان گل‌ولای اعماق دریاها پنهان شده و سنگ‌شده بودند نمایان میگشتند ودراین مواقع مردم آنها را میدیدند وجمع میکردند و برای مطالعه وتحقیق بموزه‌ها میبردند.

امروز نمونه‌های این قبیل فسیل‌های حیوانات وجانوران قدیمی در تمام موزه‌های علوم‌طبیعی هست وتو خودت هم مقدارزیادی از آنهارا دیده‌ای.

باین شکل است که ما بوسیلهٔ سنگهای قدیمی که فسیل حیوانات قدیمی را درخود دارند میتوانیم دربارهٔ آن روزگارها مطالعه کنیم و بفهمیم که زمین ما پیش از آنکه حتی انسان در آن پیدا شود چه‌شکلی داشته و به‌چه چیزی شبیه بوده‌است.

درنامهٔ بعدی خود خواهم نوشت که چگونه آن جانوران ساده و حیوانات صدفی ابتدائی کم کم تکامل یافته‌اند و بصورت آنچه امروز وجود دارد در آمده‌اند.

ساده یواش یواش تکامل یافته‌اند و برای انطباق با محیط زندگی خود بصورت حیوانات نوع عالیتری در آمده‌اند . احتمال دارد که انسان هم با همین ترتیب و پس از میلیونها سال تحول و تکامل حیوانات پیدا شده باشد .

بدیهی است ما قادر نیستیم که تغییرات و تحولات عمیقی را که در محیط اطرافمان صورت میگیرد به بینیم زیرا این تغییرات بسیار کند هستند و عمر ماهم نسبت به تحولات طبیعی خیلی کوتاه است. اما طبیعت به کار خود و تغییرات خود و تکامل خود همچنان ادامه میدهد. وهرگز هم متوقف نمیشود یا استراحت نمیکند.

حالا بخاطر بیاور که برایت گفتم زمین کم کم سردتر میشد و دریا هاهم یواش یواش خشك میشدند .

وقتی که زمین کم کم سردتر شد آب و هواهم تغییر یافت خیلی چیزها عوض شد . موقعی که وضع زمین باین شکل آهسته آهسته تغییر می یافت حیوانات هم تغییر پیدا میکردند وانواع تازه‌ئی از آنها پیدا میشدند و بوجود می آمدند .

در آغاز فقط حیوانات ساده‌ٔ دریائی را داشتیم. بعد حیوانات کامل‌تر دریائی پیدا شدند و سپس موقعی که خشکی هازیادتر شد حیواناتی بوجود آمدند که هم در آب و هم در خشکی زندگی میکردند و موجوداتی شبیه تمساح ها وقورباغه های امروز بودند بدنبال آنها حیواناتی هم پیدا شدند که فقط درروی خشکی بودند. ودیگر در آب زندگی نمیکردند. سپس پرندگان بوجود آمدند که میتوانستند در هوا هم پرواز کنند.

برایت ازقورباغه اسم بردم. درواقع مطالعه دروجود این حیوان

درهمان موزهٔ شهر لندن[1] دیده‌ای که چگونه پرندگان وحیوانات درزمستان ودرسرزمین‌هائی که در آنجا مقدار زیادی یخ و برف هست رنگشان سفید وشبیه برف میباشد . در نواحی گرمسیر استوائی که مقدار فراوانی گیاههای سبز ودرخت‌های مختلف هست آنها رنگ سبز یا رنگهای روشن دیگر بخود گرفته‌اند . اینوضع از آن جهت است که آنها با محیط اطراف خود منطبق وجور میشوند . آنها رنگشان را عوض میکنند تا خودشان را از خطر دشمنانشان محفوظ نگاهدارند. زیرا وقتیکه رنگشان همرنگ محیط اطرافشان باشد به آسانی دیده نمیشوند و بخطر نمی‌افتند درسرزمین‌های سرد پشم حیوانات بلندتر میشود تا آنها را ازسرما حفظ کنند . وهمچنین بهمین جهت است که مثلا پوست ببر برنگ زرد و راه راه میباشد زیرا باین شکل به لکه‌های نور آفتاب که ازمیان درخت‌های جنگل برزمین می‌افتد شباهت دارد. وخیلی دشوار است که بتوان ببر را دریک جنگل انبوه دید .

همین واقعیت جالب توجه که حیوانات میکوشند خودشان را با محیط اطرافشان جور کنند یك موضوع بسیار با اهمیت است . البته حیوانات خودشان سعی نمیکنند که وضعشان را تغییر بدهند. اما آنهائیکه برحسب طبیعت وضعشان عوض میشود و بیشتر با محیط اطرافشان جور میشوند قدرت زندگیشان بیشتر می‌گردد و باین ترتیب تعدادشان زیادتر میشود در صورتیکه آنهائیکه با محیط جور نمیشوند بتدریج از میان میروند .

این موضوع خیلی چیزها را بیان میدارد و نشان میدهد که حیوانات

۱ـ موزه کنسینگتون

را با پستان شیر میدادند . این ها هم درآغاز خیلی بزرگتر از امروز بودند .

پستانداری که ازهمه بیشتر بانسان شباهت دارد میمون است معنی این جرف این است که چون هرحیوان تدریجاً خودرا با محیط اطرافش جور میکند وتطبیق میدهد کم کم کاملتر وکاملتر میشود . باین قرار شاید انسان هم درآغاز کاریك نوع میمون کاملتر وبهتر بوده است.البته این موجود یا انسان ابتدائی بتدریج پیشرفت کرد یابهتر بگوئیم طبیعت در تکامل خود پیشرفت کرد واورا کاملتر ساخت.

اکنون انسان دیگر سابقهٔ خود وآغاز وجود خویش فکر نمیکند و خودش را بکلی از حیوانات جدا میداند . اما خیلی خوبست همیشه بخاطر بیاوریم که ما پسر عمو های میمونها هستیم. و حتی میترسم که رفتار بسیاری از ما واقعاً مانند میمون ها باشد .

بسیار جالب توجه است زیرا با زندگی خود تقریباً نشان میدهد که چگونه حیوانات تدریجاً از حیوانات آبی بحیوانات زمینی و خاکی مبدل شده‌اند. یك قورباغه در آغاز فقط یك ماهی است و بعد بصورت یك حیوان خاکی درمی آید که باریه‌هایش تنفس میکند ومثل تمام حیواناتی است که درروی خاك زندگی میکنند و نفس میکشند.

در آن روزگاران قدیم که زندگی درروی زمین آغاز میگشت جنگلهای بسیار بزرگی وجود داشت. سراسر زمین بصورت باطلاقی و پوشیده از جنگلهای انبوه بود. این جنگلها بعدها بر اثر انفجارهای زمین و زلزله‌ها وزیر ورو شدنهای بزرگ زیر خاك ها وقسمت‌های دیگر زمین پنهان شد و بر اثر فشار مقادیر زیادی سنگ وخاك یواش یواش به‌زغال سنگ مبدل گشت .

میدانی که ماذغال سنگ را از معدنهائی که دراعماق زمین هست بدست می آوریم. این معدنهای زغال‌سنگ امروزی درواقع همان جنگل های آنروزگارهای دور و گذشته هستند.

درمیان نخستین حیوانات زمینی مار هاو سوسمارها و تمساحهای بسیار بزرگی وجود داشتند که بعضی از آنها طولشان به سی تاچهل متر میرسید. مجسم کن که یك مار یا یك سوسمار که سی یا چهل متر طول داشته باشد چقدرعظیم و مهیب میشود ! یادت هست که فسیل های این جانوران را در موزهٔ علوم‌طبیعی لندن دیده‌ای ؟

مدتها بعدحیواناتی پیداشدند که بحیواناتی که امروزمی بینیم بیشتر شباهت داشتند . اینها پستانداران نامیده میشدند . زیرا بچه هایشان

را می‌بینیم که تخم میگذارند اما تخمهای خود رارها میکنند . هریك از این حیوانات در موقع تخم ریزی هزاران تخم میریزند اما مراقبتی ازتخمهای خود نمیکنند و به آنها توجهی ندارند. درمیان آن حیوانات مادر بهیچوجه مراقب بچه‌هایش نیست. فقط بشکلی بسیارساده تخم‌ریزی میکند و میرود و هرگز بسراغ تخمهای خود بر نمیگردد . از آنجا که هیچ کس مراقب این تخمهانیست بیشتر آنها میمیرند و فقط چندتا از آنها رشد میکنند و ماهی میشوند .

آیا این وضع یك ضایعهٔ هولناك نیست؟

وقتی که به حیوانات کاملتر وعالیتر نگاه کنیم و آنهارا مورد آزمایش قراردهیم می‌بینیم که آنها تعداد تخمها و بچه‌هایشان کمتر است امادرمیان آنها مادران خیلی بیشتر و بهتر مراقب تخمها هستند. فی‌المثل می بینیم که مرغ‌خانگی تخم می‌گذارد امارروی تخم های خودمی نشیند تاجوجه هایش از آنها بیرون آیندوموقعیکه جوجه هااز تخم بیرون آمدندتامدتی هم به آنها غذا میدهد. فقط وقتی که جوجه‌ها بزرگ شدند و برشد خود رسیدند دیگرمادرتوجه زیادی به آنها نشان نمیدهد.

در پستانداران که حیوانات عالی تری هستند وردر نامهٔ قبلی خودم مطالبی دربارهٔ آن ها گفتم تغییرات بزرگتری روی داده‌است.

این حیوانات تخم نمی‌گذارند بلکه مادر تخم را دردرون‌خودش حفظ میکند و بچهٔ کوچکی بدنیا می آورد که خیلی‌ازتخم‌حیوانات‌دیگر کامل تر است مثل سك‌ها، گربه‌ها و خرگوشها. بعد هم مادر به‌بچه‌هایش شیر میدهد. بدین قرار مادر تامدت زیادی ازفرزندانش مراقبت‌میکند .

اما با تمام این‌احوال حتی‌این‌حیوانات‌هم‌مقدار زیادی‌از‌بچه هارا

پیداشدن انسان

درنامهٔ آخریمان دیدیم که چگونه حیات باشکل های بسیارساده درروی زمین پیداشد و کم کم درطول میلیونها سال تحول وتکامل یافت و بصورت امروزی در آمد.

همچنین یادآوری کردیم که یکی ازقوانین بسیارجالب ومهم در این تحول زندگی اینست که موجودات زنده همیشه میکوشند خودشان را بامحیط اطرافشان جور کنند ومنطبق سازند. دراثر همین کوشش است که صفات وخصائص جدیدی در آنها پیداشده و تکامل یافته است وحیوانات کاملتر وعالیتری هم بوجود آمده‌اند.

این تغییریا تکامل وپیشرفت را از راههای مختلف میتوان دید. مثلا بطوریکه گفتم پیش از همهٔ حیوانات، جانوران بدون استخوان و نرم تنان بوده‌اند، اما چون آن ها نمیتوانستند مدت درازی زنده بمانند کم کم استخوان درآنهاتوسعه وتکامل یافت نخستین استخوانی که دراین حیوانات رشد یافت «تیرهٔ پشت» (ستون فقرات) بود. بدین شکل تقسیمی در حیوانات بوجود آمد: یکدسته حیوانات بدون استخوان، دستهٔ دیگرحیوانات استخواندار. البته انسان وحیواناتی که دراطراف خود می بینی همه‌استخواندارهستند.

سپس در میان استخوانداران حیوانات ساده ئی مانند ماهی ها

میشود که آن جمجمه مال یکی از همین انسان های اولی بوده‌است. اکنون ما آن نوع انسان های آن زمان را انسان « هایدلبرگ » مینامیم زیرا آن استخوان جمجمه در حدود آن شهر پیدا شده‌است. بدیهی است که متوجه هستی در زمان زندگی آنها نه شهر «هایدلبرگ» وجود داشته‌است و نه هیچ شهر دیگری.

در آن روزگارهای بسیار قدیمی که آن آدمها زندگی میکردند هوا خیلی سرد بود. آن زمان را دوران یخ بندان ها مینامند زیرا خیلی یخ وجود داشت. یخچال های عظیم وسرزمین های عظیم یخی شبیه سرزمینهائی که اکنون در نزدیکی قطب شمال هست تا خیلی پائین تر از حدود قطب وتا حدود انگلستان و آلمان امروزی میرسید.

برای آدمهای آن زمان مسلماً زندگی خیلی دشوار بودوروزگار بسیارسختی داشتند آنها فقط میتوانستند در جاهائی زندگی کنند که یخبندان نباشد.

دانشمندان برای ما میگویند که در آن زمان دریای مدیترانه ابداً بصورت امروزی یك دریای بزرگ نبود بلکه بجای آن فقط یکی دو دریاچه بود. همچنین دریای سرخ نیز (که اکنون میان عربستان و آفریقا ست) وجود نداشت ودرجای آن زمین بود.

احتمال دارد که قسمت عمده‌ئی از سرزمین هند هم یك جزیره بود وایالت پنجاب وقسمتی ازولایات خودمان [1] هم دریا بوده‌است. تصور کن

۱ـ خانوادهٔ نهرو درشهرالله آباد سکونت داشتند که جزو استان «ولایات متحده» درشمال هند بود. این استان یکی از بزرگترین استانهای هند است که بیش از ۵۰ میلیون نفرجمعیت دارد پس از استقلال هند این استان را بنام هندی «اوترپرادش» مینامند.

از دست میدهند. خرگوش هرچند ماه یکبار مقدارزیادی بچه‌خرگوش بدنیا می آورد اما بسیاری از آنها میمیرند. در صورتیکه حیوانات عالی تر مثل فیل هر سال یاچندسال فقط یك بچه بدنیا می‌آورند وخیلی هم از آن‌مراقبت‌میکنند.

بدین ترتیب می‌بینی به نسبتی که حیوانات کامل تر میشوند دیگر تخم نمی‌گذارند بلکه بچه هائی که شبیه خودشان هستند و فقط خیلی کوچك‌تر می‌باشند دردرون خودشان میپرورانند. بعلاوه حیوانات‌عالیتر در هر نوبت فقط یك بچه‌بدنیامی آورند همچنین متوجه میشوی که حیوانات عالی‌تر نسبت به‌بچه‌هایشان علاقه وتوجه بیشتری‌نشان‌میدهند.

انسان عالیترین نوع حیوانات است و بدین جهت است که می بینی مادروپدر فرزندانشان را خیلی دوست‌دارند واز آنها خیلی توجه‌و مراقبت میکنند.

ازاین رومیتوان تصور کرد که قاعدتاً انسان از یك حیوانی که‌یك مرحلهٔ از او پائین‌تر بوده بوجود آمده‌است احتمال دارد که انسان‌های ابتدائی خیلی انسان نبودند وبه‌آدمهائی که امروزمی بینیم شباهت زیاد نداشتند. آنها ظاهراً نیمه‌میمون ونیمه‌انسان بودند و بیشترمثل میمون‌ها زندگی میکردند.

یادت هست که باهم درآلمان بدیدن یك پروفسوررفتیم که در شهر «هایدلبرگ» بود؟ آن پرفسور موزهٔ کوچکی‌را بما نشان داد که‌از انواع فسیل ها پر بود ومخصوصاً یك‌جمجمهٔ‌خیلی کهنه وقدیمی‌در آنجا بود که آنرا بادقت زیاد دریك قفسهٔ جداگانه نگاهداری میکرد. تصور

روزگاران قدیمی تا امروز ترسیم کنیم. البته همین ذکاوت و فکر است که انسان را از سایر حیوانات ممتاز میسازد و گرنه عملا میان یك انسان بدون فکر و یك حیوان فرقی نیست.

احتمال دارد نخستین چیز بزرگی که انسان کشف و پیدا کرد آتش بود؛ اکنون ما با یك کبریت آتش روشن میکنیم. اما بدیهی است که کبریت یك چیز تازه ایست. در روزگارهای قدیم برای روشن کردن آتش دو سنگ چخماق را بهم میزدند و جرقه‌ئی تولید میشد و با این جرقه یك قطعه نی یاچوب یاچیز خشك دیگر را آتش میزدند و روشن میکردند.

شاید گاهی اوقات آتش خود بخود در جنگلها پیدا میشد مثلا دو قطعه سنگ چخماق برحسب تصادف بهم میخورد و جرقه‌ئی میپرید و آتشی روشن میشد یا بوسائل دیگر مثلا بوسیلهٔ برق آسمانها جنگلی آتش میگرفت ، در این قبیل موارد حیوانها آنقدر هوش و ذکاوت نداشتند که از این اتفاق چیزی بیاموزند . اما انسان با هوش تر و بافهم تر بود وفایدهٔ آتش را میدید . میفهمید که بوسیلهٔ آتش میتواند در سرما خود را گرم نگاهدارد وحیوانات بزرگ را که دشمنش بودند بترساند و از خود دور کند . باین جهت هر جا و هر وقت یك آتش طبیعی روشن میشد، مردمان آن زمان سعی میکردند با ریختن برگهای خشك وچوب برروی آتش آن را زنده نگاهدارند و نمیگذاشتند که آتش خاموش شود.

یواش یواش شاید خودشان هم فهمیدند که میتوانند بوسیلهٔ زدن سنگهای چخماق بیکدیگر و باجرقهٔ آنها آتش روشن کنند. این موضوع

که تمام قسمت جنوبی و مرکزی هند بشکل یك جزیرهٔ بزرگ باشد و بوسیلهٔ یك دریا از کوههای هیمالایا جدا شود!

دراینصورت اگر میخواستی به «مسوری»[۱] بروی بایدقسمتی ازراه را با کشتی میرفتی!

وقتی که انسان ابتدائی پیداشددراطرافش حیوانات بزرگی بودند که ظاهراً انسان از آنها خیلی میترسید.

امروزانسان ارباب وصاحب اختیاردنیاست وحیوان ها را به هر کاری که میل دارد وادارمیسازد. بعضی هارامانند اسب، گاو، فیل، سگ، گربه و بسیاری حیوانات دیگررام واهلی ساخته است. بعضی هارا برای غذای خود میخورد و بعضی دیگر مانند شیر و ببر را برای تفنن خود شکارمیکند.

اما در آن روزگارها انسان ارباب دنیا وقادر بر همه چیز نبود بلکه خودش یك مخلوق بیچاره وضعیفی بود که میکوشید خود را از حیوانات بزرگ آنزمان دور ومحفوظ نگاهدارد. باوجود این کم کم انسان خودش راترقی داد وتکامل یافت ونیرومندتر وقوی‌تر گشت تا اینکه از تمام حیوانات تواناترشد وبرهمه برتری یافت.

آیا این برتری چگونه بدست آمد؟ بدیهی است که این برتری بخاطر نیروی جسمی انسان نبود زیرا مثلا فیل خیلی ازانسان نیرومند تراست. این برتری بخاطر هوش وذکاوت وقدرت مغزانسان بود.

ما میتوانیم خط حرکت تکاملی ورشد فکری انسان را از آن

۱- مسوری- محل ییلاقی دردامنه های هیمالایاست که دختر نهرو درموقعی که این نامه باو نوشته میشد برای ییلاق تابستانی در آنجا بسر میبرد.

انسانهای ابتدائی

درنامهٔ قبلی دیدیم که مهم ترین تفاوت میان انسان وسایر حیوانات هوش وذکاوت انسان بود. همین ذکاوت باو مهارت بخشید واو را از حیوانات عظیم هم نیرومندتر ساخت وگرنه چه بسا این حیوانات انسان را ازمیان میبردند ونابود میساختند.

بهمان نسبت که ذکاوت وهوشیاری انسان افزایش می‌یافت قدرتش هم زیادتر میشد. درآغاز کار انسان هیچ نوع سلاحی برای جنگیدن با دشمنانش نداشت. فقط میتوانست قطعات سنگ رابسوی آنها پرتاب کند. سپس برای خود ازسنگ تبرو نیزه وچیزهای دیگر وازجمله سوزنهای ظریف سنگی درست کرد. ماباهم بسیاری ازاین سلاحهای سنگی رادرموزهٔ شهرلندن وهمچنین درموزهٔ شهرژنو دیدیم.

دوران یخبندانی که در نامهٔ گذشته‌ام دربارهٔ آن برایت چیزهائی گفتم کم کم پایان یافت و یخچالها هم از اروپای مرکزی و آسیا ناپدید شد. بهمان نسبت که این نواحی گرمتر میشد انسان هم درآنجاها بیشتر پراکنده میگشت.

درآنزمان ها هیچ نوع خانه و منزل یا ساختمانی نبود. مردم درغارها زندگی میکردند. هیچ نوع کشاورزی و کشت وکاردرمزرعه‌ها وجود نداشت. انسان میوه های وحشی و طبیعی درخت ها و گوشت

برای آنها کشف بزرگی بود و به ایشان نیروئی بخشید که بتوانند بر حیوانات دیگر غلبه کنند [۱] ؛

از آن زمان انسان در راه تسلط و آقائی بر دنیا قرار گرفت .

۱ــ دربارهٔ پیداشدن آتش درمیان ملت های قدیمی افسانه هائی وجوددارد ازجمله درشاهنامهٔ ما نیزداستان هوشنگ معروفست .

پیش ازآنکه دوران سنك بپایان برسد آب و هوای دنیا تغییر زیاد
یدا کرد وخیلی گرمتر شد. یخچالها درروی سطح زمین خیلی کمتر شدند
تانواحی اقیانوسهای قطبی عقب رفتند.در آسیای مرکزی واروپا جنگل
های بزرگی روئیدوسبز شد. ودرمیان این جنگلها نژاد جدیدی ازانسان
زندگی میکرد.

این انسان هـا از جهـات مختـلف نسبت به انسانهـای دوران
پالئولیتیك» که وضعشان رانقل کردیم با هوشتر بودند. امـا اینها هم
هنوز اسباب ها و لوازمشان‌را از سنگ درست میکردند. بـاین جهت
ن انسان هاهم بدوران‌سنگ تعلق دارند اما به یك دوران سنگ‌دیرتر
تازه‌تر. ازاین رو آنها را انسان «نئولیتیك» یا انسان دوران سنگ
جدید می‌نامند.

وقتی که زندگی این‌انسان های«نئولیتیك» را مطالعه کنیم‌می‌بینیم
پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته است.وهوش وذکاوت انسان‌اورانسبت
سایرحیوانات خیلی پیش آورده‌است.

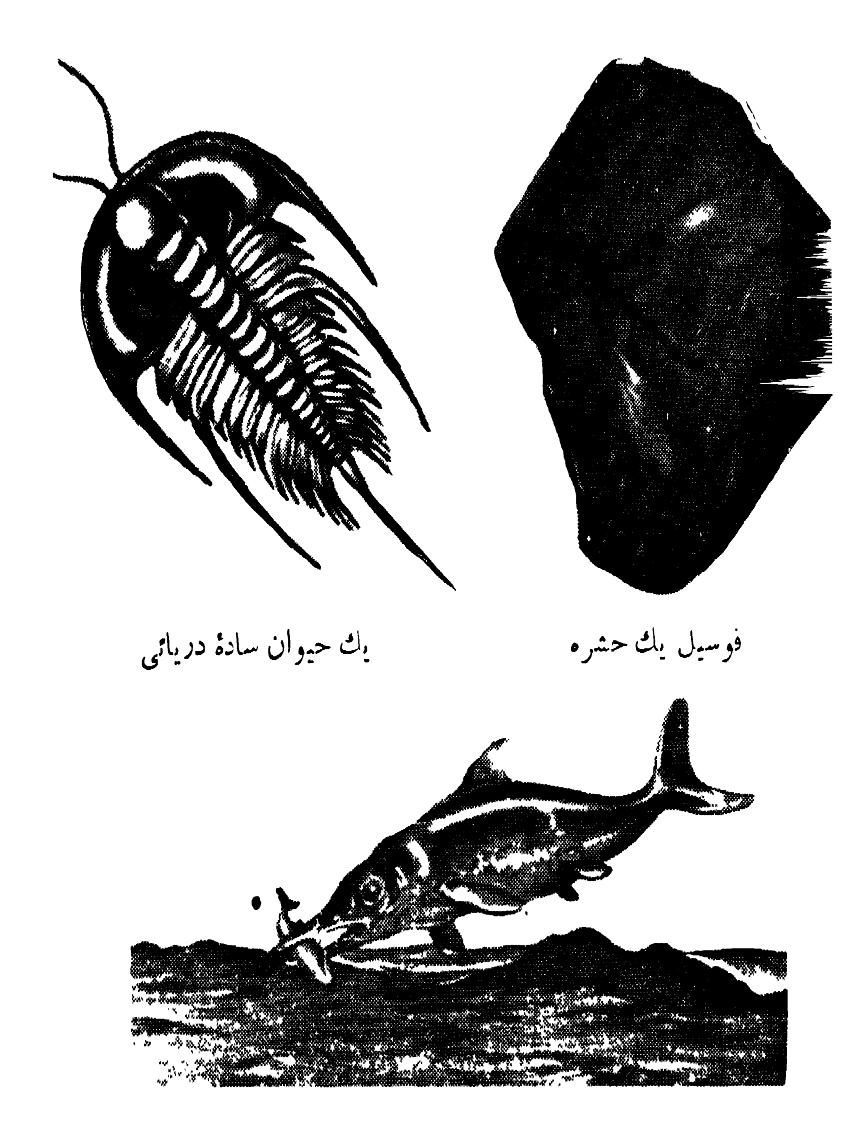
این‌انسان های نئولیتیك راه ورسم کشاورزی راکشف کردند.آنها
زراعت مزرعه پرداختند و برای خودشان ازراه زراعت و از زمین غذا
بدست آوردند.

این موضوع برای آنها اهمیت زیادی داشت وکشف بزرگی‌بود.
زیرا بجای دویدن دائمی بدنبال شکار حیوانات و سرگردانی همیشگی
میتوانستند خوراکشان را ازراه آسانتر وبوسیلهٔ کشاورزی فراهم سازند.
درنتیجه‌راحتی‌وفراغت بیشتری بدست آوردند و برای‌فکر کردن‌هم‌فرصت
بیشتر پیدا کردند.

حیواناتی را که شکار میکرد میخورد. انسان های آن زمان مثل امروز نان و برنج نداشتند زیرا هیچ مزرعه‌ئی نبود وچیزی نمیکاشتند. آدمهای آنزمان غذا پختن هم بلد نبودند. شایدفقط خوراکی های خودرادرمقابل آتش های بزرگی که داشتندیا کمی گرم یا کباب میکردند. آنها در آنزمان هیچ نوع اسباب مطبخ وظرف و کاسه و بشقابی نداشتند.

یك چیز خیلی جالب توجه و عجیب است و آن اینست که آن انسانهای وحشی نقاشی کردن را بلد بودند. البته آنها کاغذ وقلم ومداد و قلم موی نقاشی نداشتند. آنها فقط سوزن ها و میخهای سنگی داشتند که نوك آن ها تیز بودو باهمین اسبابها میتوانستند دیوارهارا بخراشندو برروی دیوارغارهای خودعکس حیوانات رانقاشی میکردند. بعضی از نقاشی های آنهاهم قشنگ است. امابیشتر این نقاشی هاصورت های نیمرخ حیوانات است و آنهارا از پهلو نشان میدهد. میدانی که کشیدن نیمرخ خیلی آسانتر است و بچه هاهم همیشه باین شکل نقاشی میکنند. چون غارهاتاریك بوده است میتوان تصور کرد که آنها برای خودشان یك نوع چراغ ساده هم داشتند.

این انسانهائی که برایت نقلشان را نوشتم انسان « پالئولیتیك » یا انسان دوران سنگ قدیمی نامیده میشوند. این زمان را باین جهت دوران سنگ می نامیم که تمام اسبابها ولوازم انسان ازسنگ بود. آنها نمیدانستند که میتوانند ازفلزات هم استفاده کنند و آنهارا بکاربرند. امروز بیشتر چیزهای ما ازفلزات ومخصوصاً ازآهن ساخته شده است. امادرآنزمان انسان هنوز آهن یامفرغ را نمیشناخت و باین جهت سنگ را بکارمیبرد که کار کردن با آن خیلی هم سخت تر ودشوارتر است.



فوسیل یک حشره

یک حیوان سادهٔ دریائی

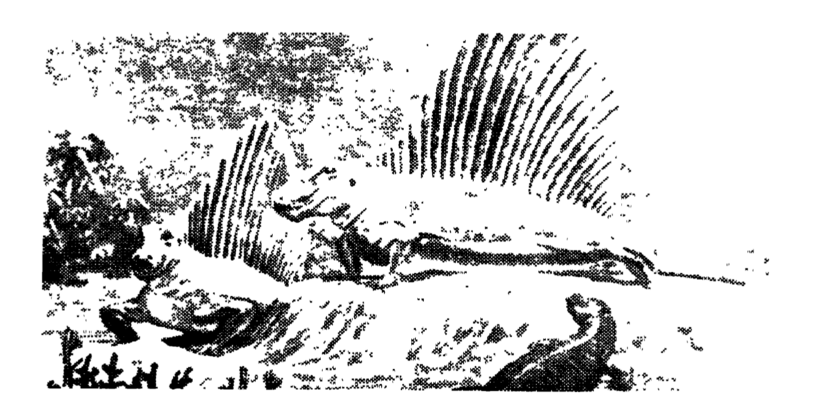
پس از نخستین جانداران ماهیهای بزرگ پیدا شدند

هرچه فراغت وفرصت انسان بیشتر شد ترقیات بیشتری کرد و چیز های تازه‌تر وروشهای تازه‌تر پیدا کرد. این انسانها ساختن ظرفهای سفالی را هم شروع کردند و با کمك این ظرفها بغذا پختن هم پرداختند. اسبابهای سنگی هم که در این زمان بکار میبردند خیلی بهتر بود و آنها را بشکل زیبائی صیقلی میکردند.

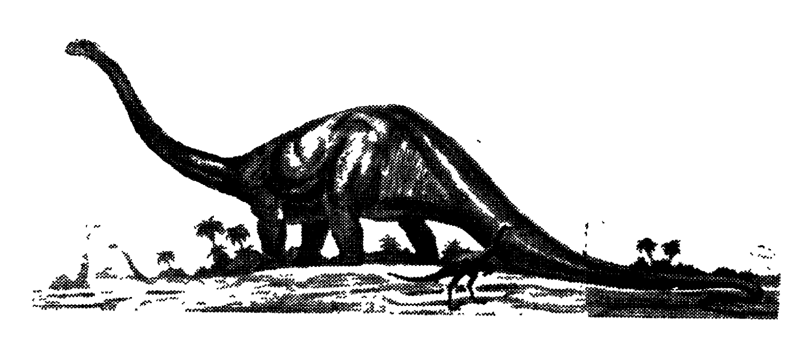
همچنین این انسانها یاد گرفتند که بعضی حیوانات مانند گاو وسگ و گوسفند و بز را رام واهلی کنند. بعلاوه راه ریسیدن نخ و بافتن پارچه را هم کشف کردند.

آن آدمها برای خود خانه و کلبه هائی نیز تهیه کردند، این کلبه ها را اغلب در داخل دریاچه هامیساختند که حیوانهای وحشی یا آدمهای دیگر نتوانند بآسانی بآنها حمله کنند. باین جهت آنها را «آدمهای دریاچه نشین» هم مینامند.

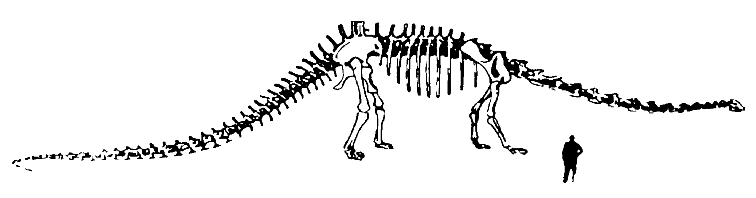
لابد میپرسی که ما از کجا دربارهٔ آن آدمها اطلاع داریم واین چیز ها را میدانیم؟ البته آنها کتابی ننوشته‌اند که بجا مانده باشد اما قبلا برایت گفتم کتابی که ماسرگذشت این آدمها را در آن میخوانیم کتاب بزرگ طبیعت است. خواندن این کتاب آسان نیست. این کار حوصلهٔ فراوان لازم دارد. اشخاص بسیاری عمر خودشان را در راه کوشش برای خواندن این کتاب صرف کرده‌اند ومقدار زیادی فسیل ها وسایر چیزهای باقی مانده از روزگار های قدیم را جمع آوردند. این فسیل ها وآثار در موزه ها در کنار هم جمع شده است وما اکنون میتوانیم تبر های سنگی که خیلی قشنگ صیقلی شده وظرفهای سفالی ونوك های تیز سنگی برای تبرها وسوزنهای سنگی



یک حیوان دریائی باستانی



دیپلودوکوس خزندهٔ عظیم باستانی

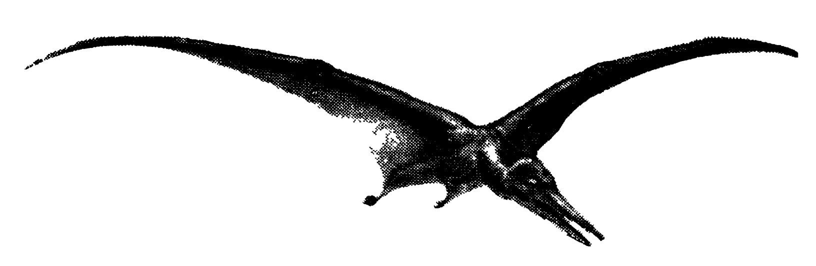


اندازهٔ قامت یک انسان معمولی نسبت به اسکلت یک دیپلودوکوس



یك ماهی عظیم باستانی ...

... ویك سوسمار عظیم باستانی



یک خفاش عظیم



فیل‌های بزرگی که از میان رفته‌اند



خرس عظیم غارنشین



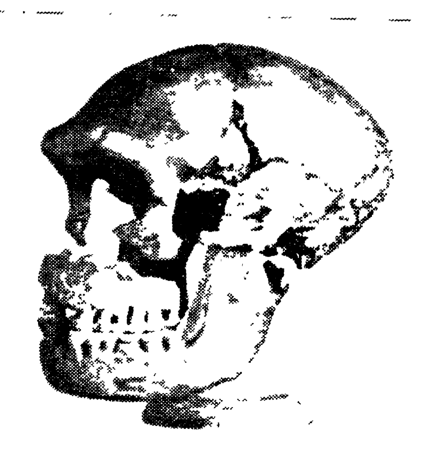
بعضی ازجانوران عظیم باستانی که ازمیان رفته‌اند



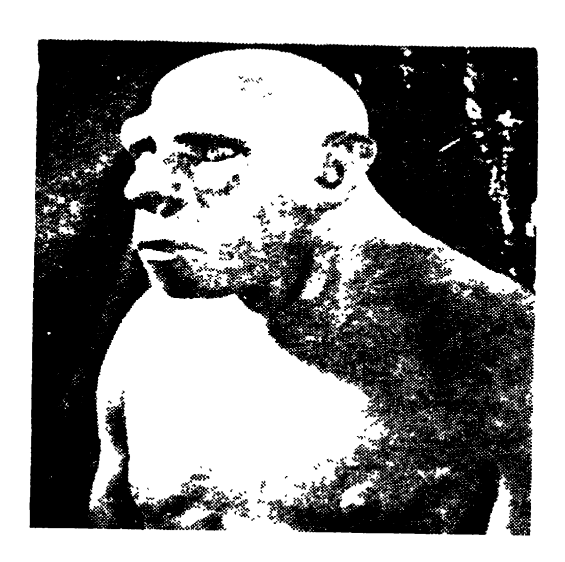


«دولمن» و «من‌هیر»

ساختمان‌های سنگی انسان‌های ابتدائی

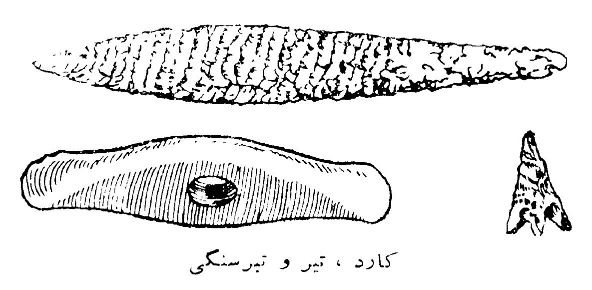


جمجمهٔ یك انسان باستانی که از زیر خاکها بدست آمده



از روی جمجمه‌ها تصور میشود که انسانهای ابتدائی تقریبا باین شکل بوده‌اند

وبسیاری چیزهای دیگر را که بوسیلهٔ انسانهای دوران نئولیتیك ساخته شده‌است درموزه ها ببینیم. خودت هم بسیاری از این چیزها رادرموزه‌ها دیده‌ای اما ممکن‌است که اکنون فراموش کرده باشی [1] مسلم است که اگر بار دیگر آن‌ها را به‌بینی خیلی بهتر وبیشتر آن ها راخواهی‌شناخت.



کارد ، تیر و تبرسنگی

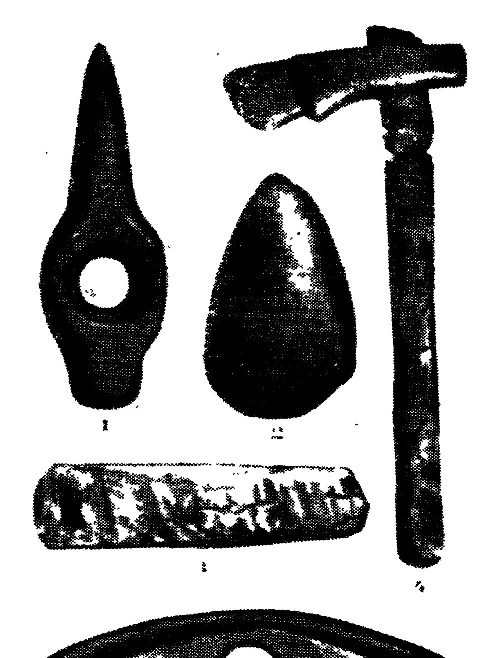
یادم می‌آید که در موزهٔ شهر ژنو یك‌نمونهٔ بسیار خوب از کلبه هائی که در دریاچه ساخته میشد دیدیم . در آن نمونه بخوبی‌دیده‌میشد که تیرهای بزرگ چوبی را دردریاچه فرو کرده بودند و در بالای این تیرهایك تختگاهی چوبی تهیه شده بود . روی این تختگاهی کلبه های چوبی برپا کرده‌بودند و تمام‌تختگاهی بوسیلهٔ یك پل چوبی نسبتاً باریك به‌زمین وساحل دریاچه وصل‌میشد.

این آدمهای «نئولیتیك» لباسشان را ازپوست حیوانات یا از پارچه های زمخت وخشنی که باکتان میبافتند درست میکردند. کتان یك گیاه است که الیاف نخی خوبی داردومیتوان با آن پارچه درست کرد . امروز هم‌پارچه‌های ظریف کتانی راازهمین گیاه درست میکنند امادر آن‌زمان

۱ــ درموزهٔ ایران باستان در تهران نیزمیتوان نمونه های این قبیل چیز ها را دید .



↑ ابزارهای سنگی
دوران سنگ قدیم



ابزارهای سنگی
دوران سنگ جدید
←

اما یك چیز دیگر هست که میخواهم امروز برایت بگویم.

در حدود اواخر دوران «نئولیتیك» مصیبت بزرگی برای انسان پیش آمد. قبلا برایت گفتم که در آنزمانها دریای مدیترانه بصورت امروزی وجود نداشت وابدا دریای به این بزرگی نبود. بجای آن فقط چند دریاچهٔ کوچك بود و در این دریاچه ها و اطراف آنها مردم زیادی در کلبه هائی که برای خود ساخته بودند زندگی میکردند.

ناگهان زمین هائی که در حدود تنگهٔ «جبل الطارق» امروزی میان اروپا و افریقا وجود داشت در آب فرورفت و آبهای اقیانوس اطلس بدرون درهٔ پستی که درجای مدیترانه بود سرازیر گشت. این آب ها این درهٔ وسیع و بزرگ را پر کرد وعدهٔ بسیار زیادی از زنان و مردانی که در روی دریاچه و اطراف آن زندگی داشتند همگی غرق شدند. آنها نمیتوانستند بهیچ-شکل و به هیچ جا فرار کنند. در طول صدها کیلومتر همه جا را آب فرا گرفته بود بالاخره آنقدر آب از اقیانوس اطلس در این درهٔ پهناور و بزرگ فرو ریخت که همه جای آن از آب پر شد و به این شکل دریای عظیم مدیترانه بوجود آمد.

البته شنیده ای یا شاید هم خوانده ئی که یکبار یك طغیان بسیار عظیم صورت گرفته است. در کتاب «تورات» هم در بارهٔ آن صحبت شده است و بعضی از کتاب های سانسکریتی[1] ماهم به آن اشاره کرده اند.[1]

ممکن است که این طغیان عظیم همان پرشدن درهٔ وسیع مدیترانه

۱ــ منظور طغیان بزرگی است که بنام طوفان نوح در تورات کتاب مقدس یهودیان بیان گشته و درقرآن هم نقل شده است.

سانسکریت زبان قدیمی مردم آریائی شمال هنداست که چند هزارسال پیش رواج داشته است و اکنون کتابهائی هم به آن زبان باقی است.

ها پارچه های کتانی قاعدتاً خشن و درشت و ناصاف بوده‌است .

پیشرفت این انسانها همچنان ادامه داشت. کم کم اسبابهائی ازمس و مفرغ هم برای خودشان درست کردند.

بطوریکه میدانی مفرغ فلزیست که از مخلوط کردن مس با قلع بدست می آید واز هر دوی آنها هم سفت تر و محکم تراست. آنهاطلارا نیز پیدا کردند وحتی آن قدر بوالهوس بودند که برای خود تزئیناتی هم از طلا بسازند .

این آدمها قاعدتاً درحدود ۱۰۰۰۰ سال پیش زندگی میکردند .
البته ماتاریخ وزمان دقیق زندگی آنهارادرست نمیدانیم. بیشتر این اطلاعات ازروی حدس و گمان است.

لابد توجه داری که ما قبلا درباره اوضاع روزگار های گذشته دور ومیلیونها سال قبل صحبت میکردیم اما کم کم بدورانهای کنونی نزدیک و نزدیکتر شدیم .

از زمان انسان های نئولیتیك تا انسان های زمان ما فاصله و جدائی ناگهانی و بزرگی وجود ندارد . با وجود این ما با آنها تفاوت فراوان داریم ؛ این تغییرات همانطور که قانون طبیعت است خیلی آهسته و کم کم صورت گرفته است . در این مدت نژاد های مختلفی تکامل یافته‌اند وهر نژادراه خود وزندگی مخصوص بخود را دنبال کرده‌است .

از آنجاکه آب وهوا در نقاط مختلف دنیا متفاوت بوده‌است مردم هم خودشانرا باآن جورساخته‌اند وتطبیق داده‌اند و باین شکل تغییرات بزرگی پیداشده‌است. که‌دراین باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

۸

چگونه نژادهای مختلف تشکیل شد

در نامهٔ اخیرمان دربارهٔ انسان نئولیتیك گفتگو کردیم که زندگانیش بیشتر درروی دریاچه‌ها میگذشت. دیدیم که آن انسان‌ها ازجهات مختلف پیشرفتهای بزرگی حاصل کردند.

آنها کشاورزی را کشف کردند و میدانستند چگونه غذا بپزند و حیوانات را برای استفادهٔ خودشان اهلی ورام کنند. تمام این چیزها در هزاران سال پیش بوده‌است ودربارهٔ آنها مطالب خیلی زیادی نمیدانیم اما احتمال دارد که بیشتر نژادهای انسان که امروز دردنیای ماهستند اولادان همان مردمان نئولیتیك باشند.

بطوریکه میدانی اکنون ما مردمانی سفید پوست، زرد پوست قهوه‌ئی رنگ وسیاه داریم. امادرواقع به آسانی نمیتوان مردم روی زمین را باین شکل به‌چهار نژاد تقسیم کرد. نژادهای انسان بایکدیگر مخلوط شده‌اند واکنون بسیاری مردم را بدشواری میتوان گفت که جزو کدام قسمت هستند.

دانشمندان معمولا جمجمهٔ انسان‌ها را اندازه میگیرند و از روی این اندازه گیری میتوانند نژاد هرکس را پیدا کنند. همچنین راههای دیگری هم برای تشخیص نژادهای مختلف ازیکدیگر هست.

امالابد میپرسی که آیا این نژادهای مختلف چگونه بوجود آمده‌اند؟

از آب باشد. این واقعه چنان مصیبت وفاجعهٔ بزرگی بود که قاعدتا چند تن معدود که توانستند از آن جان بدر برند تفصیل هولناك آنرا برای فرزندان خود نقل کردند.

این فرزندان هم شرح آن واقعه در خاطرشان ماند و آنرا برای فرزندان خودشان نقل کردند و باین ترتیب این داستان بزرگ نسل بنسل و سینه بسینه نقل گشته تا در کتاب ها ثبت شده و بزمان مارسیده است .

آنها از آنجهت که ازسایر قسمت‌های دنیا جداهستندو بایدزندگی دشوار وسختی‌را بگذرانند نتوانسته‌اند باندازهٔ مردمی که درسایر نقاط جهان‌هستند چیز بیاموزند .

مردم آفریقایانواحی اطراف خط استوا که درآنجاهواخیلی گرمست نیز باگرما عادت میکنند وگرمای شدید خورشید رنگ پوستشان‌راتیره وسیاه میسازد .

میدانی که اگرخودت مدت زیادی درساحل دریا یا در جاهای دیگر در آفتاب بمانی رنگ پوست بدنت تیره وقهوه‌ئی میشود واز رنگ طبیعی خودت پررنگ‌ترمیگردد.

اگر پس ازچندهفته حمام آفتاب رنگ خودت تااین اندازه تیره میشود آیارنگ پوست کسی که همیشه در آفتاب زندگی میکند چقدر تیره تر و سیاه‌ترخواهدشد؟ باین‌قرار اگرمردمی درطی صدها وهزاران سال دریك سرزمین گرم وپر آفتاب زندگی کنند ، پدران‌وفرزندانشان و فرزندان فرزندانشان همه بهمین‌ترتیب در آن‌سرزمین بمانند طبعاً رنگشان تیره وتیره‌تر خواهدشد تاوقتیکه تقریباً سیاه میشوند .

تودهقانان هندی‌را دیده‌ای که‌حتی‌درزیر آفتاب نیمروزدرمزارع کارمیکنند . بسیاری‌ازاین دهقانان آنقدر فقیر هستند‌که نمیتوانند بدن خودشان‌را خوب وباندازه کافی بپوشانند واغلب برهنه‌هستند .باین‌جهت تمام بدن آنها درمعرض تابش آفتابست وتمام‌عمرشان باین ترتیب سپری میشود ودرنتیجه رنگ‌پوستشان ناچارتیره وسیاه شده‌است .

باین‌ترتیب می‌بینیم که رنگ‌پوست‌مردم‌نتیجهٔ آب وهوای محیطی است که در آن‌زندگی میکنند . رنگ پوست بهیچوجه بابدی وخوبی و

اگر همهٔ آنها اولادان یک دسته از مردمان هستند پس چرا تا این اندازه باهم تفاوت وفرق دارند ؟

میدانی که یک آلمانی مثلا بایک سیاهپوست خیلی فرق دارد. آلمانی سفید است درحالیکه رنگ پوست سیاه تیره و سیاهست. موی آلمانی کمرنگ و بلنداست اماموی سیاهپوست سیاه و کوتاه ومجعداست . درضمن میدانی که یکنفر چینی هم باهردوی آنها تفاوت دارد .

البته خیلی بزحمت میتوان گفت که این تغییرات چگونه حاصل شده است باوجود این ما بعضی از دلایل این تغییرات را میدانیم .

سابقاً برایت گفتم که چگونه حیوانات درتلاش برای جورشدن با محیط زندگیشان تدریجاً تغییر یافتند. ممکن است که آلمانی وسیاهپوست ازاولادان مردمان مختلفی باشند ودراینصورت در روزگارهای خیلی قدیمی اجدادمشترکی داشته اند . بدینقرار تغییرات آنها دنبالهٔ تغییراتی است که دراولادان بعدی آنها برای جورشدن با محیط اطرافشان بوجود آمده است . یا اینکه ممکن است یکدسته از انسانها هم مثل بعضی از حیوانات بیشتر وزودتر بامحیط خودشان جورمیشوند و تغییر می یابند .

باین شکل شخصی که مثلا درسرماهای سخت و یخهای نواحی شمال و حدود قطب زندگی میکنند طبعاً بشکلی بارمی آید که بتواندسرمارا بیشتر و بهتر تحمل کند. حتی امروزهم «اسکیموها» [1] درمیان دشتهای پوشیده ازبرف و یخ که درنواحی قطبی هست زندگی میکنند و بخوبی میتوانند سرمای سخت آنجا را تحمل کنند . احتمال دارد که اگر آنها را بکشورهای گرمسیری شبیه کشورما بیاورند بزودی تلف شوند و بمیرند .

---

۱ ــ قبایلی که درنواحی شمالی وحدود قطب شمال زندگی میکنند .

واداشتن نمی‌تواند مایهٔ افتخار وغرور آدمی باشد [۱] .

درهند می‌بینی که درشمال ، درکشمیر و درپنجاب مردم معمولا رنگشان روشن‌تراست وهرچه بسمت جنوب برویم رنگشان تیره‌تر میشود. بطوریکه دیده‌ای در «مدرس» ودر«سیلان» رنگ مردم خیلی تیره‌است .

البته خواهی گفت که این‌وضع نتیجهٔ آب‌وهواست‌زیراهرچه بیشتر بطرف‌جنوب برویم بخط‌استوا نزدیک‌تر میشویم‌وهواهم گرمتر میشود . [۲]

البته این‌حرف‌تو کاملا صحیح‌است وهمین‌امر دلیل عمده واساسی برای اختلاف رنگ‌مردم درنواحی مختلف‌هند میباشد .

همچنین بطوریکه بعد خواهیم‌دید این اختلاف رنگ تااندازه‌ئی هم بعلت‌اختلافات طبیعی نژادهای‌مختلفی است که به‌هند آمده‌اند . در دوران‌های گذشته نژادهای متعددی بهند آمده‌اند وهرچند تامدتها سعی کرده‌اند خودشان‌را ازدیگران جدانگاه دارند نتوانسته‌اندباهم‌مخلوط نشوند . باین‌جهت اکنون خیلی‌دشواراست که بگوئیم یک‌فردعادی‌هندی کاملا ازیک‌نژاد خالص‌میباشد . [۳]

---

۱ ــ کنایه‌ایست به‌انگلیسیان‌مقیم‌هند که خودشان‌را بعلت‌سفیدی پوست عالیتر ازهندیان که رنگ بدنشان تیره‌است میشمردند وضمنادرهند درعمارات‌راحت یا درزیر چترو سایه بان زندگی‌میکردند .

۲ ــ درایران‌هم‌همین‌طوراست، مردم‌عادی‌ودهقانان نواحی گیلان ومازندران رنگ‌سفید دارند درحالیکه مردم‌استان‌های جنوبی‌یا دهقانان‌روی دشتهای پرآفتاب رنگشان‌خیلی تیره‌تراست

۳ ــ این‌حرف در بارهٔ ایران‌ومردم‌ایران نیز صحیح‌است- ،

نیکی شخص ارتباطی ندارد. یك شخص سفید پوست هم اگر مدتی در سرزمین‌های گرم زندگی کند رنگ پوستش تیره خواهدشد، البته بشرط آنکه خودش را درساختمانها یا درزیرسایهٔ چترها و سایه بانها از آفتاب مخفی نسازد!

تو میدانی که ما [1] کشمیری هستیم و بیش از ۲۰۰ سال پیش اجدادمان درکشمیر زندگی میکردند. در کشمیر میبینی که همه کس واز جمله کشاورزان و کارگران رنگ پوست وصورتشان روشن وسفید است. این وضع بخاطر آنست که هوای کشمیر سرد است. اما همین کشمیری‌ها وقتی که بسرزمین‌های جنوبی‌تر وسایر نواحی هند می‌آیند که گرمتر است بعد ازچند نسل رنگشان تیره‌تر میشود. بعضی از دوستان کشمیری تو رنگشان روشن است و بعضی دیگر رنگشان تیره. کشمیریهائی که مدت بیشتری در سایر نواحی هند زندگی کرده‌اند رنگشان تیره‌تر شده است.

بدینقرار آب وهوا ومحیط طبیعی زندگی علت اصلی تغییرات رنگ پوست بدن وصورت است. البته ممکن هم هست کسانی باشند که هر چند درسرزمین‌های گرم زندگی میکنند به آن علت که درزیر آفتاب کار نمیکنند یا آنقدر ثروتدارند که در خانه‌های بزرگ وراحت بسر برند و مراقب خودشان ورنگ پوستشان باشند دررنگشان تغییری پیدا نمیشود.

ممکن است یك خانوادهٔ ثروتمند درطی چند نسل به این شکل در یك سرزمین گرمسیر زندگی کند ورنگ پوستش هم تحت تأثیر آب وهوا واقع نشود وتغییر نکند. اما کارنکردن ودیگران را بخاطر خود بکار

---

[1] ــ منظوراز «ما» دراینجا خانواده نهروست.

خوراکی درزمین آسان‌تر بود. باین جهت است که تصور میشود در هند مردم آن‌زمان در نزدیکی رودهای «سند» و «گنگ» سکونت‌داشتند ودر بین‌النهرین در نزدیکی رودهای «دجله» و «فرات» ودرمصر درنزدیکی - های‌رود «نیل» ساکن‌شدند و بهمین‌قرار در چین‌هم در نزدیکی رودهای بزرگ آن کشور بودند.

درهند ماازنخستین نژادی که اطلاع‌مسلم‌داریم وچیزهائی‌میدانیم نژاد «دراویدی» است. بعدها بطوریکه خواهیم دید آریائی‌ها ازسمت شمال‌غربی ومغول‌هاازسمت‌شرقی بهسرزمین‌هند آمدند. حتی‌هم‌اکنون بیشترمردمی که در جنوب هستند از اولادان وبقایای همان‌نژاد قدیمی «دراویدی» میباشند. آنها رنگ‌پوستشان‌ازمردم‌شمالی‌تیره‌تر وپررنگتر است و این‌امر شاید ازآن‌جهت است که «دراویدی» ها مدت زیادتری درهند اقامت داشتند.

دراویدی‌ها مردمی‌مترقی‌و پیش‌رفته بودند. برای‌خودزبان‌مخصوص داشتند وبامردم‌دیگر ارتباطهائی برقرارکرده بودند اما آنچه میگوییم مربوط بزمانهای خیلی‌دیرتر است و دراینجا ماخیلی زود و زیادی پیش آمده‌ایم.

در آن روزگارهای‌قدیم یك‌نژاد تازه درقسمت‌های آسیای میانه و آسیای‌غربی واروپای‌شرقی تکامل‌می‌یافت. این نژاد «آریائی» نامیده میشود. درزبان‌سانسکریتی نیز این کلمهٔ «آریا» وجود دارد که بمعنی شخص‌شریف یا نجیب‌زاده است.

ازآنجاکه زبان سانسکریتی یکی‌از زبانهای مردم آریائی بوده است معنی‌این‌کلمه بمانشان میدهد که‌آریائی‌ها خودشان‌را خیلی‌شریفتر

نژادها و زبانهای انسان

نمیتوان گفت که انسان ابتدا در کدام قسمت دنیا بوجود آمده است. همچنین نمیدانیم که محل سکونت انسان‌های ابتدائی کجا بوده است . شاید انسان تقریبا در یك زمان در چند نقطهٔ زمین پیدا شده است. باوجود این ظاهراً میتوان گفت در زمانی که یخچالهای بزرگ دوران یخبندان آب شد و مناطق یخ بسمت شمال عقب رفت انسان‌ها در مناطق گرمتر زندگی میکردند .

وقتی که یخ ها آب شد و ازمیان رفت بجای آنها دشتهای وسیعی با گیاههای مختلف بوجود آمد که شبیه به سرزمین‌هائی بود که اکنون درشمال سیبریه هست و آنها را «توندرا» مینامند. این دشت‌ها علفزارهای وسیعی شدند وانسان که حیوانات اهلی خودرا می‌چراند دراین علفزارها حرکت میکرد وجابجا می‌شد .

این انسان‌ها که جا و مکان ثابتی برای زندگی خود نداشتند وهمیشه درحرکت بودند «چادرنشین» و «صحراگرد» نامیده میشوند. حتی امروزهم در کشورهای مختلف و ازجمله درهند بعضی طوایف چادرنشین داریم که مانند «کولی‌ها» دائماً درحرکت هستند وهرگز دریك جای ثابت نمی‌مانند .

قاعدتاً مردم آن زمان درنزدیکی رودهای بزرگ سکونت داشتند زیرا درنزدیکی رودها دشت‌ها برای زراعت خوب بود و علف فراوان‌تر میروئید. دراین قبیل جاها بواسطهٔ فراوانی آب کاشتن و رویاندن مواد

بوده‌اند که اجداد بسیاری‌ازمردمان‌دنیای‌امروز بشمارمیروند.

یکی ازنژاد های بزرگ دیگرنژاد «مغول» است . این نژاد در قسمت های شرقی آسیا ، درچین، ژاپن، تبت، سیام وبرمه پراکنده شد . گاهی اوقات آنها را نژاد«زرد»هم مینامند . بطوریکه بعضی از آنها را دیده‌ای معمولا استخوانهای صورتشان برآمده ودرشت است وچشمهای ریزوتنگ‌دارند.

مردم آفریقا وبعضی جاهای دیگر «نگرو» (سیاهپوست)هستند، آنها نه‌آریائی هستند ونه مغولی ورنگ پوستشان‌هم خیلی تیره تراست.

مردمان عربستان و فلسطین یعنی عربها و یهودی‌ها هم ازیك نژاد دیگر میباشند .

درطول هزاران سال‌تمام این نژادهای بزرگ‌به‌بسیاری نژادهای کوچکتر تقسیم شده‌اندوتااندازه‌ئی بهم‌مخلوط گشته‌انداما‌احتیاجی‌نیست که دراین باره‌خودمان‌را ناراحت سازیم.

یك وسیلهٔ‌مهم و بسیارجالب برای‌تشخیص نژادهای مختلف‌وشاخه های آنها ازیکدیگر مطالعه در زبانهای آنها میباشد . هر نژاد یك زبان جداگانه ومخصوص بخودداشته است‌اما درطول زمان ازهرزبانی زبان های متعدد دیگری بوجود آمده وتکامل یافته است . ولی‌تمام‌این‌زبانها مثل بچه‌های زبان اصلی بودند وجزو یك خانواده میباشند .

مابه‌آسانی میتوانیم کلمات مشترك را درزبانهای مختلف تشخیص بدهیم وخویشاوندی وارتباط آنها را بفهمیم.

وقتی که‌آریائی هادرآسیا واروپاپراکنده شدند دیگرنتوانستند

ونجیب‌زاده‌تر ازدیگران میدانسته‌اند ؛ ظاهراً آنهاهم مانند مردم زمان ما این‌عیب‌را داشته‌اندکه خودشان‌را ازدیگران بهتر و برترمیشمردند.

بطوریکه میدانی‌امروزهم یکنفرانگلیسی ، نژادوملت خودش را ازتمام مردم‌روی‌زمین بهترمیداند . یك نفر فرانسوی هم یقین دارد که فرانسویهابزرگترین‌وعالی‌ترین‌ملت‌دنیاهستند. آلمانی‌ها وآمریکائی‌ها و دیگران نیزدربارهٔ‌خودشان همینطورها فکرمیکنند .

آریائی‌های آنروز درسرزمین‌های شمالی آسیا واروپادردشتهای وسیع وچمنزارها درحرکت‌بودند وگله‌چرانی میکردند .

اماازیك‌طرف‌دائماً‌تعدادشان‌زیادتر میشدوازطرف‌دیگرزمین‌هائی که در اختیارشان بود خشك تر و میزان علف کمتر می‌گشت و دیگر محصولات خوراکی برای‌غذای‌همهٔ آنهاکافی‌نبود بدین‌جهت آنهامجبور شدندکه درجستجوی‌غذا بسایرنقاط زمین‌کوچ کنند . باین‌شکل بودکه آنها در سراسر اروپاپراکنده‌گشتند وبطرف هند و ایران وبین‌النهرین هم آمدند

پس می‌بینیم تقریباً تمام مردمـان اروپا وشمال هند و ایـران و بین‌النهرین با وجود اینکه اکنون اینهمه باهم تفاوت واختلاف دارنددر واقع اولادان اجداد مشترك‌وواحدی هستندکه همان آریائی‌های‌سابق بوده‌اند. البته این‌وقایع درروزگاری خیلی پیش‌ازاین اتفاق افتاده است وازآن زمان تاکنون حوادث فراوانی روی‌داده‌است ونژادهای مختلف هم تااندازهٔ زیادی باهم مخلوط شده‌اند.

بدین شکل دیدیم که آریـائی‌های سابق یکی‌ازنژادهای بزرگ

بعضی زبانها مانند ترکی و ژاپونی با هیچ یك از این سه گـروه نسبتی ندارند.

بعضی زبان های جنوب هند نیز مـانند زبانهای تامیل، تلـوگه، مالایالام، و کنارسی نیز جزو این گروهها نیستند، این چهار زبان جنوبی از خانوادهٔ زبان‌های دراویدی میباشند و بسیارقدیمی هستند. [۱]

۱ ــ در هند چهارده زبان مختلف بزرك وجود داردكه برسمیت شناخته شده‌اند وزبانهای ملی هستند و برای خود ادبیات دارند و بهریك ازآنهامیلیونها نفر صحبت میکنندو ازاینجهت بعضی ازآنها در ردیف زبانهای بزرك دنیا میباشند

تماس ورابطه میان‌خودشانرا حفظ کنندو بایکدیگر مربوط بمانند در آن روزگارها راه آهن و تلگراف وپست و حتی کتابهای نوشته شده وجود نداشت که مردم را باهم مربوط و آشنا سازد . باین ترتیب هر گروه از آریائی‌ها کم کم همان زبان‌اصلی‌را بشکل مخصوص خودشان‌حرف‌زدند وبعد ازمدتی این زبان با زبان اصلی که پدر آن بودیا بازبانهای دیگری که پسرعموهای آن حساب میشدند ودرسرزمینهای دیگر آریائی بکار- میرفت تفاوت‌پیدا کرد. باین‌دلیل‌است که امروزاینهمه زبانهای‌مختلف در دنیا می‌بینیم.

باوجود این وقتی این زبانهارا مطالعه میکنیم می‌بینیم که هرچند تعداد آن ها اینهمه زیاد است بسیاری از زبانها باهم خویشاوند هستند. مثلا هرجا که آریائی ها رفته‌اند زبان مردم اکنون ازخانوادهٔ زبـانهای آریائی است.

زبانهای سانسکریتی، لاتینی،یونانی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیائی، ایرانی وبعضی زبانهای دیگر با هم پسر عمو و جزو خانـوادهٔ زبانهای آریائی میباشند . بسیاری از زبان های هندی ما مانند هندی ، اردو، بنگالی، مراتی وگجراتی فرزندان زبان سانسکریتی هستندو باین قرار آنها هم ازخانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند .

یك‌خانوادهٔ بزرگ‌دیگر خانوادهٔزبانهای‌چینی است که‌چینی، برمه‌ئی تبتی وسیامی وغیره‌جزو آنست.

یك گروه سوم زبانهای سامی است که شامل زبان عربی و زبـان یهودی میشود.

مشترك وشبیه بهم دراین زبان‌ها وجودداشت. حتی اکنون پس ازهزاران سال هنوزهم میتوانیم این کلمات مشترك راکه درزبانهای مختلف وجود دارد پیدا کنیم ومیتوانیم بگوئیم که روزگاری تمام این زبان هایك زبان واحد بوده‌اند.

بطوریکه میدانیم کلمات بسیاری هست که درزبان های انگلیسی وفرانسوی و بعضی زبانهای دیگر یکسانست.

اکنون برای مثال دو کلمهٔ بسیار مانوس وعادی «پدر» و «مادر» رامورد آزمایش و مطالعه قرار میدهیم. همان طور که میدانی در زبان هندی ما آنها را «پتا» و «ماتا» میگوئیم. درزبان سانسکریتی «پتر» و «ماتر» میباشد در زبان لاتینی این دو کلمه «پاتر» و «ماتر» درزبان یونانی «پاتر» و «متر» درزبان آلمانی «فاتر» و «موتر» درزبان فرانسوی «پر» و «مر» ودرزبان انگلیسی «فادر» و «مادر» وهمچنین دربسیاری زبان های دیگر کلماتی نزدیك وشبیه این کلمه هست.

آیا بنظر نمیرسد که آنها بایکدیگر شباهت فراوان دارند؟ درواقع آنها مثل پسرعموهای یك خانواده بهیکدیگر شبیه هستند.

البته بسیار ممکن است که بسیاری ازکلمات یك زبان از زبان دیگری اقتباس و گرفته شده باشد هم اکنون درزبان هندی کلماتی هست که اززبان انگلیسی گرفته شده‌است. زبان انگلیسی هم بعضی کلمات را اززبان هندی گرفته است.

اما «پدر» و «مادر» کلماتی نیستند که اززبان دیگری اقتباس شده باشند. این‌ها نمیتوانند کلمات تازه‌ئی باشند زیرادرهمان آغاززندگی انسان وازهمان وقت که بشر صحبت کردن بایکدیگررا شروع کرد طبعاً پدران

۱۰

خویشاوندی زبانها

دیدیم که چگونه آریائی‌ها در کشورها و سرزمین های مختلف پراکنده شدند و بهرجا رفتند وهرطور که بود زبان خودشان را همراه داشتند. اما آب وهواهای گوناگون و اوضاع واحوال و شرایط متفاوت محیط ها اختلافات فراوانی درمیان گروههای مختلف آریائی ها بوجود آورد. هر گروهی از آنها کم کم عادات و آداب مخصوصی پیدا کردند.

بطوریکه هر گروه دیگر نمیتوانست گروه های دیگر را که در سرزمین‌های دیگر بودند ببیند زیرا در آنزمان‌ها مسافرت کاری بسیار دشوار بود. درنتیجه هر گروه از گروه های دیگر جدا ماند.

اگر مردمی دریکجا یا دریك سرزمین مطلب تازه‌ای می‌آموختند و کشف میکردند نمیتوانستند آنـرا به مردمان سرزمین های دیگر هم بگویند. باین شکل تغییراتی روی مینمود و پس از چند نسل خانوادهٔ واحد و مشترك آریائی تقسیم گردید و بصورت خانواده های متعددی در آمد. شـاید هم همه فراموش کردند که تمام ایشان ازیك خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند.

زبان واحد آنها هم بصورت زبانهای مختلف و متعددی در آمد که بنظر میرسید بایکدیگر تفاوت های بسیار دارند. اما هرچند که این زبان ها باهم متفاوت بودند و اختلافات زیادی در آنها دیده میشد بسیاری کلمات

اما تمام این تصورات ازخودبینی وخودخواهی است.

هرکس خودش وکشورش را خوب تر و بهتر از دیگران میشمارد اما درواقع هیچ کسی نیست که درخود مقداری خوبی ومقداری بـدی نداشته باشد و بهمین شکل هیچ کشوری هم نیست که در آن چیز هـای بدی نباشد واز بعضی جهات خوب نباشد.

مابایدخوبی را درهرجاپیدا میکنیم بگیریم وبکوشیم که بدی راهم ازهرجا که هست دورسازیم.

البته ما باید بیشتر دربارهٔ آنچه مربوط بکشور خودمـان است فکرکنیم . متاسفانه کشور ما امروز در وضع بدیست و بیشتـر مـردم وطن ما بسیارفقیر ومستمند هستند و هیچ لذت و شادمانی درزندگی آنها وجود ندارد.

ما باید ببینیم که در رفتار و آداب ما چه چیز های خوبی هست و بکوشیم آنها را حفظ کنیم وهرچه راهم بدهست باید بدورافکنیم همچنین اگر در کشور های دیگر هم چیز های خوبی هست مسلما باید آنهارا اقتباس کنیم .

ماکه هندی هستیم باید درهندزندگی کنیم و بخاطرهند کارکنیم اما نبایدفراموش کنیم که درعین حال مابخانوادهٔ بزرگتری که درسراسرجهانست تعلق داریم و بالاخره مردمی هم که درسایر کشورهای جهان زندگی میکنند خویشاوندان و پسرعموهای ما هستند.

چقدرخوب وعالی خواهدبود که تمام مردم جهان شادمان وخشنود وراضی باشند. بدین جهت ماباید بکوشیم تاسراسرجهان بصورتی درآید که بتوان درآن شادمان تر وخوشبخت ترزندگی کرد.

ومادرانی وجودداشتند و برای نامیدن آنها کلماتی درست‌شده است. بدین قرارمیتوانیم بگوئیم که این کلمات‌ازز بانهای دیگراقتباس‌و گرفته نشده‌اند و قاعدتاً همه اولادان‌یك‌خانواده‌هستند وازیك جدبزرگ ناشی‌شده‌اند.

ازهمین ملاحظات میتوانیم بفهمیم بسیاری ازمردمی که امروز در سرزمین های مختلف وجدا ازهم زندگی می‌کنند وزبانهای مختلفی را بکار میبرند در روزگاران گذشته پدرانشان باهم زندگی میکرده‌اند و اعضای یك‌خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند.

می‌بینی که مطالعهٔ زبانها چقدر شیرین وجالب است‌وچقدرمطالب زیاد را بمامی‌آموزد . اگرما سه‌یاچهار زبان یاد داشته‌باشیم‌یادگرفتن زبانهای بیشترهم‌کاردشواری نیست.

همچنین‌می‌بینی بسیاری ازکسانی که‌اکنون درسرزمینهای‌مختلف جدا ازیکدیگر ودور ازهم زندگی میکنند درروزگارهای پیش‌ازاین مردم واحدی بودند.

ازآن زمان به‌بعد تغییرات بزرگی‌روی نموده‌است و بسیاری ازما خویشاوندیها وپیوندهای قدیمی خودمان را فراموش کرده‌ایم.

اکنون درهر کشوری مردم تصور میکنند که خودشان بهترین و باهوشترین‌مردمان هستند ودیگران‌بخوبی وشایستگی ایشان‌نیستند. یك انگلیسی تصورمیکندکه اوو کشورش ازهمهٔ مردم وهمهٔ‌کشور ها بهتر هستند. فرانسوی هم ازفرانسه و هرچیز فرانسوی مغروراست. آلمانیها وایتالیائیها فکرمیکنند که کشورشان پایان ونهایتی ندارد و بسیاری از هندی‌ها تصورمیکنند که‌هندازجهات‌مختلف بزرگترین کشورجهانست. [1]

[1] ـ متاسفانه بسیاری از ایرانیهای خودمان همچنین تصوراتي دارند .

جاهائیکه آب وهوا گرم است لباس میپوشد.

شاید اروپائیها از آن جهت خودرا متمدن تر میشمارند که تصور میکنند انسانی که یك تفنگ دارد از انسان بدون سلاح قوی تر است و بدینجهت متمدن تر میباشد!

درهر صورت ولو مرد تفنگدار باندازهٔ یك مرد بی سلاح متمدن نباشد ظاهراً نباید باز گفت که متمدن نیست زیرا درغیر این صورت با تفنگ خود اورا از پا خواهد افکند [1].

میدانی که چندسال پیش جنگ بزرگی اتفاق افتاد که بیشتر کشور های جهان در آن شرکت کردند و هریك از آنها میکوشید که هرچه بتواند بیشتر افراد طرف مقابل را بکشد [2].

انگلیسیها تمام نیروی خودشان را بکار میبردند که آلمانی ها را بکشند و آلمانی هاهم هرچه میتوانستند انگلیسی ها را میکشتند. در این جنگ میلیونها نفر ازمردم کشته شدند و هزاران هزار نفر دیگر برای تمام عمر خود علیل و ناقص گشتند. بعضی ها دیگر چشم ندارند و کورشده اند و بعضی دیگر دست یا پا ندارند.

اگر یادت باشد بسیاری از این مجروحین جنگ را درفرانسه وجاهای دیگر دیده ای. یادت هست در مترو [3] پاریس برای این قبیل اشخاص صندلیهای مخصوص هست.

---

۱ ــ این عبارت کنایه ئی بخشونتها وتجاوزات انگلیسها درهند است که خود را عالی تر و متمدن تر از هندیان میشمردند واگر به آنها خلاف این حرف گفته میشد آنرا توهین حساب میکردند

۲ ــ منظور جنگ جهانی اول است که ازسال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول کشید و متاسفانه مصیبت ها و فجایع آن درجنگ جهانی دوم هم تکرارشد.

۳ ــ راه آهن زیرزمینی پاریس.

تمدن چیست؟

اکنون میخواهم برایت درباره نخستین تمدنها مطالبی بگویم اما پیش از آنکه باین کار بپردازم باید بکوشیم تا معنی ومفهوم تمدن را بفهمیم.

کتاب لغت بما میگوید که متمدن ساختن عبارتست از بهتر کردن، ظریف‌تر وپاکیزه‌تر کردن، عادات ورسوم عالی ونیك را جانشین عادات ورسوم وحشیانه ساختن ودراین مطالب مخصوصاً نظر متوجه یك اجتماع یا یك گروه ازمردم است.

وضع وحشیانهٔ زندگی انسان درموقعی که شکل زندگی او از حیوانات وحشی فقط کمی بهتر است «وحشیگری» یا «بارباریسم» نامیده میشود. کلمهٔ «تمدن» مخالف ومتضاد «وحشیگری» است یعنی هرچه از وحشیگری بیشتر دورشویم بیشتر متمدن هستیم.

اما آیا چگونه میتوان فهمید که یك شخص یا یك جامعه وحشی است یامتمدن بسیاری از مردم دراروپا تصور میکنند که آنها خیلی متمدن هستند ومردم آسیا کاملا وحشی میباشند

آیا این تصور بخاطر آنست که مردم اروپا بیشتر از مردم آسیاو آفریقا لباس میپوشند؟

البته این حرف نمیتواند صحیح باشد زیرا وضع کمی یازیادی لباس باآب وهوا بستگی دارد. درجائیکه آب وهوا سرداست انسان بیش از

۱۲

تشکیل قبیله‌ها

در نامه‌های قبلی خود برایت گفتم که انسان در آغاز کار و موقعی که تازه در روی زمین پیدا شد تا چه اندازه بحیوانات شباهت داشت. یواش یواش، در طول هزاران سال، انسان پیشرفت کرد و کامل‌تر و بهتر شد. قاعدتاً در ابتدا انسان هم مانند بعضی حیوانات وحشی امروز شخصاً بهمه‌چیز حمله میبرد و بشکار موجودات دیگر میپرداخت و تنها زندگی میکرد.

بعد فهمید که خیلی عاقلانه‌تر و بهتر است که دسته جمعی همراه با دیگران زندگی کند و اگر عده‌ئی مرد با هم میبودند خیلی نیرومندتر میشدند و میتوانستند در مقابل حملات حیوانات یا حتماً حملات انسانهای دیگر از خودشان بهتر دفاع کنند. حتی بسیاری از حیوانات هم بخاطر صلاح خودشان بصورت دسته‌جمعی و بشکل رمه‌ها و گله‌ها زندگی میکنند.

گوسفندها و بزها و گوزنها و حتی فیلها بصورت دسته جمعی بسر میبرند و حرکت میکنند. وقتی که گله‌های حیوانات بخواب میروند بعضی از افراد آنها بیدار میمانند و از دیگران مراقبت میکنند.

لابد درباره گله‌های گرگها نیز مطالبی خوانده‌ای. در روسیه هنگام زمستان گرگها بصورت دسته‌جمعی حرکت میکنند و موقعی که خیلی گرسنه میشوند دسته‌جمعی به آدمها حمله میبرند. این اتفاق در فصل زمستان بیشتر روی میدهد و گرگها که کمتر غذا گیر میآورند و گرسنه

آیا تصور میکنی که این یك کار تمدن آمیز و خوبیست که مردم یکدیگر را باین شکل بکشند . درحالیکه اگر دو نفر در خیابان باهم دعوا کنند مامور پلیس آنها را از یکدیگر جدا میکند و مردم هم فکر میکنند که آنها چه اشخاص نادان وابلهی هستند .

این وضع درست مثل جنگهای وحشیانه ایست که در میان قبایل جنگلی ها اتفاق می افتد بنابراین وقتی که وحشی های جنگلی را «وحشی» مینامیم آیا کشورهائیکه باین شکل بجنگ و کشتار میپردازند چقدر وحشی تر هستند

بدینقرار وقتی که از این نظر به موضوع نگاه کنی خواهی گفت کشورهائی که در جنگ بزرگ جنگیدند و کشتار کردند یعنی انگلستان آلمان ، فرانسه ، ایتالیا وبسیاری کشورهای دیگر اصلاً متمدن نیستند .

باوجود این میدانی که در این کشورها چیزهای زیبا هم فراوانست ومردم نیك هم زیادهستند اکنون خواهی گفت که بدینقرار فهمیدن معنی تمدن آسان نیست و البته حق هم داری این یك موضوع بسیار دشوار و پیچیده است

ساختمانهای زیبا ، تابلوهای زیبا و کتابهای گوناگون و هرچه زیبائیست مسلماً نشانه های تمدن هست اما بهترین نشانهٔ تمدن وجدانیست عالی و نیك است که خودخواه نباشد وهمراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . کار کردن باهم بهتر از کار کردن به تنهائیست و کار کردن باهم برای خیر وخوشی مشترك و عمومی از هرچیز بهتر است .

میکردند. از آنجهت نیرومندترین شخص برای رهبری انتخاب میشد که اغلب برای قبیله جنگهای فراوان در پیش بود.

اگر افراد قبیله درمیان خودشان بجنگ ودعوا میپرداختند بزودی قبیله درهم می‌شکست وازمیان میرفت بدین جهت رهبر قبیله از جنگ و زدوخورد درداخل قبیله جلوگیری میکرد.

بدیهی است که یك قبیله باقبیله‌های دیگر جنگ میکرد واین کارهم زیاداتفاق می‌افتاد. این کار درواقع نسبت بوضع سابق که هر فرد بخاطر خودش باهرفرددیگر جنگ میکرد پیش‌رفت وتکاملی بود.

نخستین قبیله ها درواقع خانواده های بزرگ بودند که تمام‌افراد آنها با یکدیگر خویشاوندی داشتند. اما خانــواده ها دائماً بــزرگ و بزرگتر میشد تا اینکه قبیله هم وسعت زیاد پیدامیکرد وبصورت بزرگی درمی‌آمد.

برای انسان های اولی آن روزگار ها مخصوصاً پیش از آنکــه قبیله ها تشکیل شوند زندگی خیلی دشوار بوده‌است. انسان در آن‌زمان نه‌خانه داشت و نه‌لباس. قطعاتی ازپوست حیواناتی راکه‌شکارمیکرد بخود میبست و دائماً هم درحال جنگ وستیز بود. برای بدست آوردن غذای روزانهٔ خودناچار بود که‌حیوانات راشکارکند وبکشدیامیوه‌های درخت های وحشی‌را جمع آوری کند.

قاعدتاً انسان آن زمان‌احساس میکرد که از همه طرف بادشمنان گوناگون احاطه شده‌است. حتی طبیعت هم درنظرش بصورت یك‌دشمن جلوه‌میکرد که‌صاعقه‌وبرف‌وزلزله را برسرش‌فرومی‌آورد. انسان بدبخت وبیچاره همچون یك اسیر وحشت‌زده درروی زمین‌سرگردان بودوچون

میمانند بیشتر به آدمها حمله میکنند

خیلی کمتر اتفاق می افتد که یك گرگ به تنهائی بیك انسان حمله کند بلکه آنها بصورت دسته جمعی و چندتائی جمع میشوند و در این موقع خود را برای حمله کردن به عده ئی از انسانها قوی تر میدانند

در اینمواقع اغلب انسانها مجبور میشوند که برای نجات جان خودشان با کمال سرعت ازمقابل حملهٔ گرگها فرار کنند و اغلب میان انسانها که سوار سورتمه هستند و برروی یخها میگریزند و گرگها که آنهارا دنبال میکنند مسابقهٔ پرهیجانی بر پا میشود .

باین قرار نخستین پیشرفتی که انسانهای اولی در راه تمدن حاصل کردند این بود که دورهم جمع شدند و بصورت گروه ها یاباصطلاحی که امروزمیگوئیم بصورت«قبیله»ها در آمدند .

آنها درقبیله ها باهم کاروزندگی میکردند . ودرمیان آنها چیزی که باصطلاح امروزهمکاری نامیده میشود برقرار گردید .

هر فرد انسان اول بهقبیله اش فکر میکرد و بعدبخودش . اگر قبیله بخطر می افتاد هریك از افراد آن بخاطر آن و برای دفاع از آن بجنگ میپرداخت و اگر یکی ازافراد قبیله کارنمیکرد ازقبیله اخراج میگشت .

وقتی که مردم بایکدیگر کارمیکردند بایدنظم و ترتیبی بکارخود میدادند اگرهر کس هرچه دلش میخواست میکرد دیگر ازقبیله چیزی باقی نمیماند .

باین ترتیب لازم بود که درقبیله یکنفر رهبر یا رئیس بشود . حتی گله ها و گروههای حیوانات هم برای خود رهبرانی دارند . قبیله های انسان نیز نیرومندترین افراد را از میان خود بعنوان رهبر و رئیس انتخاب

چگونه مذهب آغاز گشت و کارها تقسیم شد

در آخرین نامه‌ام برایت گفتم که چگونه انسانهای اولی از همه چیز
رسیدند و تصور میکردند که هر مصیبت و بدبختی نتیجهٔ خشم وحسادت
ایان است. این خدایان تصوری در همه جا، درجنگل، در کوهستان، در
خانه ودرابرها بنظر انسان می آمدند. انسانهای آنزمان خدارا بصورت
شخص خوب و نیکوکار ومهربان تصور نمیکردند بلکه او را یك شخص
مکین و بدخواه میشمردند که همیشه در حال غضب است .

گاهی اوقات وقتی مصیبی روی میداد مثلا یك زلزله یا یك طغیان
یا یك بیماری بزرگ پیش می آمد که عدهٔ زیادی ازمردم را میکشت
ان ها بوحشت می افتادند و پیش خود فکر میکردند کـه خدایـان
مکین شده اند، و برای خشنود ساختن ایشان کارهای مختلف میکردند
ریکه اغلب مردان یازنانی را قربانی میساختند وحتی فرزندان خود
را میکشتند و به خدایان تقدیم میداشتند. این چنین وضعی اکنون در
ن ما مخوف وهولناك بنظر میرسد اما وقتی که انسان وحشت زده میشود
بترسد ممکن است هر کاری بکند .

قاعدتاً آغاز مذهب باین صورت بوده است . بدینقرار مذهب
رت ترس ازهمه چیز ظاهر گشت . وهر چیزی هم که بخاطر ترس و
شت انجام شود خوب نیست. امابطوریکه میدانی مذهب چیزهای بسیار

نمیتوانست هیچ چیز بفهمد ازهمه چیزمیترسید.

اگر برق درآسمان میدرخشید وصاعقه میغرید فکرمیکرد که خدائی در درون ابرهاهست که با او کینه میورزدومیخواهد اورامضروب سازد به‌این‌جهت بوحشت‌می‌افتاد ومیترسید ومیخواست کاری‌بکندتا آن کسی راکه درمیان ابرهاهست ورعد وبرق وبرف‌وباران را برسراوفرو میریزد نسبت بخودمهربان سازد.

آیاچگونه میتوانست اورا برسرمهر بیاورد؟

انسان آن زمان روشن بین وبافکر نبود. پیش خودش فکرمیکرد خدائی که در ابر ها هست بخودش شبیه‌است و گرسنه است و غذا و خوراکی دوست دارد. باین‌جهت‌مقداری غذا برای خدانذرمیکردیایك حیوان‌رابرای رضای‌اومیکشت‌یاباصطلاح‌امروز«قربانی»میکردو آنرادر یك جائی میگذاشت‌که خدا آنرا بخورد ؛ خیال میکردکه باین وسیله میتواند خدا را راضی کندو‌باران یابرق وچیزهای شبیه آنرامتوقف‌سازد!

این‌کارها درنظر ماکه میدانیم‌چرا برف وباران میبارد‌وچرارعد و برق صورت میگیرد ابلهانه است . کشتن یك حیوان نمیتواند دراین عوامل‌طبیعی هیچ اثری داشته‌باشد. اما هرچندهم که این‌فکرابلهانه‌است بسیاری مردم حتی امروز نیز آنقدر جاهل هستندکه هنوز هم چنین کارهائی میکنند .

م اعضای قبیله که بـا هم کار میکردند میتوانستند رویهمرفته غذائی
بتر از آنچه هریك به‌تنهائی تهیه میکرد بدست آورند .

میدانی که کار کردن با هم یاهمکاری کردن بما کمك میدهد خیلی
ها بکنیم که نمیتوان بتنهائی انجام داد . یك یا دو نفر نمیتوانند بار
کینی را براحتی حمل کنند اما اگر چند نفر باشند که بیکدیگر
.ك دهند براحتی میتوانند آن بار را حمل کنند .

یك پیشرفت بزرگ دیگرهم درآن روزها صورت گرفت که در
ۀ آن قبلا هم برایت مطالبی گفتم . این پیشرفت کشف کشاورزی بود .

لابد برایت جالب توجه خواهد بود کـه بدانی کشاورزی ابتدا
میان بعضی مورچه ها شروع شد . البته منظورم این نیست که بگویم
رچه‌ها هم بذر میکاشتند وشخم میزدند وبعدهم محصول کشاورزی را
و وخرمن میکردند . اما کار مورچه ها تقریباً شبیه اینکار بود . باین
ی که وقتی گیاه یابوته‌ئی پیدا میکردند که بذرش را میخوردند با کمال
ت علفهای دیگر را ازاطرافش پاك میکردند ودرنتیجه آن بوته بیشتر
بتر زنده میماند و رشدمیکرد .

شاید انسان‌هم روزگاری همین کاری را میکرد کـه مورچه ها
کنند . انسان نمیخواست که تمام وقت را مشغول کار باشد وباینوسیله
ا بدست بیاورد زیـرا اینکار بسیار دشوار بود و میخواست از راه
سانتری برای خود غذافراهم سازد . باین‌جهت بود که متوجه کشاورزی
ن واز این‌راه تغییر بزرگی درزندگی او پیش آمد .

پیش‌از شروع کشاورزی هرفرد انسان یك شکارچی بود و شکار
ا کاری بود که انسان انجام میداد . احتمال دارد که درآن زمانها زنان

خوب وزیبائی‌هم بمامیگوید .

وقتی که بزرگتر شدی دربارهٔ مذاهب دنیا مطالب بیشتری خواهی‌خواند وازکارهای خوب وبدی که بنام‌مذهب اتفاق افتاده وانجام گرفته است بیشتربا خبرخواهی‌شد.

اکنون فقط این نکته مورد نظر ماست که به‌بینیم فکرمذهب چگونه آغاز گشت. بعدها خواهیم دیدکه مذهب‌چگونه‌رشد پیداکرد متاسفانه هنوزهم‌مردم بنام مذهب بایکدیگرمی‌جنگند وبرسریکدیگر میکوبند .[۱]

برای بسیاری ازمردم هنوزهم‌مذهب یك چیزمخوف وترسناك است. هنوزهم بسیاری ازمردم وقت خودشان رادراین راه‌صرف میکنند که بعضی موجودات خیالی را ازخود خشنود وخرسند سازند و برای این کار هدایا و تحفه هائی به معابد تقدیم میدارند و حتی حیوانات را قربانی میکنند .

بدینقرار می‌بینیم که انسان اولی‌زندگی‌دشواری داشت. ناچار بودکه غذای هرروز را تقریباً درهمان‌روزبدست آورد ودرغیراین‌صورت گرسنه میماند. درآن روزگارهیچ انسانی بدون‌کارکردن نمیتوانست زنده بماند. برای‌هیچ‌کس‌ممکن نبود که‌مقداری غذا و آذوقه برای‌چند وقت خود تهیه‌کند وبعد تامدت زیادی هیچ‌کاری انجام ندهد وبا همان غذاها خودرا سیرنگاهدارد .

وقتی‌که قبیله تشکیل شد زندگی انسان‌کمی راحت ترگشت

۱ـ این‌موضوع‌مخصوصاً درهندکه‌اغلب‌میان‌مسلمانان وهندوان‌تصادماتی روی میداد جالب توجه وقابل تذکر بود .

تغییراتی که بر اثر کشاورزی پیش آمد

درنامهٔ آخری خود مطالبی دوبارهٔ تقسیم کار برایت گفتم. دراوایل کار ودرزمانیکه انسان فقط از راه شکار زندگی میکرد تقسیم کار بسیار ناچیز بود. هر کس برای خود بشکار میپرداخت وبزحمت میتوانست غذای کافی برای خویش فراهم سازد .

ظاهراً تقسیم کار ابتدا میان مردان وزنان شروع شد که مردان بشکار میپرداختندوزنان دریك جامیماندند واز بچههای خود وحیوانات اهلی نگاهداری ومراقبت میکردند .

وقتی که مردم کشاورزی را آموختند پیشرفتهای جدیدی حاصل شد. نخست اینکه تقسیم زیادی در کارها پیدا شد. بعضی هاشکار میکردند بعضی دیگر بکار مزرعهها میپرداختند وزمین را شخم میزدند. بعد هم باگذشت زمان مردم باز کارها وشغلهای تازه تری آموختند ودراین کارها متخصص میشدند .

یکی دیگرازنتایج زراعت زمین این بود که انسان دردهکدهها وشهرها ساکن گردید. پیش ازشروع کشاورزی مردم دائما در حرکت بودند ودرهرجاکه پیش میآمد ومیتوانستند شکار میکردند. لازم نبود که در یك جا بمانند. بهر جاکه میرفتند میتوانستند شکار کنند اغلب هم مجبور بودند بخاطر گاوها و گوسفندها و حیوانات اهلی دیگری که

مراقب بچه‌ها بودند و میوه جمع میکردند .

وقتی کـه کشاورزی آغاز گشت کار های مختلفی هم پیدا شد . مقداری کار درمزرعه انجام میگرفت . شکار کردن هم هنوز وجودداشت. کسانی هم مأمور مراقبت و نگاهداری ازحیوانات اهلی و گله‌ها بودند . شاید زنها مأمورمراقبت حیوانات ودوشیدن شیر ازگاوها بودند . بعضی مردها یك کار را انجام میدادند و بعضی دیگر بکارهای دیگر میپرداختند.

امروز میبینی که در دنیا هر کس یك کارمخصوصی را بعهده دارد وانجام میدهد . یکنفر پزشك است یکی دیگر مهندس ساختمان پلها و راههاست . یا یکنفر نجار است یکی دیگر آهنگراست . یکی بناست وخانه‌ها را میسازد ودیگری کفشدوز و خیاط است وبهمین قرارهر کس کاری انجام میدهد . هر کس بیك کار و یك کسب مخصوص مشغول است ودربارۀ کارها و کسبهای دیگرچیز زیادی نمیدانند یااصلاهیچ‌چیز نمیدانند. این وضع را تقسیم شغل یاتقسیم کار میگویند .

اگر شخصی بکوشد کـه یك کار را خوب انجام بدهد بیقین آن کار را خیلی بهتر انجام خواهد داد تـا اینکه بخواهد چندکار را با هم انجام دهد.

اکنون‌در دنیای زمان ماکارها بمقدارخیلی زیادی تقسیم‌شده‌اند. بطوریکه میبینیم این تقسیم کار خیلی آهسته از زمانهای خیلی قدیم و در موقعی که قبیله‌ها تشکیل‌شد ومردم بکشاورزی پرداختند آغاز شد .

در آن زمان بانك‌هائی وجود نداشت که انسان پول‌ها یا اموال دیگرش را در آنجا نگاهدارد. انسان باید غذای هر روزش را بوسیلهٔ شکار همان روز فراهم میساخت . اما با پیدا شدن کشاورزی از زمین محصول زیاد بدست میآورد و این محصول خیلی بیشتر از آن بود که یکباره خورده ومصرف شود وباینقرار این زیادی ومازاد یاغذای اضافی راذخیره میکرد.

می‌بینیم که ازاینجا بدست آوردن غذای اضافی آغاز میشود. مردم این خوراك اضافی را تهیه میکردند زیرا برای آنها کارخیلی کمی داشت وبا مختصر کار اضافی میتوانستند بیش از آنکه لازم داشتند غذا برای خودشان تهییه کنند.

بطوری که میدانی اکنون ما بانکهای متعددی داریم که مردم پولشان را بآنها میسپارند وهروقت لازم باشد بوسیلهٔ چك هرقدر ازپولشان راکه بخواهند پس میگیرند. آیا هرگزفکر میکنی که این پولها ازکجا آمده است؟ اگر دربارهٔ آنها فکر کنی می‌بینی که اینها همه پول اضافی است که مردم نمیخواهند همه را یکباره خرج کنند وباین جهت آنها را دربانك‌ها نگاهمیدارند. امروز مردم ثروتمند کسانی هستند که مقادیر زیادی‌ازاین پولهای اضافی دارند ومردم‌فقیرهم اصلاهیچ ندارند.

بعداً خواهی‌دید که‌این‌مبالغ ومقادیراضافی چگونه بدست‌میآید.

این پولهای اضافی از آن جهت نیست که یکنفراز دیگران بیشتر کار میکنند بلکه اکنون روزگاری است که شخصی که هیچ کار نمیکندمبالغ اضافی هنگفی بدست میآورد در حالیکه اغلب کسانی که با زحمت و

داشتند از یك جا بجای دیگر بروند . زیرا این حیوانات چراگاههائی میخواستند که بتوانند در آنها بچرند وهمینکه مدتی دریك جا میماندند ومیچریدند دیگر روی زمین آنقدر علف نمیماند که حیوانات بتوانند بازهم سیر شوند ودرنتیجه تمام قبیله بجای دیگری منتقل میشد[۱] !

وقتی کشاورزی پیدا شد مردم ناچار بودند در نزدیك زمین زراعتی خود باقی بمانند، نمیتوانستند زمین ومزرعه‌ئی راکه شخم زده‌اند و کاشته‌اند ترك بگویند وباین ترتیب از موقع یك خرمن تا خرمن بعدی در روی همان زمین کار میکردند وباین جهت بود که دهکده‌ها در میان مزارع بوجود آمد وشهرها ساخته شد.

یك تغییر دیگر که کشاورزی پیش آورد این بود که زندگی را راحت ترساخت. بدست آوردن غذا اززمین خیلی آسان تر از آن بود که انسان تمام وقت مشغول شکار باشد. محصول زمین هم خیلی بیشتر از آن بود که بتوان آنرا یکباره خورد در نتیجه باید محصول با دقت برای روزهای بعد نگاهداری میشد.

بگذار حالا یك پیشرفت جالب توجه دیگررا برایت بگویم. درموقعی که انسان فقط یك شکارچی خالی و ساده بود نمیتوانست هیچ چیز برای آیندهٔ خود ذخیره کند یا اگر هم میتوانست بمقدار خیلی کم و برای مدت بسیار کوتاهی بود ، باصطلاح همانقدر که دستش بدهانش میرساند زندگی میکرد وروز بروز خودش را زنده نگاهمیداشت که

۱ــ بطوریکه میدانیم هم اکنون ایلات ما هم در تابستانها به کوهستانها میروند که درآنجا هوا خنك است وعلف برای حیوانات هست ودرزمستانها بنواحی گرمسیر میآیند زیرا درکوهستانها برف ویخ چراگاهها را میپوشاند، اینها از این حیث مثل همان انسانهای قدیمی وقبیله‌های اولی زندگی میکنند .

پاتریارک* چگونه پیدا شد؟

تصور میکنم که نامه هایم کمی دشوار و پیچیده شده باشد؛ اما این زندگی که در اطراف خود می بینیم نیز بسیار پیچیده و دشوار است. در روزگار قدیم زندگی خیلی ساده‌تر بود و اکنون بمطالعهٔ زمانی میپردازیم که کم کم این پیچیدگیها آغاز گردید.

اگر تحقیق و مطالعهٔ خود را یواش یواش دنبال کنیم و بکوشیم تغییراتی راکه تدریجاً در زندگی پیدا شده است بفهمیم خیلی آسانتر میتوانیم بسیاری ازچیزهای امروز را هم بفهمیم و اگراین کاررا نکنیم هرگز نخواهیم توانست آنچه را در اطرافمان روی میدهد و اتفاق میافتددرك کنیم. دراینصورت همچون کودکانی خواهیم بود که دریك جنگل تاریك کم شوند. باینجهت است که میکوشم ترا بروزگاران قدیم و به کنارهٔ این جنگل انبوه زندگی باز گردانم. باین ترتیب ممکن است بتوانیم راهی درمیان آن پیدا کنیم.

لابد بخاطرداری که یکروز در «مسوری» از من پرسیدی که پادشاهان چه هستند وچه بوده‌اند وچرا شاه شده‌اند؟

اکنون میخواهیم به آن دورانهای گذشته که پادشاهان پیداشدند نظری بیفکنیم و برای سؤال تو پاسخی پیدا کنیم. درابتدای کارپادشاهان

*ــ پاتریارك بمعنی رئیس قبیله های قدیمی است. اما چون درجامعه شناسی معنی ومفهوم خاصی دارد همین کلمهٔ بین المللی در ترجمهٔ فارسی هم بکار برده شده‌است.

مرارت کار زیاد هم انجام میدهند هیچ سهمی از آن بدست نمی آورند ! بنظر میرسد که این وضع بسیار ابلهانه است. بسیاری اشخاص فکر میکنند که بخاطر همین وضع نـا درست و ابلهانه است که در دنیا اینهمه مردم فقیر هستند .

ممکن است اکنون این موضوع درنظر تو کمی دشوار باشد. در این باره خودت را ناراحت نساز. انشاءالله وقتی که بزرگتر شدی دراین باره مطالب کافی خواهی فهمید .

اکنون فقط میخواهم برایت متذکر شوم که براثر کشاورزی محصولی که بدست میآمد خیلی بیشتر از آن بود که یکباره بتواند خورده ومصرف شود. این محصولات اضافی ذخیره میشد. در آن روزها پول وبانك وجود نداشت و مردمی ثروتمند شمرده میشدند که مقدارزیادی گاو یا گوسفند یا شتر یا غلات داشتند .

زراعت زمین وکشاورزی نمیپرداخت. بدین ترتیب میان وضع او با سایر مردم تفاوتی پیدا شد. اکنون می‌بینیم که یکنوع جدید تقسیم کارهم صورت گرفت یعنی پاتریارك به سازمان دادن و تنظیم کردن کاردیگران میپرداخت و سایر افراد قبیله درمزارع کار میکردند یا بدنبال شکار میرفتند یا میجنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارك را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا میکردند. اگرمیان دوقبیله زد و خورد وجنگی درمیگرفت قدرت واختیارات پاتریارك زیادترهم میشد زیرا در زمان جنگ نمیتوان بدون یك رهبر بخوبی جنگید. بدین ترتیب درطول زمان پاتریارك بتدریج خیلی نیرومندتر ومقتدرترشد.

چون کارهای سازمانی تدریجاً زیادتر میشد، دیگر پاتریارك نمیتوانست تمام کارها را خودش به تنهائی انجام دهد وباینجهت اشخاص دیگری را برای کمك بخودش انتخاب میکرد. باین شکل عدهٔ زیادی سازمان‌دهنده بوجود آمد که پاتریارك رئیس همه بود. بدینقرار قبیله بدو قسمت تقسیم میگشت: یکی سازمان دهندگان ودیگری کارکنان عادی. ازآنپس دیگر مردم و افراد قبیله یکسان نبودند. بعضی‌ها که سازمان دهنده بودند نسبت بدیگران که کارگران و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

در نامهٔ بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت و قدرت پاتریارك بتدریج توسعه وتکامل یافت.

وجود نداشتندورؤسا ، پادشاه نامیده نمیشدند. اگر بکوشیم مطالبی در بارهٔ آن‌زمانها بفهمیم و بیاموزیم اصل و ریشه پادشاهان‌را هم‌خواهیم‌دانست.

قبلا در بارهٔ تشکیل‌قبیله‌ها مطالبی برایت گفتم. وقتی که کشاورزی آغاز گشت و کارها تقسیم شد لازم بود که درقبیله کسی باشد که کارهارا سازمان بدهد. حتی پیش‌از آن‌هم‌قبیله کسی را لازم داشت کـه درموقع جنگ‌بایك قبیلهٔ دیگر رهبری راعهده دارشود.رهبر قبیله معمولا پیرترین فرد قبیله بود. این رهبر « پاتریارك» نامیده میشد . یا بعبارت صحیح تر ما امروزاورا باین نام مینامیم .

همه کس‌تصورمیکرد که چون اوازهمه پیرتراست ازهمه هم بیشتر تجربه دارد ودانش وعقلش‌هم‌ازهمه‌بیشتراست. این«پاتریارك» بااعضای دیگرقبیله فرق‌زیادی نداشت. اوهم بادیگران کارمیکرد وتمام‌خوراکیها و غذاهائی کـه ازکارعمومی بدست میآمد میان تمام اعضای قبیله تقسیم میگشت. همه چیزقبیله مال تمام افراد قبیله بود.

آنوقت‌هامثل امروزنبود که هر کس برای خود خانهٔ جداگانه و پول‌وچیزهای دیگرداشته باشد. هرچه هر کس تهیه میکرد تقسیم‌میشد زیرا همه چیزمال قبیله بـود. «پاتریارك» یا سازمان دهندهٔ قبیله کاراین تقسیم کردن را بعهده داشت .

اما یواش یواش تغییراتی پیدا شد .کارهای نوع جدیدی بوجود آمد. مخصوصاًدر کشاورزی کارهای‌تازه زیاد میشد. «پاتریارك» هم‌ناچار شدکه اوقاتش رابرای سازمان دادن صرف کند ومراقب باشدکه اعضای قبیله کارشان رادرست وخوب انجام دهند.

کم‌کم پاتریارك دیگر خودش به کارهای عادی و عمومی و کار

باوجود این کم کم پاتریارک‌های قدیمی خودرامظهرقبیله شمردند
وبیشتر اموال ودارائی قبیله را مال‌خودشان تصور کردند .
وقتیکه «پاتریارک» میمرد تمام افراد قبیله گردهم جمع میشدند
ویك‌نفر دیگر را بعنوان رهبر و پاتریارك جدیدخودانتخاب میکردند.
اما معمولا خانوادهٔ پاتریارك بیشترازسایر افرادقبیله‌دربارهٔ سازمان‌دادن
واداره کردن کارها اطلاع پیدا میکردند . زیرا آنها همیشه با پاتریارك
بودند ومعمولا درکارها به او کمك میدادند و از این راه دربارهٔ کارها
اطلاع بیشتری بدست می آوردند . باین جهت اغلب وقتی که پاتریارك
میمرد افراد قبیله یکنفر دیگر را از اعضای همان خانوادهٔ او بجایش
انتخاب میکردند و باین قرارمی‌بینیم که کم کم خانوادهٔ پاتریارك با
خانواده‌های دیگرقبیله تفاوتی پیدا کرد وقبیله همیشه رهبر ورئیس‌خود
را ازاین‌خانواده انتخاب میکرد .
دراینموقع‌وباین‌جهات پاتریارك نیرو وقدرت‌فراوانی بدست‌آورد.
طبعاً هر پاتریارك دلش‌میخواست‌که پسر یا برادرش بجای خودش تعیین
شود وبعد ازاو پاتریارك بشود وباین‌جهت درزمان زندگی‌خودش سعی
میکرد که‌این کار را روبراه کند. ازاینرو پسر یا برادر یا یکی‌ازبستگان
نزدیکش را بشکلی تربیت میکرد که بعد بتواند جانشین‌خودش گردد.
حتی بقبیله میگفت که‌بعداز او فلان شخص که خودش اوراانتخاب کرده
وپرورش داده باید بجای او پاتریارك شود .
شایددرآغاز کار افرادقبیله خیلی‌خوششان نمیآمد که پاتریارك‌ها
چنین چیزی بآنها بگویند .
اما کم کم همه عادت‌کردند که این حرف را قبول کنند ودرنتیجه

چگونه قدرت پاتریارك توسعه یافت

امیدوارم آنچه دربارهٔ قبیله‌های قدیمی و پاتریارك‌های آنها نوشته‌ام ومینویسم برایت خیلی دشوار و کسل کننده نباشد.

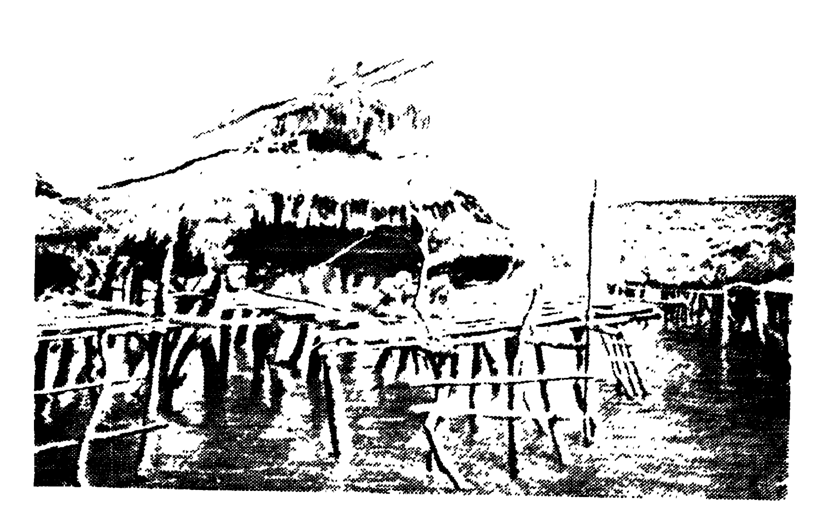
برایت گفتم که در آن زمان همه‌چیز بقبیله تعلق داشت ومال تمامی قبیله بود نه مال اشخاص وافراد قبیله بصورت جداجدا. حتی خود پاتریارك هم در آغاز کار هیچ‌چیز مخصوص بخودش نداشت. او هم بعنوان یك فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت. امااو سازمان‌دهندهٔ کارها بود ومسئولیت مراقبت دارائی و اموال قبیله‌هم بعهدهٔ او بود.

کم کم که قدرت پاتریارك اضافه‌شد باین فکر افتاد کـه اموال و دارائی قبیله که زیر نظر او هست درواقع مال خودش میباشد و نه‌مال تمامی قبیله. شایدهم بیشتر از آنجهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون‌او رهبر ورئیس قبیله است در واقع مظهر و نمایندهٔ قبیله هم میباشد و باید تمامی اموال ودارائی قبیله مال‌او باشد.

باین ترتیب می‌بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی وداشتن‌چیزی برای شخص‌خود آغازشده‌است. امروزما دائماً دربارهٔ اموال و اشیائی فکر یاصحبت میکنیم که میگوئیم «مال‌من» یا«مال‌تو» است اما همانطور که برایت گفتم مردان‌وزنان آن‌قبیله‌های قدیمی وابتدائی هیچوقت اینطور فکر نمیکردند وتمام دارائی واموال‌مال تمامی قبیله محسوب میشد.



بقایای یك شهر دریاچه‌ئی باستانی



امروزهم بعضی ازقبایل نیمه وحشی وابتدائی مثل قدیم دردریاچه‌ها
زندگی میکنند

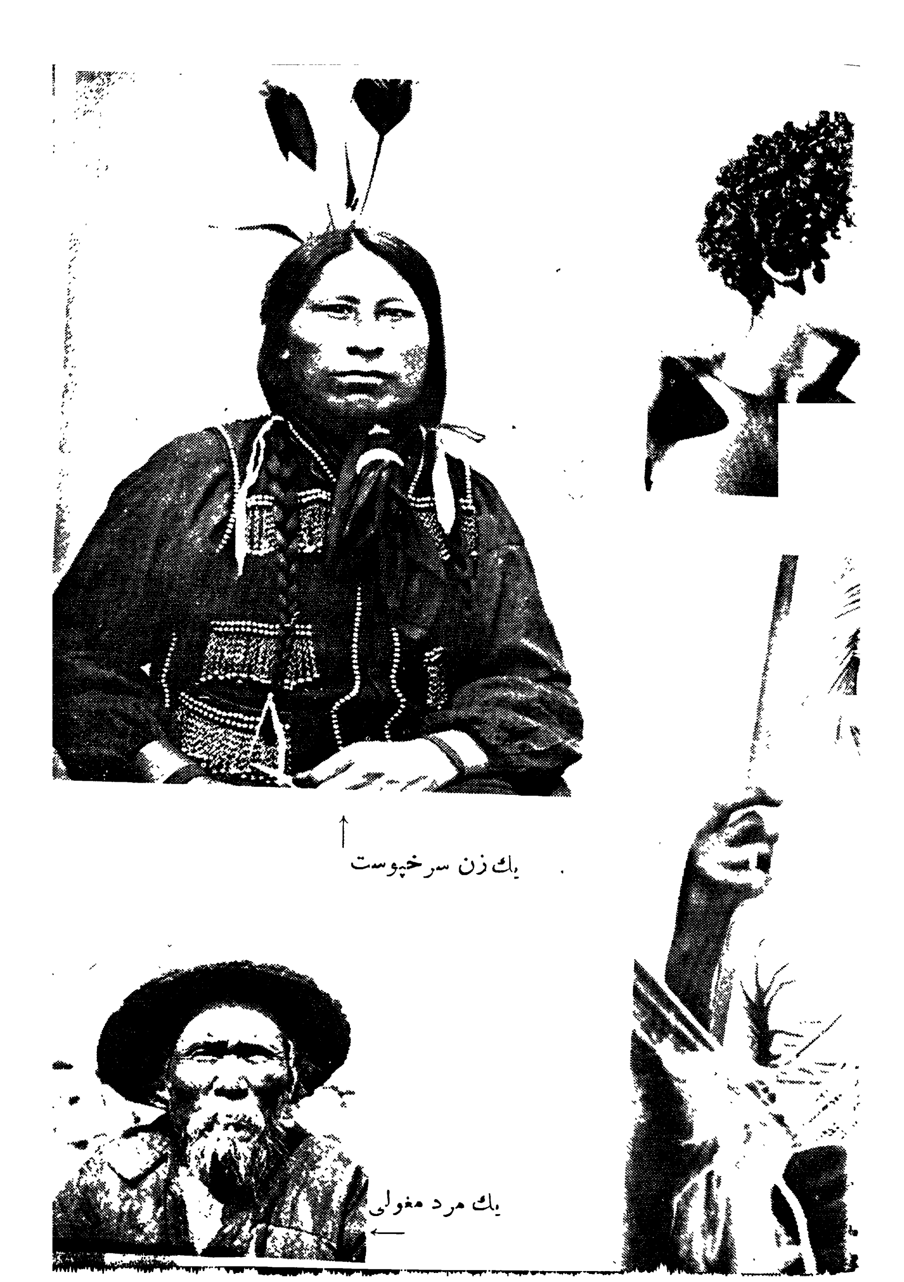
همیشه کاری را میکردند که پاتریارك ورئیس قبیله میل داشت . دیگر عملا انتخاباتی وجود نداشت و پاتریارك جدید را از میان تمام افراد قبیله انتخاب نمیکردند بلکه پاتریارك قدیمی وپیر قبلا کسی را که میل خودش بود برای جانشینی خودش تعیین میکرد وبعد هم همین شخص بجای او پاتریارك میشد .

باین شکل می بینیم که دستگاه و کار «پاتریارك» موروثی شد یعنی دریك خانواده باقی ماند و کارها از پدر به پسر یایکی از بستگانش منتقل میگشت . اکنون دیگر « پاتریارك » کاملا اطمینان داشت که اموال و دارائی واشیائی که مال تمام قبیله بود در واقع مال خودش میباشد . حتی وقتی هم که پاتریارك میمرد اموال و دارائی قبیله در اختیار و تصرف خانواده‌اش باقی میماند . باین ترتیب میبینیم که چگونه فکر «مالکیت» واینکه چیزی «مال من» یا « مال تو » ست آغاز شده است .

در اوایل کار یك چنین فکری وجود نداشت . مردم همه با هم کار میکردند و این کار هم بخاطر شخص خودشان نبود بلکه بخاطر تمامی قبیله بود . اگر مقداری خوراك وغذا یاچیز دیگری تهیه میکردند وبدست میآوردند هر فرد ازافرادقبیله از آن برای خود سهمی داشت. در قبیله هیچ کس ثروتمند ودارا یافقیر و نادار نبود. همهٔ افراد در دارائی وثروت واموال قبیله سهیم وشریك بودند.

اماهمینکه پاتریارك دارائی واموالی را که مال تمامی قبیله بودتصاحب کردو آنهارامال خودنامیدمردم«دارا»و«نادار»وثروتمندوفقیرهم پیداشدند.

در نامهٔ بعدی مطالب بیشتری در این باره برایت خواهم نوشت .



یک زن سرخپوست

یک مرد مغولی

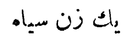
یک زن اسکیمو



یک مر

یک مرد یهودی





یک زن سیاه

چگونه پاتریارك پادشاه شد

پاتریارك پیروقدیمی مقدار زیادی از وقت ما راگرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او بپایان خواهیم رساند یابهتر است بگوئیم که بزودی‌او نام خود را تغییرخواهد داد.

درابتدای این گفتگو وعده داده بودم برایت بگویم که پادشاهان چگونه پیداشدند وچه بودندوچه میکردند؟برای اینکه بدانیم‌وبفهمیم که پادشاهان چه هستند ناچار بودیم که بروزگار قدیم برگردیم و بـا «پاتریارك»ها آشناشویم. خودت‌باید حدس زده باشی که همان‌پاتریارك ها بودندکه‌بعدها پادشاهان یا«راجه‌ها» و«مهاراجه‌ها»شدند[1] .

کلمهٔ «پاتریارك» ازکلمهٔ لاتینی «پاتر»که‌بمعنی «پدر» است گرفته شده. پاتریارك در واقع رهبر وپدرتمامی‌قبیله یـا مردمی بودکه بـا او زندگی میکردند. کلمهٔ «پاتریا» نیزکه بمعنی وطن و «سرزمین پدری» میباشد از همین‌کلمهٔ لاتینی آمده است. میدانی‌که در زبـان فرانسه به وطن میگویند«پاتری». در زبان سانسکریتی و در زبان هندی مـا کشورمان‌را بصورت مادر تصور میکنیم و آنرا «ماتره بومی» یا «مادر وطن»[2] مینامیم. آیاتوکدام یك ازاین کلمات‌را ترجیح میدهی«سرزمین

۱- «راجه» و «مهاراجه» شاهزادگان وامرای‌محلی‌هند بودندکه تازمان استقلال هند قدرت‌داشتند. ومثل‌پادشاهان محلی بشمار میرفتند.

۲- در زبان فارسی هم چنین است وما نیز اغلب از وطن بصورت مادر وطن یاد میکنیم.



لوئی ۱۴ پادشاه تکبکر و مستبد فرانسه

لوئی ۱۴ عقیده داشت که اورا خود خداوند پادشاه کرده ودر برابر هیچ کس جز خداوند مسئول نیست و همه باید مطیع او باشند و همه چیز متعلق باوست و او نمایندهٔ خداوند در روی زمین است و میگفت «دولت یعنی من» یا «من دولت هستم.»

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بد رفتاری میکردند. درحالیکه مردم گرسنگی میکشیدند ورنج میبردند آنها درمیان تجمل و شکوه بی‌پایانی زندگی‌میکردند، امابالاخره‌عامهٔ‌مردم نتوانستند این بارسنگین را مدت بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان را کنار گذاشتند.

بعدها دربارهٔ این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند و خواهی دید که چگونه در انگلستان مردم بر ضد «چارلزاول» که پادشاهشان‌بودقیام‌کردند، او راشکست دادندوعاقبت هم‌کشتند. خواهی دیدکه چطور مردم فرانسه انقلاب بزرگی راه‌انداختند و تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند. بخاطر خواهی آورد که وقتی با هم در پاریس بودیم بدیدن زندان « کونسیرژری » رفتیم. یادت هست که توهم درموقع آن بازدید همراه ما بودی؟

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانوادهٔ شاهی و ملکه « ماری آنتوانت» درهمین زندان محبوس بودند و آنهارا ازهمانجا بپای گیوتین بردند و اعدام کردند.

همچنین دربارهٔ انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواند که مردم آنجا فقط چند سال پیش [1] پادشاه خودشان راکه «تزار» نامیده میشد بر کنار ساختند وازمیان برداشتند.

باینقرار بتدریج دوران‌پادشاهی‌هم‌بسر آمده است. بیشتر کشورها دیگر پادشاه ندارند. فرانسه و آلمان و روسیه و سویس وکشورهای

۱ـ درموقعیکه این نامه‌ها نوشته میشد قریب ده سال از انقلاب روسیه میگذشت.

پدری» یا «مادروطن» را؟

درهر حال وقتی که کار «پاتریارك» بصورت موروثی در آمد یعنی پسر بجای پدر تعیین گشت دیگر میان پاتریارك با پادشاه فرق زیادی نماند. کم کم پاتریارك شکل پادشاه را بخود گرفت. و پادشاه هم روز بروز بیشتر باین فکر افتاد که هرچه در کشور هست مال خود اوست حتی فکر میکرد که خود او تمامی کشور است.

یکی از پادشاهان معروف فرانسه [۱] می گفت « دولت یعنی من » یا «خود من دولت هستم»

پادشاهان فراموش کردند که آنها در واقع بوسیلهٔ مردم برای تنظیم کارها وتقسیم آذوقه و غذا و اموال میان افراد انتخاب شده‌اند. فراموش کردند که‌اصولا مردم آنهارا انتخاب کرده‌اند آنها خودشان‌را با هوش‌ترین و با تجربه‌ترین‌افرادقبیله وتمامی‌مردم کشورمیشمردند. تصور میکردند که آنها ارباب وصاحب اختیار همه کس هستند و تمامی مردم دیگر که‌درقبیله‌یا در کشورشان بسرمیبرند خدمتگذاران آنها میباشند، در صورتیکه در حقیقت آنها خدمتگذاران مردم و کشور بودند و برای خدمت به مردم وانجام کارهای ایشان تعیین شده بودند.

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی دید که بعدها پادشاهان بقدری مغرور وازخود راضی شدند که فکر میکردند مردم هیچ حق مداخله‌در کار آنها وانتخاب کردن آنها را ندارند. میگفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را یك‌موهبت‌الهی «وحق‌الهی سلطنت» مینامیدند و بامردم به‌بدرفتاری میپرداختند.

---

۱ - اشاره به لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه است.

کشورهای ایشان که بسختی کارمیکنند و پول خود را بایشان میدهند گرسنگی میکشند و بچه هایشان مدرسه ندارند که بتوانند درس بخوانند. [1]

۱ــ آنچه دراینجا دربارهٔ هند گفته شده مربوط بسال ۱۹۲۸ وزمانی است که هند هنوز تحت تسلط بریتانیا بود ودرآن قریب ۶۰۰ «راجه» و«مهاراجه» حکومت های نیمه مستقل کوچك محلی داشتند که بوسیلهٔ دولت بریتانیا حمایت میشدند. پس ازاستقلال وضع هند عوض شده است و اکنون سراسر هند بصورت یك کشور واحد و یك جمهوری درآمده است، وازقدرت راجه‌ها ومهاراجه‌ها اثری نمانده است.

آمریکا وچین و بسیاری کشور های دیگر اکنون پادشاه ندارند . این کشورها جمهوری‌هستند یعنی‌مردم کشورهر چند سال یکبارفرمانروایان و رهبران خود را انتخاب میکنند و کار این رهبران و فرمانروایان‌هم دیگر موروثی نیست .

درانگلستان‌بطوریکه میدانی هنوزیك پادشاه‌هست اماهیچگونه قدرتی ندارد و اختیاراتش بسیارمحدود است. تمامی قدرت در دست پارلمان است که در آنجا رهبرانی که ازطرف مردم انتخاب شده‌اندجمع میشوند. باید بخاطر داشته باشی که در لندن پارلمان بریتانیا را هم دیده‌ای .

درهند ما هنوز عدهٔ زیادی «راجه» و«مهاراجه» و«نواب»داریم. اغلب آنها را می‌بینی که در اتوموبیل‌های بسیار گران قیمت میگذرند و مقادیر هنگفتی پول خرج خودشان میکنند.

آیا آنها این‌پولها را از کجا می آورند؟ این پولها رابوسیلهٔمالیاتها ازمردم میگیرند.

مالیاتها اصولا برای این وضع شده‌اندکه پولی جمع شود وبرای مصارف عمومی مردم کشور مصرف شود. با آنهامدرسه‌ها، بیمارستانها ، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، جاده‌های‌خوب و بسیاری چیزهای دیگر که برای مردم مفید ولازم‌است ساخته شود. اما راجه‌ها ومهاراجه‌های ماهنوزهم مثل پادشاه سابق‌فرانسه فکرمیکنندکه میگفت «من دولت هستم»وپول مردم را برای هوسهای خودشان خرج میکنند .

درحالیکه آنها درمیان تجمل پرشکوه خود زندگی‌میکنند مردم

زودتر سکونت گزید و تمدن را شروع کرد و توسعه داد. بعضی‌ها میگویند که در روزگارهای سابق سرزمینی بنام «آتلانتیس» در محل اقیانوس اطلس [1] کنونی بوده است. میگویند در این سر زمین مردمی زندگی میکردند که تمدنی عالی و بزرگ داشتند اما تمام آنسرزمین ناگهان دراقیانوس اطلس فرورفت و هیچ قسمت آن باقی نماند. اکنون هیچ دلیلی برای این حرف در دست نداریم و تمام این حرفها فقط بصورت افسانه است باین جهت از آنها صرف نظر میکنیم و احتیاجی نیست که بیشتر بآن بپردازیم.

همچنین گفته میشود مردمانی که تمدن بزرگی داشتند در روزگار قدیم در آمریکا زندگی میکردند. البته میدانی که کریستف کولومب آمریکا را باصطلاح کشف کرد. اما معنی آن حرف این نیست که آمریکا پیش از آنکه کریستف کولومب به آنجا برود وجود نداشت. بلکه معنی این حرف فقط آن است که مردم اروپا از وجود آمریکا خبر نداشتند تا اینکه او بآنجا رفت و آنهارا از بودن چنین سرزمینی مطلع ساخت.

درواقع مدتهای دراز پیش از آنکه «کولومب» به آنجا برود مردمی در آن سرزمین زندگی میکردند و برای خود یک نوع تمدن هم داشتند. اکنون خرابه‌های عمارات وساختمانهای مهمی در «یوکاتان» در کشور مکزیک درقسمت جنوبی امریکای شمالی وهمچنین در سرزمین «پرو» در نواحی شمالی امریکای جنوبی باقیست.

ازروی این خرابه‌ها واین آثار بااطمینان کامل میتوانیم بگوئیم

---

۱ — اروپائیان اقیانوس اطلس را «آتلانتیك» میگویند که با نام آن سرزمین افسانه‌ای وقدیمی که «آتلانتیس» است نزدیك میباشد.

تمدنهای ابتدائی

در بارهٔ پاتریارک‌ها و پادشاهان باندازهٔ کافی سخن گفتیم. اکنون کمی بعقب بر میگردیم و تمدنهای ابتدائی و نوع مردمانی راکه در آنزمان ها زندگی میکرده‌اند ملاحظه میکنیم.

در بارهٔ مردمان آن زمان و کسانی که تمدنهای ابتدائی را بوجود آوردند چیز خیلی زیادی نمیدانیم. باوجود این اطلاعاتمان در بارهٔ اینها از آنچه در بارهٔ انسانهای پالئولیتیك و انسانهای نئولیتیك[1] میدانیم خیلی زیادتر است. حتی اکنون خرابه‌های ساختمانهای عظیمی را کشف کرده‌ایم که هزاران سال پیش از این ساخته شده‌اند. موقعیکه به این ساختمانها و معابد و کاخها نگاه کنیم میتوانیم تصوری در بارهٔ مردم سابق داشته باشیم که چگونه بوده‌اند وچه میکرده‌اند. مخصوصاً حجاریها و نقاشی‌ها که بر روی این ساختمانهای قدیمی باقیست بما کمك فراوان میدهند. از روی این حجاریها و کنده کاریها ما میتوانیم بفهمیم که مردم آنزمانها چه‌نوع لباسهائی میپوشیده‌اند. همچنین بسیاری مطالب دیگر راهم بهمین وسیله میتوان فهمید.

اکنون بطور قطعی نمیتوان گفت که انسان در کدام نقطهٔ جهان

---

۱ ــ انسانهای دوران سنك قدیمی ودوران سنك جدید که در نامه‌های قبلی راجع به آنها صحبت شده است.

است و بهمین جهت هم قاعدتاً نخستین قبیله هائی که ساکن شدند جاهائی را برای خود انتخاب کردند که در آنها آب فراوان بوده است. اکنون هم وقتی که به آثار آن مردمان نگاه میکنیم می بینیم درواقع همین طور است.

در «بین النهرین» آنها درمیان دررود بزرگ سکونت گزیدند که یکی «دجله» است و دیگری «فرات». درمصر در کنارههای رود بزرگ «نیل» ساکن شدند. در هندهم بیشتر شهرهای آنهادر نزدیکی رودهای بزرگ «سند» و «گنگ» و «جمنا» بوده است.

آب بقدری برای آنها لازم بوده است که باین رودها بصورت چیزهای مقدس والهی مینگریستند که برای ایشان غذا و نعمت و فراوانی فراهم میساخت. درمصر رودنیل را «بابانیل» مینامیدندو آنرا مقدس میشمردند وستایش میکردند. درهندهم بطوریکه میدانی رود گنگ مقدس ومورد ستایش بوده است وحتی هنوزهم مقدس شمرده میشود.

میدانی که «گنگ» را «گنگاماتی» یا «مادر گنگ» مینامند وشنیده ای که درموقع عبادتها ومراسم مذهبی که در کنار این رود بعمل میآید فریاد میکشند «گنگاماتی کیجای» یعنی «مادر گنگ زنده باد» [1]

خیلی آسانست که بفهمیم چرا این ستایش بعمل میآمده است زیرا رودها برای مردم بمعنی زندگی وهمه چیز بوده است. رودها نه فقط آب دراختیار مردم میگذاشتند بلکه هرسال درموقع طغیانهای خودمقداری گل ولای ورسوبات برروی زمینهای اطراف خود بجامیگذاشتند که مزرعه هارا پرحاصل وبارآور میساخت. بخاطر آب رودهاو بخاطر همین کودی

---

۱ - درآلمان هم رود بزرگ «راین» راکه بزرگترین رود آن کشوراست «پدر ماداین» مینامند.

که درروزگارهای قدیم در«پرو» و«یوکاتان» مردمان متمدنی زندگی میکردند. اما مطالب بیشتری دربارهٔ آنها نمیدانم زیرا هنوز اطلاعات بیشتری ازآنها بدست نیاوردهایم. شاید بعدها اطلاعات وحقایق خیلی زیادی دربارهٔ آنها بدست آوریم و کشف کنیم.

احتمال دارد که در«اورآسیا»، یعنی قارههای اروپا و آسیا رویهمرفته، نخستین تمدنها در بینالنهرین[1] ومصر و کرت وهند وچین بودهاست. هر چند مصر درقارهٔ افریقا قرار دارد ما میتوانیم آنـرا درردیف کشورها و سرزمینهای «اورآسیا» بشماریم زیرا بهاین منطقه بسیار نزدیك است.

بطوریکه گفتیم قبیلههای ابتدائی مدتهادرحرکت بودهاند وازراه شکارونگاهداری حیوانات زندگی میکردند تااینکه کشاورزی راکشف کردند ودریك جاساکن شدند. اکنون به بینیم آنها بـرای سکونت خودچه جور محلهائی را انتخاب میکردند؟ مسلماست که آنها جائی را انتخاب میکردند که بتوانندبه آسانی درآنجا برای خود غذا تهیه کنند. قسمت عمدهٔ غذای آنهاهم بوسیله زراعت درمزرعهها فراهم میشد. برای زراعت هم آب لازم است. بدون آب مزرعهها خشك میشوند و هیچ چیز درآنها سبز نمیشود ونمیروید.

میدانی وقتی که درفصل بارانهای موسمی درهند باران کافی نمیبارد محصول وخوراکی کافی بدست نمی آیدوقحط سالی میشود. دراین مواقع فقیران هیچ چیز بدست نمی آورند و گرسنگی میکشند.

باین قرار می بینیم که آب برای زراعت و برای زندگی بسیار لازم

---

۱ ــ سرزمین میان رودهای دجله و فرات که امروز قسمتی از کشورعراقست.

شهرهای بزرگ دنیای قدیم

بطوریکه دیدیم مردم ابتدا درکنارههای رودهای بزرگ و در درههای حاصلخیزی زندگی میکردند که در آنجاها غذا و آب فراوان بود. شهرهای بزرگ آنها هم در کنارههای همین رودها قرارداشت. شاید اسم بعضی از این شهرهای قدیمی و باستانی را شنیده باشی. در بین النهرین «بابل» (بابیلون)، «نینوا» و «آسور» شهرهای بزرگی بودند اما تمام آنها مدتهاست که دیگر نابود شدهاند و گاه بگاه وقتیکه زمینهای آن نواحی را بمقدار عمیقی حفر میکنند آثاری را که از آن شهرها در زیر خاك باقی مانده بدست میآورند.

درطول هزاران سال آن شهرها بکلی درزیر شن و خاك پنهان شدهاند وهیچ نشانهٔ ظاهری از آنها دیده نمیشود. دربعضی جاها درست در همان محلی که شهرهای قدیمی وجود داشتند و درزیر خاك پنهان شدهاند شهرهای تازهئی بناشده است. کسانی که میکوشند نشانه هائی از آن شهرهای قدیمی بدست آورند باید زمین راخیلی زیاد حفر کنند. گاهی هم درموقع حفر کردن میبینند که چند شهر روی هم ساخته شده است.

البته این شهرهای مختلف که رویهم قرارداشتهاند همه باهم ودر یك زمان نبودهاند.

که ازرسوبات رودها پیدا میشد مزرعه ها حاصل زیاد و غذای فراوان میداد . باین جهت مردم حق داشتند که رودها را «پدر» یا «مادر» خود بنامند .

امامردم معمولا اغلب علت کارهای خودرا ازیادمیبرند و بعدها بدون‌فکر وبدون‌اینکه بفهمند چرا ، کارهای دیگران‌را تقلیدمیکنند .

ولی‌ما باید بخاطر بیاوریم وفراموش‌نکنیم که «نیل» و«گنگ» از آن‌جهت مقدس ومحترم شمرده میشدند که آب‌وغذا برای‌مردم فراهم میساختند [۱] .

۱ ــ بطوریکه میدانیم ایرانیان قدیم‌هم آب‌را مقدس وگرامی میشمردند وهرگز آبهارا آلوده نمیساختند . هنوزهم‌دررسوم‌عامیانه قربانی‌هائی به‌آب‌جاری داده میشودکه رسوم‌قدیمی ستایش‌آب‌را بخاطرمی‌آورد . مثلادرمورد بعضی‌بیماری ها آش«ابودردا» میپزند وعروسکی بشکل‌آدم ازخمیردرست میکنند و درآش میگذارند و بعدآن‌را به‌آب‌جاری میدهند .

همچنین پشت‌سرمسافری‌که بسفردور میرود همراه‌آینه‌وقرآن‌آب‌میگذارند وبرای‌سلامت او آب‌راپشت‌سرش بزمین میپاشند .

وبعد بتدریج نابود میشده ومیمرده‌است . آنوقت بازشهرهای جدیدی در همان جائی که آن شهر قدیمی وجود داشته ساخته میشده وباز مردمان تازه‌ئی میآمده‌اند ودر آنها زندگی میکرده‌اند و آنها نیز میمرده‌اند و هیچ نشانه واثری ازخود بجا نمیگذاشته‌اند .

درباره این شهرها فقط چندین جمله برایت نوشتم امافکر کن که هزاران سال گذشته‌است تا اینکه این شهرها بوجود آمده‌اندومرده‌اند وبازشهرهای دیگری بجای آنها ساخته شده وبازهم ویران شده‌است .

اگر یکنفر انسان هفتاد یاهشتادسال عمر داشته باشداورا پیر میشماریم ولی آیا هفتاد یاهشتاد سال در برابر این هزاران سال چقدر ناچیز است .

آیا فکر میکنی درموقعیکه آن شهرها وجودداشتند چقدر بچه‌های کوچولودر آنها کم کم بزرگ شده‌اند، پیر شده‌اندومرده‌اند؛ و بازبچه‌های آنها وبچه‌های بچه‌های آنهاهم بهمین شکل پیرشده‌اند ومرده‌اندواکنون خود آن شهرهاهم ازمیان رفته‌است واز «بابل» و«نینوا» دیگر جزاسم چیزی برای ما نمانده‌است .

یکی ازشهرهای دیگر بسیارقدیمی شهر «دمشق» در سوریه بود . امادمشق مثل آن شهرهای دیگر نمرده‌است بلکه هنوزهم برسر پاست و یك شهر بزرگ میباشد[1] . بعضیها گفته‌اند که احتمال دارددمشق قدیمی ترین و کهنه‌ترین شهرهای دنیای کنونی باشد .

درهندهم شهرهای بزرگ وقدیمی مادر کنار رودهای بزرگ هستند. یکی از کهنه‌ترین وقدیمی‌ترین آنها شهر «ایندراپراستا» بوده که درمحلی درنزدیکی دهلی امروز وجود داشته است اما اکنون دیگرشهر «ایندرا

۱ــ دمشق اکنون پایتخت کشور سوریه‌است .

احتمال دارد که یك شهر مدت چند صد سال وجود داشته است و مردمی در آن زندگی کرده اند و مرده اند بعد هم بچه های آنها و بچه های بچه های آنها در آن زندگی کرده اند و مرده اند. کم کم آن شهر خراب و ویران شده است وعدهٔ کمتری در آن باقی مانده اند . بالاخره دیگر هیچ کس در آنجا نمانده وتمامی آن شهر بصورت تودهٔ انبوهی ازخانه های ویران در آمده است .

شن و خاك که با باد وطوفان حرکت میکنند کم کم این شهرها را پوشانده است وهیچ کس هم نبوده است که این خاکها وشنها را جمع کنند ، بعداز گذشتن سالها وسالها تمامی شهر بکلی در زیر شن و خاك پنهان میشده است وحتی مردم هم دیگر بخاطر نمیآوردند که سابقا در آنجا شهری هم وجود داشته است . ظاهراً صدها سال بدینقرار میگذشته است و بعد مردم دیگری به آنجا میآمده اند و آن محل را برای سکونت مناسب تشخیص میداده اند وشهر جدیدی در آنجا میساختند و بعداز چندسال باز این شهر تازه هم بنوبهٔ خود کهنه وخراب میشد و بصورت ویرانهٔی درمیآمد واین شهر نیز درطول زمان درزیر شن وخاك پنهان میگشت .

بدین شکل است که گاهی خرابه های شهرهای متعددی را پیدا میکنیم که هریك بر روی دیگری قرار گرفته اند . این وضع بیشتر در جاهای ریگزار ودر محلهائی که شن وخاك بیابان بیشتر است اتفاق میافتاده است زیرا شن وخاك همه چیز را خیلی زود پنهان میسازد ومیپوشاند .

چقدر عجیب است که یك شهر بجای شهر دیگری ساخته میشده است وجماعت زیادی ازمردان وزنان وکودکان را درخود پناه میداده است

مصر و کرت

آیا در آن دهکده‌ها وشهرهای ابتدائی وقدیمی چگونه مردمی زندگی میکردند؟ از ساختمانها و عمارات بزرگی که مردم آن زمان ساخته‌اند وقسمت‌هائی از آنها تاکنون باقی مانده است میتوانیم مطالبی دربارهٔ مردمان آن وقت بفهمیم. همچنین خطوطی که برروی سنگ‌ها و الواح گوناگون نوشته‌اند مطالبی دربارهٔ ایشان بما میگوید.

در مصر هنوز هم اهرام بزرگ ومجسمهٔ ابوالهول [1] باقیست. همچنین خرابه‌های عظیم معابد «لوکسور» و جاهای دیگر نیز بجامانده است.

هر چند که وقتی ما باهم باروپا میرفتیم درموقع عبور از «کانال سوئز» از نزدیکیهای این آثار تاریخی عبور کردیم [2] اما تو آنها راندیده‌ای ولی شاید عکسهائی از آنها را دیده‌ای و چه بسا که کارت پستالهائی از آنها را هم داشته باشی.

ابوالهول، بشکل یك شیر بسیار بزرگ ساخته شده است که سرش بشکل سریك زن میباشد و یك مجسمهٔ بسیار عظیم است. هنوز هیچ کس نمیداند که آنرا چرا ساخته‌اند واین مجسمهٔ عظیم نشان دهندهٔ چه

۱ــ ابوالهول را بزبانهای اروپائی «اسفنکس» میگویند.

۲ــ اشاره بسفری است که در اواخر سال ۱۹۲۶ نهرو باتفاق همسرش و فرزندش باروپا انجام داد.

پراستا» هم وجود ندارد. «بنارس» یا «کاشی» نیز یك شهر بسیار قدیمی است وشاید یکی از قدیمی ترین شهرهای دنیا باشد. «الله آباد» و «کانپور» و «پاتنا» و بسیاری شهرهای دیگر که احتمال دارد خودت هم به آنها فکر میکنی نیز در کنار رودها ساخته شده اند. اما این شهرها خیلی قدیمی نیستند هر چند که «پرایاگ» یا «الله آباد» و «پاتنا» که معمولا آنرا «پاتالی پوترا» مینامند نیز به نسبت خود شهرهای کهنه وقدیمی میباشند.

همچنین شهرهای بسیار کهنه وقدیمی در چین هم هست که تقریباً همه در کنار رودهای بزرگ ساخته شده اند. [۱]

۱ــ در ایران نیز شهر های بسیار قدیمی هست. شهر شوش در خوزستان یك شهر بسیار قدیمی بوده است. حفاریهائی که درخرابه های آن انجام گرفته نشان میدهد که درآنجا هم درطول زمان چند شهر روی هم ساخته وویران شده است. شهر شوش هم درکنار یك رودخانه بوده است.

همچنین درروی سرزمین ایران شهرهای بسیارکهنه وقدیمی دیگری بوده اند که امروز دیگر وجود ندارند مانندشهر «پارسه» درنزدیکی تخت جمشید کنونی و نیز شهرهای دیگری درنزدیکیهای دامغان امروزی وتهران امروزی وکاشان امروزی وگرگان و بعضی نقاط آذربایجان وکردستان وجود داشته است.

درایران که رودهای بزرك وجود نداشته شهرهای قدیمی بیشتردرنزدیکیهای چشمه های بزرك طبیعی بوجود آمده است که مردم میتوانسته اند ازآب آنها مثل آب رودها استفاده کنند مانند نزدیکی چشمه علی تهران وچشمهٔ فین کاشان وچشمه های بیستون وطاق بستان درنزدیکی کرمانشاه وغیره.

همچنین در آن زمانها در مصر کانالها و ترعه‌ها و دریاچه‌هائی هم میساختند که از آنها برای آبیاری و کشاورزی استفاده میکردند مخصوصا دریاچه «مریدو» خیلی مشهور بود. این امر نشان میدهد که مصریان قدیم تا چه اندزه با هوش ودانا ومترقی بوده‌اند. یقین است که آنها مهندسان زبر دست و هنرمندی داشته‌اند که توانسته‌اند. این کانالها واین دریاچه‌ها و این هرمهای بزرگ رابسازند.

جزیرهٔ کوچك «کرت» یا «کاندیا» در دریای مدیترانه واقع شده است. درموقعی که‌ما باکشتی از «پرت سعید» به «ونیز» میرفتیم از نزدیکی این جزیره عبور کردیم. در روزگار قدیم در این جزیرهٔ کوچك هم یك تمدن بزرگ وعالی وجود داشته است. در شهر «کنوسوس» در جزیرهٔ «کرت» یك کاخ بزرگ وعالی بوده است که هنوز هم قسمتهائی از آن باقی است. دراین کاخ حمامهای متعدد بوده و حتی در آن زمان قدیم لوله‌هائی برای آب در آن ساخته شده بود در صورتیکه بعضی مردم نادان وکم اطلاع تصورمیکنند که لوله کشی آب یك اختراع تازه است. همچنین در آنجاظروف سفالی بسیار زیبا وسنگتراشیها ونقاشیها وکارهای ظریف وقشنگی بر روی فلز و عاج بوده است. در این جزیرهٔ کوچك کرت، مردم در صلح و آرامش زندگی‌میکردند وپیشرفتهای زیادکرده بودند.

لابد دربارهٔ «میداس‌شاه» مطالبی خوانده‌ای که گرفتار بدبختی ومصیبت بزرگی شده بود، زیرا بهر چیزکه دست میزد طلا میشد! او نمیتوانست هیچ غذائی بخورد زیرا همینکه به غذا هم دست میزد طلا میشد وطلا برای خوردن چه فایده دارد؟ «میداس شاه» که بسیارحریص

چیزیست . درصورت زن یك لبخند وتبسم عجیب و خفیف دیده میشود و هر کس از خود میپرسد که آیا معنی این لبخند چیست؟ اکنون اگر کسی بگوید که فلان شخص مثل ابوالهول است معنیش اینست که وجود مرموزی است که هیچ کس نمیتواند ازاو چیزی بفهمد و از کارش سر در بیاورد.[1]

هرمها نیز ساختمانهای بسیارعظیمی‌هستند . آنها درواقع مقبره‌های پادشاهان قدیمی مصر هستند که «فرعون» نامیده میشدند .

یادت هست که در «موزهٔ بریتانیا» در لندن چند تا از مومیائیهای مصری را دیده‌ای ؟ مومیائی ، بدن مردهٔ یك آدمیزاد یا یك حیوانست که به آن روغنها و داروهـای مخصوص مالیده‌اند تا فاسد و متلاشی نشود.

وقتی که فرعونهامیمردند بدن آنها رامومیائی میکردند ودردرون آن هرمهای بزرگ میگذاشتند. درنزدیك تابوتهای آنهااسبابها وزینت آلات و آذوقه و خوراکی قرار میدادند زیرا مردم آن زمـان تصور میکردند که مرده ها ممکن است بعد ازمرگ هم باین چیزها احتیاج داشته باشند.

دوسه سال‌پیش[2] جسد یکی‌ازفرعونها راکه اسمش«توتانخامون» بوده است ودریکی ازاین هرمها بود پیدا کردند. نزدیك جسد وتابوت او چیزهای بسیار زیبا وبا ارزشی هم پیداشد.

۱ـ خواننده‌توجه داردکه این‌مفهوم ابوالهول(اسفنکس) درزبانهای اروپائی میباشد وکلمهٔ «ابوالهول» درفارسی مفهوم دیگری دارد .

۲ـ منظورازدوسه‌سال پیش‌که دراینجا نوشته‌شده‌است‌چند سال بیشتراززمان نوشتن این نامه‌هاست زیرا جسد توتانخامون در سال ۱۹۲۲ پیدا شد.

خوشایند «بابانیل» یا «خدای نیل» میباشد.

خوشبختانه اکنون قربانی کردن انسان دیگر وجود ندارد مگر شاید خیلی بندرت آنهم در کنار و گوشه‌های دور افتادهٔ دنیاکه مردم از تمدن بدور مانده‌اند، اما حتی هنوزهم بعضی مردم حیوانـات را برای خوشایند «خداوند» میکشند وقربانی میکنند. در واقع این یك نوع ستایش وپرستش عجیب وحیرت انگیزاست!

بود باین شکل تنبیه ومجازات شد.

البته این داستان یك افسانهٔ خیالی بیش نیست. اما خواسته‌اند بوسیلهٔ این افسانه نشان بدهند که طلا آنقدرها هَم که مردم تصورمیکنند چیز خوب ومفیدی نیست.

یك قصهٔ دیگر هم از «کرت» گفته میشود که ممکن است آنـرا شنیده باشی. این افسانه دربارهٔ «مینوتور» است که بنا بر روایت همین افسانه غولی بوده که نصف بدنش به انسان ونصف دیگرش به یك گاو نر شباهت داشته است. گفته میشود که پسران و دختران جوانی را برای غذای این غول قربانی میکردند وباو میدادند[1]!

سابقا برایت گفته‌ام که فکر مذهب بعلت تـرس از موجودات نادانسته وناشناخته آغاز گردید و بخاطرهمین ترس از طبیعت نشناخته و بسیاری چیزهای دیگری که در اطراف ماهست مردم معمولا کارهـای ابلهانه‌ئی میکنند. بسیار ممکن است که پسران و دخترانی باین ترتیب وبخاطر همین ترس در راه یك غول قربانی شده باشند، منتها نه یك‌غول واقعی، زیرا تصور نمیکنم که چنین غولی وجود داشته باشد، بلکه برای یك غول خیالی وتصوری که مخلوق تصورات نادرست و ترس‌آلود خود مردم بوده است!

درآنروزگاران قدیم درسراسرجهان قربانی‌کردن انسان،رسوم بوده است یعنی مردان وزنانی‌را در راه‌موجودات خیالی که موردپرستش وستایش مردم بودند قربانی میکردند. درمصرمعمولادخترانی رابعنوان قربانی در رود نیل می‌انداختند و تصور میکردند که این کار موجب

۱ــ این‌افسانه به قصهٔ‌ضحاک‌ماردوش که‌در شاهنامهٔ ما هست شباهت دارد.

تصویری است واز بالا بپائین نوشته میشود ومثل هندی یاانگلیسی از چپ براست یامثل اردو و(فارسی) ازراست به‌چپ نوشته نمیشود[۱]

در هندشاید هنوز بسیاری ازساختمانهای کهنه و باستانی درزیرزمین ودرزیرشن‌ها وخاکها مدفون هستند . این آثار اکنون ازدیدگان ما پنهانند تا وقتی که کسانی زمین هارا حفر کنند و آنها را بیرون بیاورند[۲] اما مقداری از خرابه‌های ساختمانهای قدیمی سابقاً در شمال کشور پیدا شده است .

ما اکنون میدانیم که حتی مدتهای دراز پیش ازآنکه آریائی‌ها به هند بیایند «دراویدی»ها در آن سکونت داشته‌اند و یك تمدن بزرگ وعالی هم بوجود آورده بودند. آنها بامردم کشورهای دیگرهم داد وستدداشتند. حتی بسیاری از کالاهای خودرا به بین‌النهرین و به مصرهم میفرستادند . مخصوصاً مقادیری برنج وادویه ازقبیل فلفل، وتیرهای بزرگ چوبی که در ساختمانها مصرف میشد ازراه دریا بآنجاها میفرستادند .

۱ــ ملت چین هم اکنون تصمیم دارد خط خودرا که بسیاردشوار است تغییر بدهد وگویا قرار است نوعی حروف الفبا شبیه حروف لاتینی را اقتباس کنند و برای زبان چینی بکار برند تاخواندن و نوشتن بزبان چینی آسان‌تر شود و بیسوادی بزودی ازمیان برود .

۲ــ از وقتیکه این نامه‌ها نوشته شده تاکنون آثار جدیدیدی اززیرخاکهای هند بیرون آورده شده‌است .

درایران وسایر کشورهای باستانی نیز این قبیل آثار در زیر خاك فراوان هستند . یکی ازکارهای موسسات وادارات باستان‌شناسی و هیئت‌های علمی باستان شناسی کشف همین آثار و بیرون آوردن آنها اززیر زمین‌است. در ایران نیز اداره باستانشناسی ودانشمندان باستان‌شناش باین کارمشغولند و نمونه‌هائی از چیزهائی راکه پیدا میکنند درموزها میگذارند .

۲۱

چین و هند

دیدیم که نخستین تمدنهادر«بین‌النهرین» و«مصر»وجزیرهٔ کوچك «کرت» دردریای مدیترانه آغازشدند وتوسعه‌یافتند . درحـدود همان اوقات درچین ودرهندنیز تمدنهای بزرگی آغاز گشتند ودرراه مخصوص خودشان توسعه یافتند .

درچین‌هم مانندجاهای دیگرمردم‌ابتدا دردره‌های‌رودهای‌بزرگ ساکن‌شدند. مردم‌آنجا ازنژادی بودند که مغولی نـامیده میشود . آنها ظرفهای بسیارزیبائی ازمفرغ وبعدهاهم ازآهن درست میکردند . آنها نیز ترعه‌ها و کانالهائی برای‌آبیاری‌وعمارات‌بزرگی برای‌سکونت وبرای معابدخود ساختند ویك‌نوع‌خط هم درآنجاپیداشد وتوسعه یافت .

این‌خط بکلی‌باخطوط «هندی» و«انگلیسی» و«اردو» که‌ماداریم تفاوت‌داشت ویك‌نوع خط تصویری‌بود . هر کلمه یـا گاهی حتی هریك جملهٔ کوتاه بصورت‌یك‌شکل نوشته میشد . درمصرقدیم ، در «کرت» و در«بابل» نیزخط تصویری مرسوم‌بوده‌است . لابدتونیز در موزه‌ها یا در بعضی کتابها نمونهٔ این‌خط را دیده‌ای .

درمصر ودرغرب این‌خط فقط درروی‌دیوارهای ساختمانهای‌بسیار قدیمی دیده میشود و اکنون‌دیگر هیچ کس آن خط راکه مدتهاست ازمیان‌رفته بکارنمی‌برد . امادرچین همین‌حالاهم خط مرسوم‌یك‌نوع‌خط

میدادند. گاهی هم یك دولت بزرگتر رهبری چند دولت کوچك را عهده‌دار میشد

درچین این حکومت ها و دولت‌های کوچك بزودی جای خود را به یك دولت بزرگ امپراطوری دادند. درزمان همین سلطنت و امپراطوری بود که دیوارعظیم چین ساخته شد. بیقین در بارهٔ این دیوار بزرگ مطالبی خوانده‌ای و میدانی که چه چیزعظیمی است. این دیوار از کنار دریا تا کوههای مرتفع شمال ساخته شده بود تاراه سایر قبیله‌های مغول را به بندد ومانع آن شود که آنها بداخل چین هجوم بیاورند. این دیوار در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر طول دارد و بلندیش ۸ تا ۱۰ متر و پهنایش درحدود ۸ متر است. درروی آن درفاصله‌های معین برج‌ها و باروهائی ساخته شده است. اگر یك چنین دیواری درهند ساخته میشد ازشهر «لاهور» در شمال تا شهر «مدرس» درجنوب میرسید[1]. این دیوار عظیم حتی اکنون نیز باقیست واگر یکروز به چین بروی میتوانی آنرا ببینی.

۱ــ اگراین دیوار درایران بود درتمام مرزهای شمالی از ترکیه تاافغانستان کشیده میشد وحتی مرزهای شمالی افغانستان‌راهم دربر میگرفت.

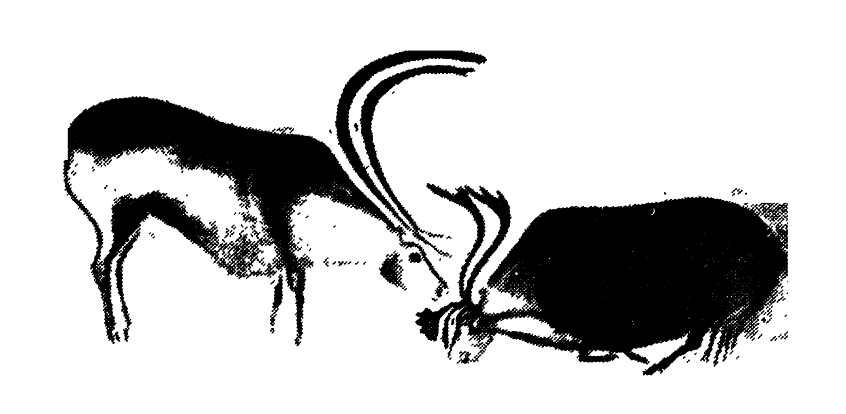
گفته‌شده‌است که‌در بعضی‌از کاخهای‌قدیمی‌شهر «اور»[1] در بین‌النهرین چوبهائی بکاررفته بودکه ازجنوب‌هند بآنجا برده بودند . همچنین گفته شده‌است که مقادیری طلا و مروارید وعاج و طاووس و میمون‌هم ازهند بکشورهای‌مغرب[2] فرستاده‌میشد. بدین‌قرارمی‌بینیم که‌در آنزمانها‌داد- وستد وسیعی میان‌هند و سایر کشورها وجود داشته است . داد وستد و بازرگانی‌هم فقط وقتی‌ممکن‌است بوجود آید و برقرارشود که‌مردم‌تمدنی داشته باشند .

درآنزمان قدیم چه در چین وچه در هند دولتها یا سلطنت‌های کوچکی‌وجودداشت. هیچ‌یك ازاین دو کشور در تحت ادارهٔ یك دولت واحدنبودند . هر شهر کوچك با چند دهکدهٔ اطرافش بـرای خود یك حکومت جداگانه داشت . این حکومت‌ها « دولت‌های شهری » نامیده میشدند . بسیاری از این دولت ها حتی در همان زمان های قدیم هـم جمهوری بودند . در آنها پادشاهانی وجود نداشت بلکه یك‌نوع هیئت ریش‌سفیدان انتخاب میشدند که حکومت را دردست داشتند . امـا هر چند که دولتهای شهری هر یك برای خود حکومت جداگانه‌ئی داشتند گاهی اوقات با یکدیگر همکاری میکردند یعنی هریك بدیگری کمك

۱- « اور » یك‌شهر باستانی در بین النهرین بوده‌است‌که روزگاری مانند شوش و بابل و نینوا اهمیت زیاد داشته و بعدبکلی ازمیان رفته و فراموش شده‌است بطوریکه گفته میشود حضرت ابراهیم درشهر اور متولدشد .

در سالهای پیش ازجنك جهانی دوم درمحل شهر باستانی‌اور حفریات‌باستان شناسی بعمل‌آمد وآثار مهمی کشف شدکه قسمت عمدهٔ آنها اکنون درموزهٔ شهر بغداد محفوظ است .

۲ - منظور ازکشورهای مغرب کشورهای غربی‌آنزمان یعنی بین‌النهرین‌و مصر وایران وکرت ویونان و روم قدیم میباشد .



نمونه‌ئی از نقاشیهای انسانهای اولیه درغارها



آتش و کشاورزی مهمترین کشف انسان‌های اولی بود، رودخانه
و گاوهم بهترین دوست او.

سفرهای دریائی و داد وستد

یك عدهٔ دیگر از مردم جالب توجه در روزگار قدیم «فنیقی‌ها» بودند.

فنیقی‌ها هم از همان نژاد یهودی‌ها وعربها بودند. آنها مخصوصا در سواحل غـربی آسیای صغیر، که ترکیه امروزیست، سکونت داشتند.. شهرهای عمدهٔ آنها «آکر» و «صور» و«سیدون» در سواحل دریای مدیترانه بود.

آنها بخاطر مسافرتهای دورودرازی که برای داد وستدو بازرگانی دردریاها انجام میدادند مشهور بودند. فنیقی‌هادرسراسر دریای‌مدیترانه دریانوردی میکردند و حتی از راه دریاتا حدود انگلستان هم‌میرفتند. ممکن است که آنها بهندهم آمده باشند.

اکنون آغاز جالب توجه دو چیز بزرگ دیگر را میبینیم کـه یکی مسافرتهای دریائی‌است ودیگری‌داد وستد بازرگانی. هریك‌ازاین کارها بدیگری کمك میکرد.

بدیهی است که درآنزمانها مثل امروز کشتی‌های بزرگ وزیبای بخاری و کشتی‌هائی ازآن نوع که‌اکنون وجود داردنبود.قاعدتاً‌نخستین قایقهاتنه‌های درختانی بوده است که وسط آنهارا خالی‌میکردندو آنهارا بروی‌آب میانداختند. درآن قایق‌ها پاروهای چوبی بکار میرفته است

وگاهی هم شراعها وچادرهائی برای استفاده ازبادها بکار میبردند. در آنزمانها لابد سفر دریائی خیلی هیجان انگیز بوده‌است.

مجسم کن که انسان با یك قایق یا کشتی کوچك باکمك پاروها و شراعهاازدریای عربستان عبور کند! لابد درآن کشتی‌ها وقایقهای کوچك اطاقك‌های بسیار کوچکی هم بوده است که راه رفتن وحرکت کردن در آنها آسان نبوده‌است. هر نسیم‌ضعیف وهر بادکم زوری هم آنها رابتکان می‌آورده و بالا وپائین میبرده واغلب هم غرق میساخته‌است.

فقط مردم بسیار شجاع ممکن است جرأت داشته باشند که خود را بخطر بیندازند وبایك چنین قایق‌هائی به‌پهنهٔ وسیع‌دریاها بروند. این قبیل مسافرتها بسیار پرخطر بود وگاهی اتفاق میافتاد کسانی‌که در قایق بودند حتی چند ماه هم هیچ زمین و خشکی را نمیدیدند. اگر غذا و خوراکیهاشان تمام میشددروسط دریا چیزی گیر نمی‌آوردندمگرآنکه ماهی بگیرند یا پرندگان دریائی را شکار کنند.

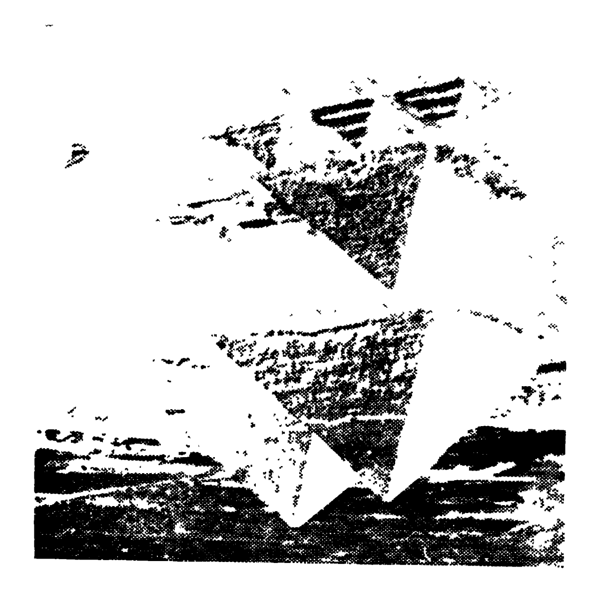
دریا پر ازحوادث وماجراهابود. ازسرگذشت‌های دریانوردان و اتفاقات شگفت انگیزی که‌در روزگارهای قدیم دردریاها برای ایشان روی داده است داستانهای‌فراوانی وجود دارد.

باوجودتمام خطرات‌مردم بسفرهای دریائی‌میرفتند. شایدبعضی‌ها از آنجهت بدنبال این کار میرفتندکه ماجراهای خطرناك را دوست میداشتند اما لابد بیشتر آنها بخاطر عشق طلا وبرای بدست‌آوردن‌پول باین‌کار میپرداختند، زیرا آنها برای بازرگانی‌وداد وستدوخرید وفروش بسفر میرفتند و باین ترتیب برای خود پول وثروت جمع میکردند.

به بینیم بازرگانی وداد و ستدچیست و چگونه شروع شد؟



اسفنکس (ابوالهول) در مصر



هرمهای مشهور مصر در کنار اسفنکس و درنزدیکی قاهره

بپارچه مبدل شود خیلی ارزانتر تمام خواهد شد وخیلی هم بهتر خواهد بود .

تو میدانی که هیچ یك از ما پارچه‌های خارجی نمیپوشیم. ما همه پارچهٔ «خادار» میپوشیم زیرا میخواهیم تا آنجا که میتوانیم چیزهائی بخریم که در کشور خودمان ساخته میشود . همچنین ما از آن جهت پارچه‌های «خادار» را میپوشیم که از این راه به مردم فقیری که پنبه میریسند و پارچهٔدستی می بافند کمك کنیم.[1]

بدینقرار می بینی که داد وستد و بازرگانی اکنون بصورت یك موضوع پیچیده ودشوار در آمده‌است و کشتی‌های بزرگ دائماً کالاها را از کشوری بکشوری میبرند. اما همیشه اینطور نبود.

در اوایل کار وزمانی که انسان تازه ساکن شد ودرشهرها اقامت

۱ــ در سال ۱۹۲۸ که این نامه‌ها نوشته میشد مبارزهٔ ملی مردم هند بر برضد تسلط بریتانیا درجریان بود

یکی از وسائل این مبارزه بخاطر استقلال آن بود که مردم کالاهای خارجی مخصوصاً پارچه‌ها ومشروبات انگلیسی را که در هند بفروش میرسید تحریم کردند وبتشویق گاندی پیشوای بزرگ هند مردم همه ازپارچه‌های دست باف که بوسیلهٔ روستائیان هند تهیه میشد و شبیه کرباس های ماست لباس می پوشیدند حتی سران حزب کنگره و پیشوایان نهضت ملی هند واز جمله تمامی افراد خانوادهٔ نهرو هم ازهمین پارچه‌ها که آن‌ها را «خادار» یا «خادی» میگفتند لباس درست میکردند. اشاره‌ای که درمتن نامه شده‌است مربوط به این موضوع است

خود گاندی هم همیشه جامهٔ ساده داشت که خود او نخش را میریسید و پارچه‌اش را می بافت.

دولت انگلستان که میخواست هند را همیشه بصورت مستعمره خود نگاهدارد و کالاهای خودش را در آنجا بفروشد با این بافندگی‌های کوچك و پارچه های دستی هم مخالفت میکرد . حتی گاهی چرخهای ساده‌ریسندگی ودستگاههای بافندگی را توقیف میکردند و میشکستند باین قرار کارکردن با چرخهای ریسندگی و بافندگی مفهوم یك مبارزهٔ سیاسی هم پیدا کرده بود .

امروز می‌بینی که درهر شهر مغازه‌های وسیع و بزرگ هست که میتوانی به آنجاها بروی ودر کمال آسانی هر چه بخواهی بخری اما آیا هرگز فکر کرده‌ای این چیزهائی که میخری از کجا آمده‌اند ؟ درمغازه‌های شهر «الله آباد» میتوانی شالهای پشمی زیبائی بخری. بسیار ممکن است که این شالها از راه دور ، از کشمیر آمده باشند و پشم آنها ممکن است بر پشت گوسفندانی که در کوههای کشمیر و لاداخ میچرند روئیده باشد .

یك لولهٔ خمیر دندانی که میخری ممکن است باکشتی وراه آهن از راه بسیار دوراز آمریکا آمده باشد. همچنین ممکن است چیزهائـی بخری که درچین یا ژاپن یا پاریس یا لندن ساخته شده باشد.

اکنون یك قطعه پارچهٔ خارجی راکه اینجا در بـازار فروخته میشوددر نظر بیاور. پنبهٔ آن درهند روئیده وبعد بانگلستان فرستاده‌شده است . دریك کارخانهٔ بزرگ انگلستان این پنبه را گرفته و پاك کرده‌اند وبصورت نخ یا الیاف در آورده‌اند وبعد هم از آنها پارچه بافته‌اند . این پارچه‌ها دوباره بهند بر گشته است و دربازارهای هند بفروش میرسد. مجسم کن که این پنبه‌ها چگونه هزاران کیلومتر رفته‌اند و بر گشته‌اندتا عاقبت بصورت پارچه برای فروش ببازار آمده‌اند[1]

درواقع خیلی احمقانه بنظرمیرسد که پنبه‌هائی که در هندمیروید از اینهمه راه بانگلستان فرستاده شود که در آنجا بصورت پارچه در آید وبازدوباره بهند بر گردد. بدیهی است که اگر این پنبه‌هـا درخود هند

۱ــ اکنون صنایع بافندگی پنبه هند اهمیت جهانی دارد و محصولات آن ببازارایران هم میآید .

هر چیز مقدار معینی طلا را وزن میکردند و بدیگری میدادند . مدتها بعد سکه درست کردند و این موضوع کار داد و ستد را بساز هم آسان تر کرد.[۱]

بطوریکه همه کس میداند برای تعیین ارزش یك سکه دیگر لازم نیست آنرا وزن کنند. اکنون درهمه جا برای خرید وفروش، پول وسکه بکار میرود. اما باید بخاطر داشته باشیم که پول بخودی خود فایده ئی ـ ندارد. فقط وسیله ایست که بما کمك میکند تا بوسیلهٔ آن کالاها رامبادله کنیم.

لابد افسانهٔ «میداس شاه» را بیاد میآوری که مقادیر زیادی طلا داشت اما هیچ چیز نداشت بخورد! باین قرار می بینیم که اگر پول برای تهیه کردن چیزهائی که مورد احتیاجمانست صرف نشود هیچ فایده ئی ندارد .

با وجود آنچه گفتم حتی هنوز هم ممکن است در بعضی دهکده ها کسانی را به بینی که اجناس و کالاهای خود را بدون پول با یکدیگر مبادله میکنند و پول بکار نمیبرند.

بعضی مردم ابله و نادان هم هستند که تصور میکنند خود پول چیز خوبیست و بجای آنکه پولشان را خرج کنند آنرا جمع و پنهان میکنند. این مطلب نشان میدهد که آنها نمیدانند پول برای چه مصرفی درست شده وذر واقع چه چیزیست.

۱ـ بقراریکه گفته میشود در ایران نخستین بار در زمان داریوش بزرگ سکه طلا زده شد ورواج یافت .

گزید بازرگانی ودادوستد خیلی کوچك و ناچیز بود. هر کس هر چیـز را که لازم داشت خودش بدست میآورد یا تهیه میکرد ومیساخت. بدیهی است انسان آن زمان چیز زیادی هم لازم نداشت.

سپس همانطور که قبلا هم گفتیم درقبیله‌ها تقسیم کار آغاز گشت. مردم به کارهای مختلف پرداختند وچیزهای مختلف تهیه کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد که یك قبیله مقـداری زیاد ازیك چیز داشت و یك قبیله مقدار زیادی از چیزی دیگر. بنابراین طبیعی بود که کالاهای زیادی‌خود را با یکدیگر مبادله کنند. مثلا ممکن است که یك قبیله یك گاو میداد ودرمقابل یك یا چند کیسه گندم میگرفت.درآن زمانها هنوز پول وجود نداشت وفقط اجناس مختلف را باهم مبادله میکردند.

باین ترتیب مبادله ودادوستد شروع شد. البته این نوع داد وستد خیلی‌دشوار بود. مثلا برای بدست آوردن یك کیسه گندم یا چیزدیگری نظیر آن، آدم باید یك گاو یا شاید یك جفت گوسفند باخود میبرد وآنها را باهم عوض‌میکرد! باوجود این‌بازهم کاردادوستد توسعه یافت.

وقتی که طلا و نقره پیدا شد مردم کم کم برای مبادلهٔ اجناس ایـن فلزات را بکار بردند. زیرا حمل کردن آنها خیلی آسان تر بود. بتدریج این رسم رواج یافت که در مقابل قیمت اجناس طلا و نقره بپردازند. نخستین کسی که باین موضوع فکر کرده است مسلماً شخص بـا هوشی بوده است.

بکار بردن طلا ونقره کار دادوستد را خیلی آسان تر کرد. اماحتی در آن موقع هم هنوز سکه‌های نقره وطلا که اکنون در زمان ما هست وجود نداشت. طلا را باترازوهای مخصوص میکشیدند ودر مقابل قیمت

آیا هرگز در وقتی که عده‌ئی با هم چیزی را میکشند یا وزنهٔ سنگینی را بالا میبرند دقت و توجه کرده‌ای؟ مثل اینست که وقتی آنها همه با هم فریاد میکشند بیکدیگر کمك میکنند و برای هر کدام مختصر کمکی فراهم می‌شود. ممکن است که این قبیل صداها که صداهای کار یا زحمت نامیده میشود نخستین کلماتی باشد که انسان بکار برده است.

تدریجاً کلمات دیگری هم پیدا شده‌اند. کلمات بسیار ساده برای چیزهای ساده مانند آب و آتش واسب وخرس وغیره. احتمال دارد که در آغاز کار فقط اسمهائی وجود داشته و هیچ فعل نبوده است. اگر مثلا شخصی میخواست بگوید که یك خرس دیده است مثل بچه ها فقط میگفت «خرس» و بطرفی که خرس را در آنجا دیده بوده اشاره میکرد. طبعاً در آنوقت انسان بزحمت میتوانست با دیگران مدت زیادی حرف بزند!

کم کم زبان انسان هم تکامل یافت. ابتدا با جمله‌های کوچکی حرف میزدند. بعدها جمله‌های بلند تر بکار میبردند. احتمال دارد که مردمان مختلف که در نواحی مختلف بودند همه بیك زبان صحبت نمیکردند.

همانطور که قبلا هم برایت گفته‌ام در آنزمان چند زبان مختلف درمیان قبیله‌های مختلف بوجود آمد که هریك از آنها بتدریج تکامل یافت واز آنها زبانهای دیگری پیدا شد وصورت خانواده‌ئی از زبانهای مختلف را پیدا کرد.

دردوران نخستین تمدن‌هائی که آنهارا مطالعه کردیم زبان انسان هم

زبان، خط، اعداد

قبلا زبانهای گوناگون وچگونگی پیوند وخویشاوندی آنها را با یکدیگر ملاحظه کردیم. اکنون ببینیم که زبان وحرف زدن چگونه شروع شده است.

اگر در زندگی حیوانات مطالعه کنیم می بینیم که بعضی از آنها بعضی صداها برای خود دارند وبکار میبرند. گفته میشود که میمونها چندنوع صدای مختلف یا کلمات سادهٔ مختلف برای بعضی چیزهای ساده دارند. همچنین میتوان دید که بعضی حیوانات درمواقعی که میترسند ومیخواهند دیگران را ازنوع خطری که متوجه ایشان شده مطلع سازند بشکلهای مخصوصی فریاد میکشند.

شاید در میان انسانها هم زبان و حرف زدن بهمین شکل شروع شده باشد.

در آغاز کار شاید انسان هم فقط صداها وفریادهای بسیار ساده داشته است. مثلا ابتدا فریادهائی برای مواقع وحشت و ترس وصداهائی برای اعلان کردن خطر بدیگران داشته است. ممکن است بعدها صداهای دیگری که امروز آنها را فریادهای کار مینامیم پیدا کرده باشد. هروقت که یك عده مردم باهم کار میکنند معمولا با هم سروصدائی راه میاندازند وباکلمات بسیار ساده باهم حرف میزنند وفریاد میکشند..

طاووس میکشید[۱] بدیهی‌است باین ترتیب هیچکس نمیتوانست مطالب زیادی بنویسد.

تدریجا صورت واشکال‌هم ساده ترشده است. مدتها بعدمردم بفکر آن افتادندکه کلمات‌را تجزیه‌کنند والفبا بسازند وباین ترتیب الفبابوجود آمد وکم کم تکامل یافت.

این کشف نوشتن خط را خیلی آسان ترساخت وپیشرفت وترقی را خیلی تند ترکرد.

نوشتن اعداد وحساب کردن هم یکی ازکشف‌های بزرگ انسان بوده است.

بدون‌داشتن اعداد وارقام‌بدشواری میتوان تصورکرد که کارها و داد و ستد چگونه ممکن‌است‌صورت بگیرد.

شخصی‌هم که‌اعدادوارقام‌را اختراع کرده است بیقین‌بسیار باهوش وخردمند بوده‌است.

در اروپا ابتدا ارقام‌واعداد خیلی‌ناشیانه‌ئی بکار میبردند . مسلماً ارقامی راکه بنام «رومی» معروف هستند میشناسی که‌بدین قرارند:

I . II . III . V . VI . VI . VII . VIII . IX . X وغیره

این اعداد هم ناشیانه و زشت هستند و هم بکار بردن آنها دشوار است . ارقامی‌که اکنون در تمام زمانها بکار میرود خیلی بهتر است . منظورم اعداد اروپائی زیراست:

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

۱ــ هنوزهم بسیاری ازمردم‌بیسواد همین‌کاررا میکنند مثلاوقتی‌که میخواهند حساب خرجشان را بنویسند عکس‌چیزهارامیکشند و نقش چند سکه پول‌هم درمقابلش میکشند .

خیلی ترقی و تکامل پیدا کرد. آوازها و ترانه‌هائی ساخته شد که رامشگران وسرایندگان آنها را میخواندند.

در آن زمان‌ها هنوز خط وجود نداشت و بعلاوه همه کس هم نوشتن نمیدانست و باین جهت مردم ناچار بودند که مطـالب مختلف را بیشتر بخاطر خود بسپارند و حفظ کنند و بخاطر سپردن اشعار و کلمات موزون هم خیلی آسانتراست. باین جهت ترانه‌ها و سرودها و آوازهـا در تمام کشورهـائی که تمدنهای قدیمی در آنها وجود داشت فراوان بوده است.

معمولا سرایندگان ورامشگران فراوانی بودند که درموقع مرگ قهرمانان و رئیسان قبیله‌ها آوازها و سرودهائی دربارهٔ افتخارات آنها میخواندند.

در آنزمان مردم بیشتر بجنگ توجه و علاقه داشتند و باین جهت آوازهای قدیمی ایشان بیشتر دربارهٔ شجاعتها و شهامتهای جنگی بوده است. در هند و در سایر کشورها هم این موضوع را بهمین صورت می بینیم.[۱]

خط و نوشتن هم برای خود آغاز جالب توجهی داشته است.

قبلا به‌خط چینی‌ها اشاره‌ئی کردم.

قاعدتاً تمام خطوط درابتدا بصورت تصاویر بوده‌است، مثلا اگر کسی میخواست دربارهٔ طاووس مطلبی بگوید لابد عکس یا تصویری‌از

۱ــ درشاهنامهٔ فردوسی ماکه ازروی کتاب‌های کهن و باستانی بشعردرآمده است نیزاین قبیل‌حماسه‌هاوآوازها فراوانست وبآنها زیاد اشاره شده است‌وحتی دیده‌میشودکه درمرگ شبدیزاسب خسرو پرویزهم‌آوازهای سوگواری‌میخواندند.

طبقات مختلف مردم

پسران ودختران جوان وحتی بیشتر مردمان بالغ و بزرگسال هم اغلب درباره تاریخ بشکل غریب وخاصی فکر میکنند . آنها معمولا اسامی پادشاهان ودیگران وتاریخ جنگها وچیزهای شبیه اینها را می آموزند و بخاطر میسپارند در صورتیکه مسلماً تاریخ بمعنی جنگها وشرح زندگی چندنفر معدودی که شاه شده‌اند یا سرداران بزرگی بوده‌اند نمیباشد . تاریخ باید درباره مردم یك کشور برای ماسخن بگوید که چگونه زندگی میکردند، چه کارهائی کرده‌اند وچگونه فکر میکردند. تاریخ بایداز رنجها وشادیهای آنها و از دشواریها ومشکلات آنها برای ماسخن بگوید و بگوید که چگونه براین دشواریها غلبه کرده‌اند .

اگر تاریخ را باین شکل یاد بگیریم خواهیم توانست چیزهای فراوانی از آن بیاموزیم دراین صورت اگر ما نیز باچنین دشواریها وناراحتیها روبروشویم مطالعات تاریخی بما کمك خواهدداد که آنهارا از پیش برداریم مخصوصاً مطالعه درباره دورانهای گذشته بما کمك خواهدداد تا بفهمیم آیا مردم بتدریج بهتر شده‌اند وجلوتر آمده‌اند یاعقب رفته‌اند و بدتر شده‌اند ؛ آیا پیشرفت وترقی داشته‌اند یانه ؟

بدیهی است که باید اززندگی مردان وزنان بزرگی که درزمان‌های سابق بوده‌اند نیز مطالبی دانست اما چیزی که مخصوصاً باید آموخت و

این ارقام را اعداد «عربی» مینامند زیرا اروپائیها آنهارا از اعداد و ارقام اعراب آموخته‌اند واقتباس کرده‌اند[۱] اما عربها هم خودشان این ارقام واعداد را از هندیان اقتباس کرده‌اند و گرفته‌اند. وازین جهت اگر این ارقام واعداد هندی نامیده میشدند خیلی صحیح‌تر میبود.

اما ظاهراً در نامه‌ام خیلی جلو رفته‌ام و بزمانهای اخیر پرداخته‌ام درصورتیکه ما درباره زمانهای بسیارقدیمی صحبت میکردیم وهنوز وقت آن نرسیده استکه بعربها بپردازیم.

۱ـ ارقامی که درزبان فارسی بکارمیرود مثل حرف الفبا و خط فارسی ازعربی گرفته شده است وهمان اعداد عربیست.

بیشتری هم بدست می‌آورد واین قدرت خود را درراه چیزهای‌مختلفی که برایش مقدور بود بکارمیبرد. چون این طبقه ازمحصول کار دیگران که کار میکردند سهم بیشتری برای خود برمیداشت کم کم ثروت‌بیشتری هم پیدا کرد.

بدینقرار وقتی که تقسیم کارها ادامه و توسعه یافت درمیان مردم هم طبقات مختلفی پیداشد:

در طبقهٔ اول پادشاه و خانواده‌اش و اشخاصی که در دربارش کار میکردند قرارداشتند. اینها تنظیم وسازمان دادن کارهای کشوررا بعهده داشتند ودرموقع جنگ هم رهبری جنگ را بعهده میگرفتند، ومعمولا کاردیگری نمیکردند.

بعد طبقهٔ کاهنان وروحانیان معابد وتمام مردمی بودند که بمعابد ارتباط داشتند. در آن زمان این طبقه خیلی اهمیت داشتند. دربارهٔ آنها بعد بیشترمطالعه خواهیم کرد.

در طبقهٔ سوم بازرگانان بودند که به داد و ستد میپرداختند و کالاها را از کشوری بکشوری میبردند میخریدند ومیفروختند و دکان بازمیکردند.

طبقهٔ چهارم صنعتگران وپیشه‌وران بودند یعنی مردمی که انواع چیزهای گوناگون‌را میساختند: نخ میریسیدند، پارچه‌می‌بافتند، ظروف سفالی وبرنجی و اشیائی ازطلا وعاج وبسیار چیزهای دیگرمیساختند. اغلب این مردم درکناره های شهرها یا درنزدیکی های شهرها زندگی میکردند اما عدهٔ زیادی ازایشان هم‌دردهکده‌ها بودند.

به آن اهمیت بیشتر داد اینست که وضع زندگی مردم مختلف در دورانهای گذشته چگونه بوده است؟

تاکنون نامه های متعددی برایت نوشته‌ام و اکنون این بیست و چهارمین نامه ازاین دوره نامه‌های تازه‌ام میباشد اماهرچند درآنهاراجع بدورانهای بسیارقدیمی گفتگو کرده‌ام نمیتوان این‌چیزها را تاریخ نامید بلکه فقط ممکن است آنرا آغاز تاریخ یاسپیدهٔ تاریخ شمرد . در بارهٔ آن زمانها چیز زیادی نمیدانیم واطلاعات‌فراوانی دردست‌نداریم .

بزودی‌ما بدورانهائی خواهیم‌رسید که‌دربارهٔ آنهااطلاعات‌بیشتری داریم ومیتوانیم آنهارا زمانهای تاریخی بنامیم اماپیش‌ازآنکه ازدوران تمدنهای ابتدائی بگذریم بدنیست نگاه‌دیگری‌هم‌به آنهابیندازیم‌و به‌بینیم که‌چه‌نوع مردمان مختلفی درآنزمانها زندگی‌میکردند .

قبلا دیدیم که چگونـه درقبیله‌های قدیمی و ابتدائی مردم‌کم‌کم بکارهای‌مختلفی پرداختند وتقسیم کارها بوجود آمد. همچنین دیدیم که چگونه رهبران قبیله ها یعنی پاتریارک‌ها کم کم خانوادهٔ‌خودشان را از دیگران جداکردند وفقط کارسازمان دادن کارها را بعهدهٔ خود گرفتند . درنتیجه مقام پـاتریارکها مقام عالیتری شد یا میتوان گفت که خانـوادهٔ پاتریارکها جزء یك طبقه ازمردم شدکه بامردم‌دیگر متفاوت بودند .

باین‌شکل‌می‌بینیم که‌درمیان‌مردم‌دوطبقه‌پیدا شد که‌یك‌طبقه کارها را ترتیب وسازمان میداد ودستورصادرمیکرد طبقهٔ‌دیگر کارها را انجام میداد واجرا میکرد .

بدیهی است طبقه‌ئی که سازمان دادن کار را بعهده داشت قدرت

۲۵

پادشاهان و معابد و کاهنان

درنامهٔ اخیرمان طبقات پنجگانه و مختلفی راکه درداخل مردم تشکیل شد دیدیم.

بزرگترین طبقه‌ها، طبقهٔ دهقانان و کارگران بود. دهقانان زمین را شخم میزدند، درمزرعه‌ها زراعت میکردند ودرآنها خوراکی وخواربار میرویاندند. اگر دهقانان باین شکل کار نمیکردند آذوقه و خواربـاری فراهم نمیشد یااگرهم پیدا میشد خیلی کم وناچیز میبود. بدینقرار دهقانان خیلی مهم بودند و بدون وجود آنها همه کس گرسنه میماند. کارگران نیز چه درمزرعه‌ها وچه درشهرها کارهای مفیدی انجام میدادند. اما باوجود اینکه این مردم چنین کارهای مهمی انجام میدادند ووجودشان برای همه بسیار لازم بود سهم بسیار ناچیزی از زحمت خود بدست می‌آوردند و بیشتر آنچه را آنها تهیه میکردند دیگران مخصوصا پـادشاهان و طبقهٔ اطرافیانش که شامل اشراف میشد میگرفتند زیرا بطوریکه دیدیم پادشاه واطرافیانش نیرو وقدرت خیلی زیاد داشتند[1]

دردوران تشکیل قبیله‌ها زمین بتمام افراد قبیله تعلق داشت ومال هیچ فرد و شخص واحدی نبود. اما وقتـیکه قدرت طبقهٔ پادشاهان

۱- باید توجه داشت که این مطالب مربوط بتمدنهای ابتدائی وروزگارهای بسیار قدیمی است.

بالاخره درطبقهٔ آخر دهقانان و کارگران مزارع بودند که در مزرعه ها و روستا ها زحمت میکشیدند . بدیهی است که تعداد افراد اینها از همهٔ طبقات بیشتر بود و تمام طبقات دیگر سعی داشتند که چیزی از اینها بیرون بکشند و از محصول کار آنها برای خود چیزی بدست آورند .



ستونهای تالار معبد معروف کرنک در مصر

بر روی ستونها خطوط تصویری مصر قدیم پیداست .

افزایش یافت گفتند که زمین اصولا مال آنهاست. آنها مالك زمین‌ها شدند ودهقانان که درواقع تمام کارهای دشوار را انجام‌میدادند بصورت خدمت‌گذاران و نوکران وغلامان آنها در آمدند. هرچه دهقانان درزمین تولید میکردند تقسیم میشد وقسمت عمدهٔ آنرا مالکین میگرفتند.

بعضی ازمعابد هم برای خود زمین‌های زراعتی داشتند وبدینقرار مثل مالکین بودند.

اکنون ببینیم این معابد وکاهنان آنها چه بودند؟

دریکی ازنامه‌های قبلی برایت نوشتم که مردمان وحشی وابتدائی بعلت آنکه بسیاری چیزها را نمی‌شناختند و نمیدانستند و ازهر چیز که نمیدانستند و نمیشناختند میترسیدند به‌فکرخدا ومذهب افتادند. برای هرچیزیك خدای مرد یازن ساختند. برای رودخانه‌ها، کوه‌ها، خورشید، درختها، حیوانات و حتی چیزهائی مثل روح که نمیتوانستند ببینند اما تصورش را میکردند خدایانی بوجود آوردند[1]. آنها از آنجهت که میترسیدند همیشه فکر میکردند که خدایان دائما درفکر تنبیه کردن و آزار دادن ایشان هستند.

درنظر آنها خدایان هم مثل خودشان خشن وبیرحم بودند. باین جهت میکوشیدند بوسیلهٔ تقدیم‌داشتن هدایا وقربانیهای فراوان آنها را برسرلطف آورند وخشمشان را آرام سازند. برای این خدایان معابدی برپا گردید. درداخل هرمعبد جای مخصوصی بود که محراب یـا مکان مقدس‌شمرده میشد. درآنجا تصویر یامجسمه‌ئی ازخدائی که موردستایش بود میگذاشتند. آنها نمیتوانستند چیزی راکـه بچشم خود نمیدیدند

۱ـ که آنهارا «رب‌النوع» و «ربةالنوع» یا «اله» و «الهه» میگویند.

بپرستند زیرا این کار کمی دشوار است.

بطوریکه میدانی یک بچهٔ کوچک معمولا فقط میتواند بچیزهائی فکر کند که آنها را می بیند. مردمان سابق وابتدائی هم تقریباً شبیه بچه‌ها بودند وچون نمیتوانستند خداهای خود را بدون کمک تصاویر بپرستندو ستایش کنند مجسمه‌ها و بت‌هائی میساختند و آنها را در معابد میگذاشتند. و میپرستیدند.

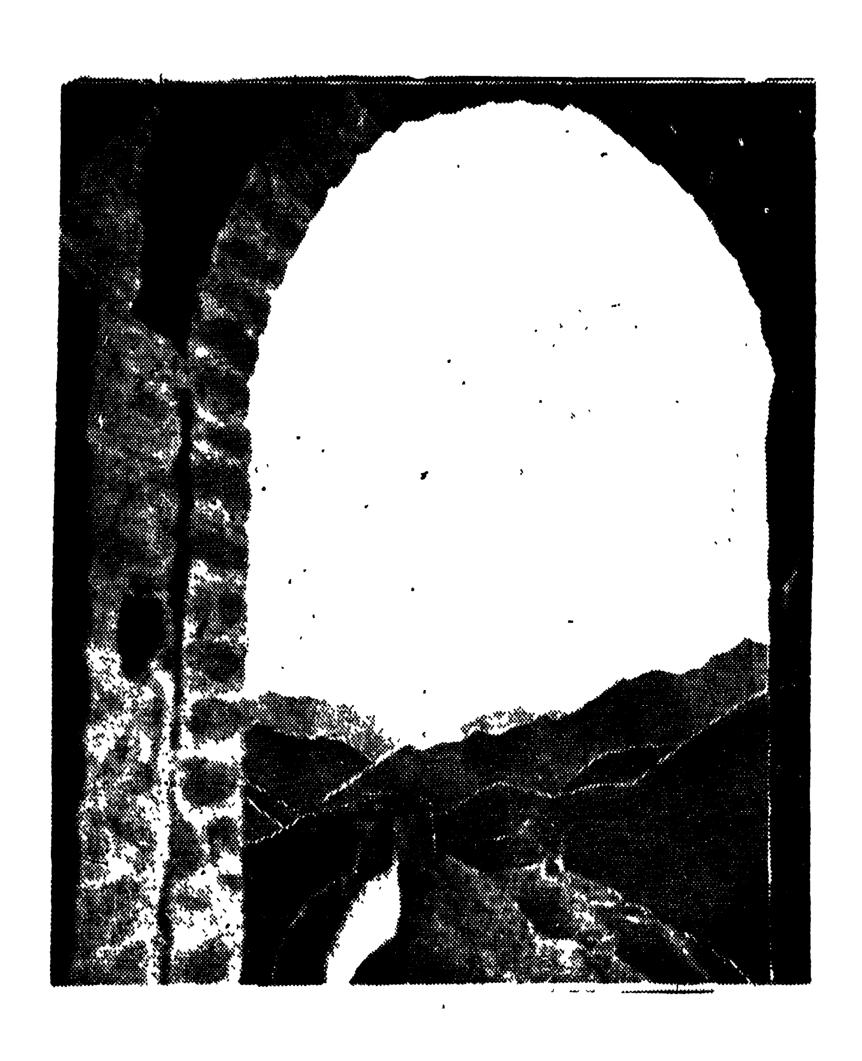
خیلی جالب توجه است که این بت‌ها وتصاویر اغلب بسیار زشت بودند و معمولا بشکل حیوانات یا گاهی اوقات هم بشکل موجوداتی ساخته میشدند که نصف بدنشان حیوان و نصف دیگرشان انسان بود.

درمصر قدیم زمانی گربه را ستایش میکردند ودردوران دیگری تصور میکنم میمون میپرستیدند. خیلی دشوار است که بفهمیم چرا انسان این حیوانات زشت وهولناک را میپرستیده است وچرا وقتی که بنا بود تصویر یا بتی پرستیده شود آنرا بصورتی زیبا نمیساختند؟ شاید اینموضوع به آن جهت بود که خدایان را موجوداتی مخوف وترسناک تصور میکردند واز آنها میترسیدند وباین علت ایشان را باین اشکال مهیب وترسناک میساختند.

در آنزمان مردم مثل امروز بیک خدای واحد یایک قدرت بزرگ فکر نمیکردند. آنها تصور میکردند که تعداد زیادی خدایان مرد وزن وجود دارند که گاهی اوقات حتی خودشان هم بایکدیگر میجنگند.

شهرهای مختلف و کشورهای مختلف برای خود خدایان مختلفی داشتند وهر کدام خدای خودشان را میپرستیدند واغلب خدایان شهرها ونواحی دیگررا دشمن میداشتند.

معابد از کاهنان مرد وزن پر بود که کارهای معبد را در دست خود



دیوار چین

این‌دیوار که بیش‌از ۲۰۰۰ سال پیش ساخته شده ودرحدود ۶۰۰۰ کیلومتر طول دارد مانند هرمهای مصرازعجایب دنیای قدیم بشمار میرود

کاهنان اغلب مردم را فریب میدادند و گمراه میساختند امـا در عین حال از راههای مختلف بایشان کمك‌هائی نیز میدادند و باین ترتیب موجب پیشرفت وترقی هم میشدند.

احتمال دارد که در بعضی جاها در موقعیکه‌قبیله‌های ابتدائی در یك‌جا ساکن شدند و برای خود شهرهائی‌ساختند، کسانی که در ابتدا بر ایشان حکومت میکردند کاهنان بودند و نه پادشاهان. بعدها کـه پادشاهان‌پیدا شدندچون میتوانستند بهتر از کاهنان جنگ کنند جای‌آنها را گرفتند.

در بعضی جاها یك شخص واحد هم پادشاه بود وهم کاهن یعنی‌هم قدرت اداری را دردست داشت هم پیشوای مذهبی وروحانی بود، مانند فرعونهای مصر.

درمصر قدیم فرعون‌ها را حتی در زمان زندگیشان موجوداتـی نیمه خدا و نیمه‌انسان‌میشمردند و موقعی که میمردندآنهارا مثل‌خدایان میپرستیدند.

داشتند . معمولا کاهنها خواندن و نوشتن را میدانستند و از دیگران باسوادتر و باعلم‌تر بودند[۱] باین‌جهت آنها راهنمایان پادشاهان شدند .

در آنزمان ها کتابها بوسیلهٔ همین کاهنان و روحانیان نوشته یا رونویسی میشد. از آنجهت که آنهامقداری ازعلوم رامیدانستند خردمندان زمان خود محسوب میشدند وهمچنین کارهای پزشکی را نیز عهده دار بودند . گاهی هم برای آنکه دانش وعلم زیاد خود را بمردم نشان بدهند کارهائی مثل سحر وجادو میکردند که درنظر دیگران عجیب و غریب مینمود و آنها را در نظر دیگران مهم جلوه میداد . مردم نیز که بسیار ساده ونادان بودند کاهنان وروحانیان راساحران وجادوگرانی میشمردند که قدرت فراوان‌دارند واز آنها میترسیدند .

کاهنان از راههای مختلف درکارهای مردم دخالت میکردند و باتمام مظاهر زندگی می آمیختند . آنها اشخاص دانشمند و خردمند زمان خود حساب میشدند وهر کس بهنگام هر گرفتاری یا ناراحتی یا بیماری به ایشان رجوع میکرد .[۲]

کاهنان جشنها و عید های بزرگی برای مردم ترتیب میدادند . در آنزمانها مخصوصا برای مردم عادی وعامی تقویم وجود نداشت . آنها حساب زمان را بااین جشنها نگاه میداشتند.[۳]

۲ــ درکشورما هم مردم دهاتی هنوز بمردم باسواد میگویند «ملا» واین همان کلمه‌ایست که برای روحانیان وکسانیکه امورمذهبی‌را دردست دارند نیز بکار میرود . این وضع یادگار زمانهای قدیم‌است که سواد خواندن و نوشتن و دانستن منحصر بطبقهٔ روحانیها بود

۲ــ هنوز هم دردهات وروستاهای عقب‌مانده وضع همینطور است ومردم ساده ودهاتی برای هرکار به‌آخوند یاکشیش یاشخص روحانی رجوع‌میکنند.

۳ــ هنوزهم‌دربعضی قبیله‌های ابتدائی درجزیره‌های اقیانوسیه تقویم‌منظم وجود ندارد واول سال‌یا دوران زمانی وقتی‌است که کاهن یا روحانی قبیله تعیین میکند و درآن زمان باآداب ورسوم مخصوص جشن برپا میشود .

است و آنوقت یک میلیون سال که هزارهزارسال میشود چقدر خواهد شد !

گمان میکنم که نمیتوانیم معنی واقعی این رقم را بدرستی درسر کوچك خودمان درك کنیم .

ما تصورمیکنیم که موجودات بسیارمهمی هستیم واغلب چیزهای بسیار کوچکی ما را ازجا بدرمیبرد و ناراحت میسازد . اما آیا این وقایع کوچك دربرابر تاریخ عظیم وطولانی دنیاچه ارزشی دارد ؟ چقدرمفیداست که مطالبی دربارهٔ این دورانهای ممتد تاریخ گذشته بخوانیم و بیاموزیم زیرا دراینصورت دیگر بخاطر چیزهای کوچك و عادی ناراحت نخواهیم شد .

باید بخاطر بیاوریم که چه دوران عظیم ودرازی برزمین گذشته که اصلازندگی وحیات درآن وجود نداشته است وبعد چه زمان طولانی سپری شده که فقط حیوانات وجانورانی دردریاها بوده اند وهنوزهیچ انسان در هیچ جای زمین نبوده است .

سپس حیوانات پیدا شده اند ومیلیونها سال زندگی کرده اند بدون آنکه انسانی باشد که بآنها تیراندازی کند و آنها رابکشد . بالاخره وقتی که پس ازاینهمه زمان انسان پیداشد یك موجود بسیار کوچك وحقیرو ناتوان بود که ازتمام حیوانات ضعیف تر بود. کم کم درطول هزاران هزار سال انسان ازحیوانات دیگر نیرومند تر و با هوش ترشد تااینکه ارباب و صاحب اختیارحیوانات وتمامی زمین گردیدوتمام حیوانات دیگر خدمتگذار وغلام اوشدند تاهر کاری که اوبانها بگوید انجام دهند.

بعدها به دوران رشد تمدن انسان رسیدیم و دیدیم که چگونه

۲۶

نگاهی به عقب

لابد از نامه‌های من کاملا خسته شده‌ای! فکر میکنم که تا اندازه‌ئی هم حق داری!

بسیار خوب، اکنون دیگر تا مدتی چیز تازه‌ئی برایت نخواهم نوشت. فقط میخواهم در بـارهٔ آنچه تاکنون نوشته‌ام و کاری که کرده‌ایم کمی فکر کنی.

ما درضمن چندنامه ازمیلیون ها سال باکمال شتاب عبور کرده‌ایم. اززمانی شروع کردیم که زمین قسمتی ازخورشید بود ودیدیم که‌چگونه از آن جدا گشت ویواش یواش سرد شد. سپس ماه که قسمتی اززمین بود از آن جدا شد.

دردورانهای بسیار دراز درروی زمین زندگی و حیات وجـود نداشت. بعد درمدت میلیونها سال کم کم درروی زمین زندگی پیداشد.

آیـا میتوانی تصور کنی که یـك میلیون سال چه مدت درازی میشود؟ بسیارمشکل است که بتوانیم تصوری ازیك میلیون سال‌داشته باشیم.

تواکنون ده سال داری وچقدر بزرگ شده‌ای! تو حالا یك دختر خانم جوان هستی، اینطور نیست؟ بلی یك دخترجوان! درنظرتو یکصد سال مدت بسیار درازی جلوه میکند. فکر کن که هزارسال چقدردراز

فوسیل‌ها و خرابه‌ها

مدتیست که برایت نامه‌ئی ننوشته‌ام. در نامهٔ اخیرم نگاهی به پشت سرخود کردیم و دورانهای قدیمی‌را که درنامه‌های خودمان بآنها پرداخته بودیم ازنظر گذارندیم. چندکارت پستال ازتصاویر فوسیل ماهیها برایت فرستادم که بتوانی تصوری ازفوسیل‌ها داشته باشی و ببینی که آنها چگونه چیزهائی هستند. وقتی هم که به «مسوری» بدیدن شما آمدم و یکدیگر را دیدیم تصاویر دیگری ازفوسیل‌های دیگر نشانت دادم.

ممکن است مخصوصاً عکس فوسیل‌های خزندگان را بخاطرداشته باشی. خزندگان حیواناتی هستند که معمولا روی زمین میخزند مثل مارها، سوسمارها، تمساح‌ها، ولاك پشت‌هائی که اکنون هم هستند.

خزندگان روزگارهای قدیم هم ازهمین خانواده بودند منتها با اینها خیلی تفاوت داشتند وخیلی هم بزرگتر بودند.

بیاداری که دریکی از موزه‌های لندن جانوران بسیار بزرگ و عظیمی را دیدیم که یکی از آنها درحدود ۳۰ یا ۴۰ پا (۱۰ تا ۱۲متر) طول داشت. هم‌چنین یك نوع قورباغه بود که ازیك انسان بزرگتر بود ویك لاك پشت هم بهمان بزرگی بود. خفاشهای بزرگی بوده‌اند که در آسمانها میپریدند و یك حیوان هم بوده است که ما امروز آنرا «ایگوانودون»

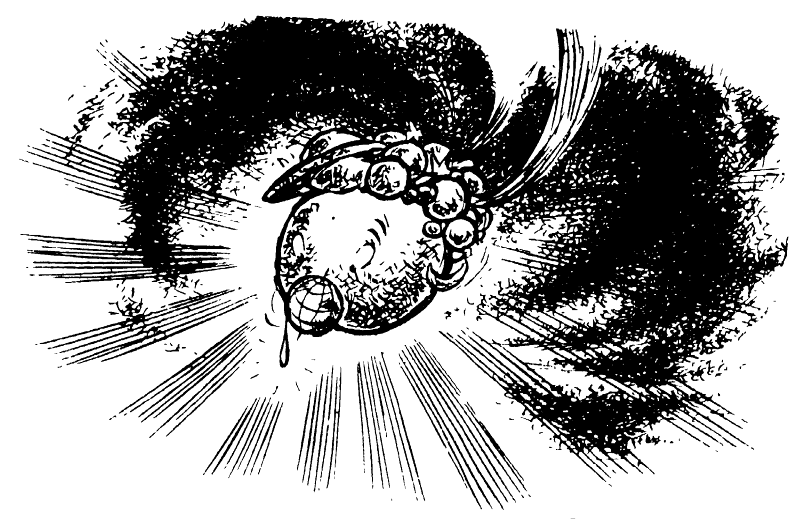
نخستین تمدن‌های بشر آغاز گردید. خواهیم کوشید که این موضوع‌را باز هم دنبال کنیم.

اکنون که باین مرحله رسیده‌ایم دیگر میلیونها سال در برابر خود نداریم که درباره آن مطالعه کنیم. درنامه‌های خود به‌زمانی رسیده‌ایم که فقط چهار پنج هزارسال پیش‌اززمان ما بوده است اما درباره این چهار یا پنج‌هزارسال اخیر خیلی بیش ازمیلیونها سالی که پیش‌از آن گذشته است اطلاع داریم.

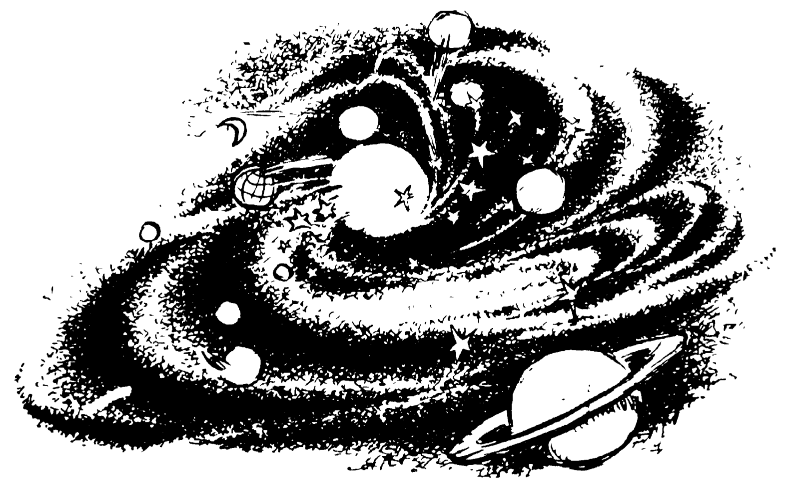
درواقع تاریخ و رشد انسان درطی همین چهارهزار سال صورت گرفته است.

وقتی کـه بزرگترشدی درباره این تاریخ مطالب زیادی خواهی خواند. من فقط مختصری درباره آنهابرایت‌مینویسم‌تااز آنچه دراین‌دنیای کوچك مابرای انسان روی داده است لااقل تصوری داشته باشی.

داستان خلقت انسان از نظر یک کاریکاتوریست



۱ـ در آغاز تمام سیارات بخورشید چسبیده بودند



۲ـ بعدها بتدریج از خورشید جدا شدند و هر کدام در مسیر معینی بدور خورشید میچرخند

مینامیم وموقعی که روی پاهای خود می‌ایستاده قدش باندازهٔ یك درخت کوچك بوده است.[1]

همچنین فوسیلهائی از گیاههای قدیم رادیده‌ای ،آنها خزه‌ها و گیاه های کوتاه و کوچك و برگها ونخلهای گوناگون و زیبائی بوده‌اند که اثرشان درسنگها باقی‌مانده است .

مدتها بعدازخزندگان پستانداران پیداشدنداین‌ها حیواناتی هستند که به بچه‌هایشان شیر میدهند .

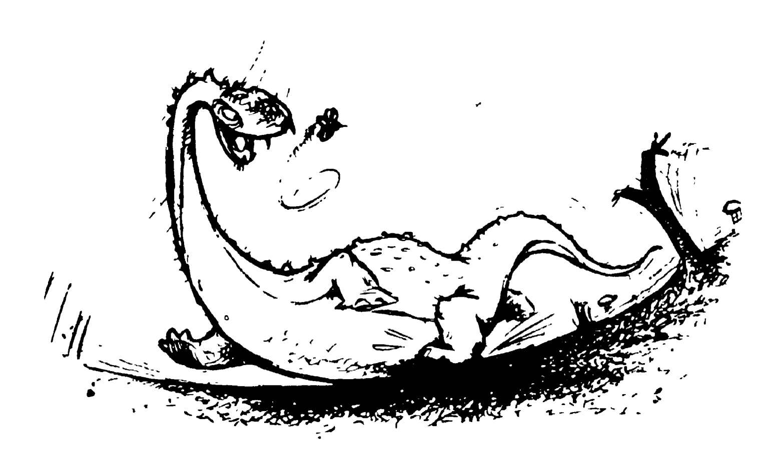
بیشتر حیواناتی که ما اکنون دراطرافمان می‌بینیم پستانداران هستند و ما خودمان هم جزو این‌دسته از حیوانات هستیم پستانداران زمان‌های سابق بابعضی ازحیوانات امروزفرق زیادی نداشتند آنها هم اغلب بزرگ بودند اما نه به‌بزرگی‌خزندگان‌قدیم . درمیان پستانداران بزرگ یك نوع فیل هائی بودند که دندانهای خیلی عظیمی داشتند و همچنین خرسهای‌خیلی بزرگ‌هم بودند .

همچنین بقایائی ازفوسیل انسان رادیده‌ای. البته آنها خیلی‌جالب توجه نبودندزیرا بیشتراستخوانهای پراکنده وجمجمه‌ها هستند.

چیزهائی که بیشترجلب توجه میکرد اسباب‌های سنگی بود که انسانهای ابتدائی بکارمی‌برده‌اند.[2]

۱ـ درلندن یك‌نوع باغ‌وحش تهیه کرده‌اندکه مجسمه هائی ازاین‌حیوانات عظیم باستانی‌راکه امروز دیگروجود ندارند باندازه‌های طبیعی درآنجاساخته‌اند و برای‌تماشای‌مردم گذاشته‌اند .

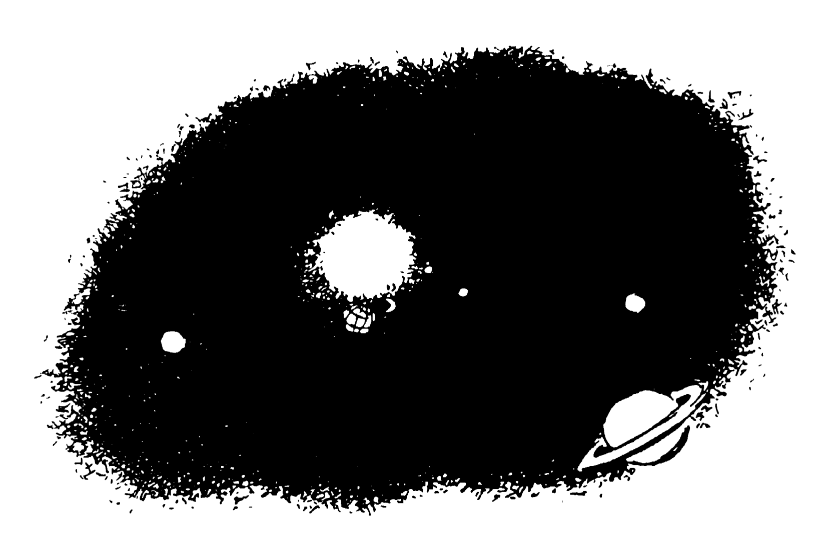
۲ـ دانشمندان تصور میکنندکه درحدود یك‌میلیون سال پیش ازاین انسان درروی زمین‌پیدا شد وپیش‌ازآن صدها میلیون‌سال ازعمر زمین‌گذشت بدون‌آنکه انسان درآن وجود داشته باشد .



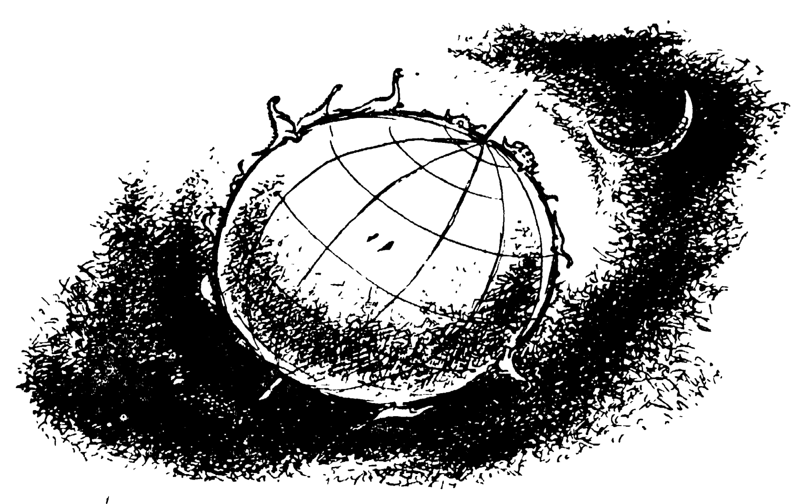
۵ـ انواع جانوران عظیم وحشرات کوچك درزمین فراوان شدند



٦ـ و میمونها هم درروی درختها جست وخیز میکردند



۳ـ زمین با یک ماه که دارد مدتها مانند سیارات دیگر بدور خورشید میچرخید ودر آن اثری از زندگی نبود .



٤ـ بعد از میلیونها سال درروی زمین زندگی ظاهر شد وجانوران عظیمی پیدا شدند

همچنین چند عکس زیبا ازمقبره‌های مصری وازمومیائیها نشانت دادم. یادت هست که بعضی‌از آنها بسیارقشنگ بودند. درروی تابوت‌های چوبی بزرگ داستانهای مفصلی اززندگی‌مردم نقاشی‌شده بود . مخصوصاً

برای مجسم کردن عمرزمین ودوران پیداشدن انسان وزمان کوتاه تاریخی آن یعنی چهار یاپنج‌هزار سال اخیرآن میتوان مثال‌زیررا نقل‌کرد . این مثال در مجلهٔ «ریدرزدایجست» شمارهٔژانویهٔسال ۱۹۵٦ منتشرگشته‌وازکتاب «امیدهای‌نو» ترجمهٔ آقای دکترشایگان اقتباس‌شده است:

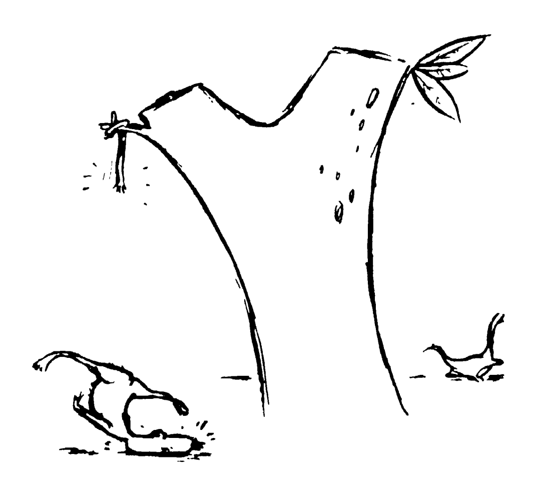
اگر تمام دورهٔ عمر زمین را یکسال‌فرض‌کنیم که درنیمه‌شب روزآخراسفند پایان یابد، هشت ماه از عمر زمین درحالتی گذشته‌که هیچ نوع موجود زنده و جانداری درروی‌آن نبوده است . درماههای نهم ودهم نخستین موجودات زنده و جانوران یك‌سلولی و ستاره های دریائی بوجود آمده‌اند . درهفتهٔ دوم ماه اسفند (آخرین ماه‌سال) حیوانات پستاندار پیدا شده‌اند . در ساعت یازده و ٤۵ دقیقه روزآخر سال یعنی یکربع ساعت‌آخر سال انسان بوجودآمده است ودورهٔتاریخی زندگی انسان فقط ٦۰ ثانیهٔ‌آخر سال بوده است . از این مثال، کوتاهی‌عمر تاریخ چندهزارساله وعمر انسان نسبت به‌عمر زمین‌خوب معلوم‌میشود .

یك مطلب جالب توجه دیگرکه از همان کتاب اقتباس میشود اینست‌که دانشمندان تصور میکنند در مدت یك میلیون سالی‌که از پیدا شدن انسان میگذرد مدتهای بسیار درازی از آنرا انسان بصورت وحشی و نیمه وحشی زندگی کرده که‌سنك ها را برای مصارف و احتیاجات سادهٔ خـود و برای شکار حیوانات بکار میبرده است .

بعد به‌مراحل تشکیل قبیله ها و اهلی‌کردن حیوانات و زندگانی چوپانی وارد شده است تا اینکه عاقبت‌راه استفاده از کاشتن زمین و کشاورزی را پیدا کرده است .

تصور میشودکه انسان در حدود ده هزار سال پیش‌یعنی ۸۰۰۰سال پیش‌از تولدمسیح وارد مرحلهٔ‌کشاورزی شده‌است و گمان میرودکه تمام جمعیت انسان در تمام روی‌زمین درآن هنگام درحدود ۱۰میلیون نفر بوده است‌که بعد باسرعت رو بافزایش رفته است بطوریکه سه‌هزارسال بعد یعنی در ۵۰۰۰سال پیش از میلاد جمعیت زمین ۲۰ میلیون نفر ودرسال ٤۰۰میلادی درحدود ۲۰۰ میلیون نفر درسال ۱٦۵۰ میلادی درحدود ۵٤۰میلیون نفر و بالاخره در وسط قرن بیستم یعنی سال ۱۹۵۰ به۲۲۰۰ میلیون نفررسیده‌است .

طبق‌آمار سازمان ملل‌متحد جمعیت دنیا٤سال بعدازآن یعنی‌درسال ۱۹۵٤ درحدود ۲٦۵۲میلیون‌نفر بوده است.



۷ـ یکروزمیمونی‌ازدرخت بزمین‌افتاد ودمش کنده شد، صورتش‌هم
پهن گشت



۸ـ وقتی‌که برخاست روی دوپاراه میرفت. اوانسانی بود که گلی پیدا
کردوبدنبال زیبائی وزندگی براه افتاد .

اقتباس ازیك کاریکاتوریست رومانی

۲۸ ✲

آمدن آریائیها بهند

در گذشته دربارهٔ دورانهای خیلی خیلی قدیمی گفتگو کردیم. اکنون خواهیم دید که چگونه انسان تکامل یافته و چه کارها کرده است.

تمام آن دورانهای قدیمی را زمان «ما قبل تاریخ» یا «پیش از تاریخ» مینامند زیرا دربارهٔ آنها هیچ تاریخ واقعی نداریم. مقداری از اطلاعات ما دربارهٔ آن زمانها حدسیات است. اکنون به آستانه و آغاز تاریخ رسیده‌ایم.

بگذار اول ببینیم که در اوایل تاریخ در هند چه اتفاقی افتاده است. بطوریکه قبلا دیدیم در دوران‌های بسیار قدیم، هند نیز مانند مصر تمدنی بزرگ داشته است. درهند بازرگانی و داد و ستد وجود داشت. کشتیها کالاهای هندی را بمصر و بین‌النهرین و کشورهای دیگر میبردند. در آنزمانها کسانی که در هند زندگی میکردند «دراویدی» نام‌داشتند. آنها مردمی بودند که حالا اولادان و اعقاب آنها درجنوب هند واطراف وحوالی «مدرس» سکونت دارند وزندگی میکنند.

این «دراویدیها» مورد حمله وهجوم «آریائی»ها قرار گرفتند که

✲ نامه های سه گانه که از اینجا شروع میشود کمی دیرتر از نامه های دیگر نوشته شده‌است. به مقدمهٔ کتاب در صفحه ۱۰ رجوع کنید

عکس دیوارهای نقاشی شده درمقبره‌های شهرقدیمی «تبس» درمصر خیلی جالب توجه بود.

همچنین عکسهائی ازخرابه‌های کاخ‌ها ومعابد شهر «تبس» درمصر را دیده‌ای. درآنجا بناهای عظیمی ساخته بودندکه ستونهای بسیار بزرگی داشت. درنزدیکی شهر «تبس» مجسمهٔ بزرگ «ممون» هست که ازفرعونهای بزرگ مصر بوده است.

تصاویری ازخرابه‌های معابد وساختمانهای «کرنك» درقسمت علیای مصررا نیزدیدی. ازروی همین عکس‌ها هم میتوانی تصورکنی مصریان قدیم چه معماران وسازندگان هنرمند وتوانائی بوده‌اند.

آنها نمیتوانستند بدون دانستن علوم مهندسی و بدون داشتن معلومات زیاد چنین معابد وچنین کاخهای بزرگی بسازند.

اکنون ما نگاه مختصری را که به عقب انداخته بودیم بپایان میرسانیم ودرنامهٔ بعدی خود در زمانهای بعدی پیش خواهیم آمد.

مطالب را در این باره میتوان از کتابهای قدیمی مانند «ودا» که قاعدتاً در همان زمانها نوشته شده فهمید. قسمتی از «ودا» که «ریگ‌ودا» نام دارد قدیمی‌تر است وازروی آن میتوان تصوری از آن نواحی هندبدست آورد که آریائی ها در آنزمان اشغال کردند. از روی سایر قسمتهای «ودا» و سایر کتابهای سانسکریتی مانند «پورانا» میفهمیم که چگونه آریائیها در هند پراکنده شدند و بسط یافتند.

شاید تواز این کتابهای قدیمی چیزی نمیدانی. وقتی که بزرگ شدی مطالب بیشتری دربارهٔ آنهاخواهی‌دانست اماهم اکنون داستانهای زیادی میدانی که از کتاب «پورانا» گرفته شده است. مدتها بعد کتاب بزرگ «رامایانا» وبازمدتی پس از آن کتاب «مهابهاراتا» نوشته شد.

ازروی این کتابها زندگی آریائیها را درزمانی که فقط درنواحی افغانستان وپنجاب زندگی‌میکردند می‌فهمیم. آنها این‌ناحیه را «براهما-وارتا» مینامیدید. بعدها بافغانستان «گاندهارا» [1] میگفتند.

آیا اسم زنی بنام «گاند هاری» را در کتاب «مهابهاراتا» بخاطر داری؟ آنزن باین اسم نامیده میشد زیرا از «گاندهارا» یا افغا نستان آمده‌بود. اکنون افغانستان یك کشورجدا ازهنداست اما در آنزمان‌ها هردوسرزمین باهم یك کشور بودند.

وقتی که آریائی‌ها بیشتردرهند پراکنده شدند و به جلگه های رودهای «گنك» و «جمنا» رسیدند تمام نواحی‌شمالی‌هند را «آریاوارتا» نامیدند.

۱ــ اسم «قندهار» که نام‌شهری درجنوب افغانستان و درکنار رود هیرمند است از همین کلمه گرفته شده.

از شمال به هند آمدند ظاهراً قبایل بسیار زیادی از آریائی‌ها در نواحی آسیای میانه بودند وچون در آنجا برای همهٔ ایشان غذای کافی پیدا نمیشد آنها در نواحی دیگر پراکنده شدند و بسوی سر زمینهای دیگر حرکت کردند. عدهٔ زیادی از ایشان به «ایران» و حتی به «یونان» و نواحی دورتر غربی رفتند . همچنین عده‌ئی از ایشان هم از کوههای حدود کشمیر گذشتند و به هند آمدند .

«آریائی‌ها» جنگجویان نیرومندی بودند و «دراویدیها» را از برابر خود میراندند . امواج آریائی‌ها پشت سر هم از راه شمال غربی بهند میرسید. شاید در آغاز کار دراویدیها جلو آنها را میگرفتند و ایشان را متوقف میساختند اما وقتیکه عده‌های بیشتری بصورت روزافزون فرا-رسیدند دیگر نتوانستند جلو ایشان را بگیرند.

آریائی‌ها مدتهای دراز در همان نواحی شمالی هند در حدود «افغانستان» و «پنجاب» باقی ماندند. بعد کم کم بنواحی دیگر و جنوبی تر وبقسمتی که حالا «ولایات متحده»[1] نامیده میشود آمدند که ماهم در آن زندگی میکنیم. آنها همچنان در تمام این نواحی پراکنده میشدند تابنواحی کوههای «ویندهیا» درهندمیانه رسیدند.چون دراینجاجنگلهای انبوهی‌وجودداشت‌عبوراز آنها برای آریائیهادشوار بود . البته‌افرادبسیاری از آنها توانستند از جنگل‌ها بگذرند وبسمت نواحی جنوبی هم بروند اما رویهمرفته همهٔ آنها وانبوه آریائی‌ها نمیتوانستند ازجنگلهابگذرند وباین ترتیب جنوب هند سر زمین عمدهٔ دراویدی‌ها باقی ماند .

مطالعهٔ آمدن آریائی ها به هند بسیارجالب توجه است . مقداری

۱- به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۴۹ رجوع شود .

آریائیها در هند به چه شباهت داشتند ؟

قاعدتاً آریائیها باید درحدود پنج تاشش هزارسال پیش وشایدهم مدتی بیشتراز آن به هند آمده باشند . بدیهی است که همهٔ آنهایکباره و دسته جمعی نیامده‌اند بلکه گروهی بدنبال گروهی دیگر ، قبیله‌ئی بدنبال قبیلهٔ دیگر وخانواده‌ئی بدنبال‌خانوادهٔ دیگردر طول صدها سال بهندآمدند .

بنظر بیاور که آنها بصورت کاروانهای دراز با تمام اسباب واموال خودکه آنها را در گاریها یا برپشت حیوانات بار کرده بودند حرکت میکرده اند .

آنهامثل سیاحان وجهانگردانی که امروز بسفروسیاحت میروند نبودند . برای آنها بازگشت وجود نداشت آنها میآمدند که یا دراینجا بمانند و زندگی کنند و یا بجنگند و کشته شوند . همانطورکه برایت گفتم بیشتر آنها ازکوههای شمال غربی عبورکردند وبه هند آمدند . اما شاید بعضی ها هم پس از عبور از ایران از راه خلیج فارس و دریا بسواحل هند آمده باشند وباقایقها وکشتی‌های کوچك ازراه رود «سند» به‌جلگه‌های شمالی هند ونواحی پنجاب رسیده باشند .

آیا این آریائیهابه چه شباهت داشتند ؟

ما میتوانیم ازکتابهائی که نوشته‌اند وتا زمان ماباقی مانده است

آنهاهم مثل سایرمردمان روزگارقدیم درکناررودها ساکن‌شدند وبرای خود شهرهائی‌ساختند . بطوریکه میدانی‌شهر «کاشی» یا «بنارس» و «پرایاک» (در نزدیکی الله آباد) وبسیاری شهرهای دیگرکه قدیمی هستند درکناررودها قرار دارند

بلکه تامدتها در خاطرها حفظ میشد و بوسیلهٔ گفتن و شنیدن سینه بسینه از نسلی بنسلی منتقل میگشت . مردمان آنزمان مسلماً حافظهٔ خیلی خوبی داشتند .

آیا چند نفر از ما امروز میتوانیم تمام مطالب یك کتاب را بوسیلهٔ شنیدن حفظ کنیم[1] ؟

آندوران قدیم و زمانی که «ودا» ها نوشته شده اند اکنون «دوران ودی» نامیده میشود. بطوریکه قبلا هم گفتم نخستین قسمت وداها «ریگ‌ودا» میباشد . این قسمت سرودها و آوازهائیست که معمولا آریائیهای قدیم میخواندند. قاعدتاً آنها مردمان بسیار زنده دلی بوده‌اند، اشخاصی عبوس و ترشرو نبودند بلکه بسیار شادمان و خوشحال بودند که ماجراهای بزرگ را دوست میداشتند و باشادمانی و نشاط خود آوازهای زیبائی میساختند و آنها را برای خدایانی که میپرستیدند میخواندند .

آنها به خودشان و نژادشان مغرور بودند. کلمهٔ «آریا» هم بمعنی نجیب و اصیل و یك نوع شخص ممتاز میباشد . آنهـا آزادی را بسیار دوست میداشتند و مثل اولادان و اعقاب امروزیشان که اکنون درهند هستند نبودند که بسیار کم جرأت و کم شهامت هستند و از دست رفتن آزادیشان را بزحمت احساس میکنند. برای آریائیهای قدیم مردن بهتر از بیشرافتی و بندگی بود[2] !

۱ــ حفظ کردن و بخاطر سپردن متن های مقدس اززمان قدیم اهمیت داشته است ، درایران نیز کسانی بوده‌اند که تمامی قرآن‌را حفظ داشتند و آنهارا «حافظ» میگفتند ، منتها حفظ کردن متن‌ها درزمانی که خط و کتاب وجودداشته باحفظ کردن درزمانی که اصلاهنوز خط وجود نداشته تفاوت زیاددارد .

۲ــ یادآوری میشود که این مطالب درسال ۱۹۲۸ که هندسر گرم مبارزه بود وهنوز استقلال خودرا بدست نیاورده بود نوشته شده است و نهرو این مطالب را برای تهریك دختر خود و هموطنانش نوشته است.

اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست آوریم .

بعضی از این کتابها مانند «ودا» شاید کهنه ترین وقدیمی ترین کتابهای دنیا باشند. احتمال دارد که آنها این کتابها را در آغاز کار خود ننوشته باشند ، بلکه ممکن است ترانه ها وسرودهائی که دراین کتاب هست تامدتهای درازفقط درسینه ها بوده است ومردم ازراه گوش خود آنها را میشنیدند ویاد میگرفتند و برای دیگران میخواندند.

این کتابها بزبان سانسکریتی بسیار زیبائی نوشته شده اند بطوریکه تقریباً مثل آوازهای موزون‌هستند. حتی حالا هم اگرشخص خوش آوازی که زبان سانسکریتی را بلد باشد کتاب «ودا» را بخواند شنیدنش برای ما مطبوع است .

هندوها کتاب «ودا» را بسیارمقدس میشمارند . به‌بینیم کلمه «ودا» یعنی چه وچه معنی دارد ؟ «ودا» یعنی «دانش» ودرکتاب «ودا» علم و دانشی که خردمندان آن زمانها داشته اند جمع آوری شده است . آن خردمندان را «ریشی» و «مونی» مینامند .

در آنزمان آنها راه آهن ، تلگراف وسینما نداشتند اما معنی این حرف آن نیست که آنها نادان بوده اند . بعضی ها تصور میکنند که خردمندان آن روزگار حتی ازمردم امروز هم عاقل تر بوده اند . اما چه دانش آنها بیشتر بوده وچه نبوده درهر حال کتابهای بسیارعالی نوشته اند که حتی امروزهم مورد تحسین فراوان قرار میگیرد .

خود این موضوع نشان میدهد که مردمان آنزمان چقدر بزرگ وخردمند بوده اند .

همانطورکه گفتم سرودها ومطالب کتاب «ودا» درابتدانوشته نبود

ازدست زدن بدیگران وغذا خوردن با دیگران میترسند.

خوشبختانه اکنون این رسم که دیگر پسندیده نیست بتدریج خیلی ضعیف تر میشود.[۱]

۱ـ جامعهٔ هند مثل جامعهٔ قدیم ایران به طبقات تقسیم میشد که هرطبقه را یك کاست میگفتند. هرکس در یك کاست بدنیا می آمد و تا آخر عمر عضو همان طبقه میماند وحق نداشت باطبقات و کاست های دیگر آمیزش و ازدواج کند. بالاترین کاستها برهمنان بودند که کارهای مذهبی را دردست داشتند و پائین ترین طبقات مردمی بودند که جزو هیچ کاست حساب نمیشدند وآنهارا نجس و ناپاك میدانستند. هیچ کس نباید به آنها دست میزد یا باایشان غذامیخورد. آنها حق نداشتند بداخل معابد واردشوند در شهرها درمحله های مخصوص درکنار شهر سکونت داشتند. در دوران مبارزه برای استقلال بر اثر مبارزات وسیع روشنفکران هند برهبری مهاتما گاندی این رسم ناپسند کم کم خیلی ضعیف شد و پس ازاستقلال هند درقانون اساسی تمام مردم باهم برابر شناخته شده اند و کاست ها دیگر اعتباری ندارند.

آنها جنگجویان خوبی بودند. اطلاعاتشان ازعلوم زیاد نبود اما ازکشاورزی بخوبی اطلاع داشتند. طبعاً آنها بکشاورزی اهمیت زیاد میدادند زیرا برای ایشان ارزش فراوان داشت بهمین جهت برای هرچیزی هم که درکار کشاورزی بایشان کمک میداد ارزش فراوان قائل میشدند

رود های بزرگ که بایشان آب میدادند در نظرشان بسیار عزیز بود و آنها را دوستان و حامیان بزرگ خود میشمردند. گاوهای نر وماده نیز چه در کارهای کشاورزی وچه درزندگی روزانه برای ایشان کمک بزرگی بودند. گاو نر بارمیکشید و زمین را شخم میزد و گاو ماده بمردم شیرمیداد که غذای بسیار پرارزشی بود. باین جهت مخصوصاً باین حیوان توجه زیاد داشتند و برای آنها نیز سرودهای ستایش آمیـزی میخواندند. [۱]

مدتها بعد دیگر مردم علت ستایشی را که ازگاو بعمل میآمد فراموش کردند و به‌پرستش گاو پرداختند درصورتیکه‌این‌پرستش وستایش برای هیچ کس فایده‌ئی نداشت.

آریائیها که بخودشان بسیار مغروربودند میترسیدند که با سایر ساکنین هند مخلوط شوند. باین جهت قانونهاومقرراتی برای خود وضع کردند که ازمخلوط شدن ایشان بادیگران جلوگیری میکرد وآریائی ها نمیتوانستند بادیگران‌زناشوئی کنند. مدتها بعداین رسم هم بشکل‌و صورتی درآمد که امروزسازمان«کاست» نامیده میشود.

بدیهی است که این فکر اکنون کاملا مسخره‌است که بعضی‌مردم

۱ــ درایران باستان‌هم برای‌اسب که کمک بزرگی به‌انسان بودارزش قائل بودند ودرکتیبه‌های داریوش ازاین حیوان بصورت ستایش‌آمیزی‌اسم برده شده‌است.

ماه آسمانی شباهت دارد. بهمین جهت «آریاوارتا» را «سرزمین ماه» هم مینامیدند. «ایندو» بمعنی «ماه» است و بدینقرار «آریاوارتا» کشور و سرزمین «ایندو» بود.[۱]

آریائیها از شکل هلال ماه خیلی خوششان میآمد و بآن اعتقاد داشتند و هرجارا که بشکل هلال ماه بود مقدس میشمردند. بسیاری از شهرهای بزرگ آنها و از جمله شهر مقدس «بنارس» بشکل هلال ماه ساخته شده بود. نمیدانم آیا میدانی که حتی در شهر خودمان «الله آباد» رود گنگ بشکل یك هلال ماه میباشد.[۲]

بطوریکه میدانی «رامایانا» داستان «راماچندرا» و «سیتا» وشرح جنگهای آنها با «راوانا» پادشاه «لانکا» میباشد ولانکا همان جائیست که حالا «سیلان» نام دارد. داستان اصلی «رامایانا» را شخصی بنام «والمیکی» بزبان «سانسکریتی» نوشته است. بعدها این داستان بصورتهای گوناگون ومتعدد بهزبانهای دیگر هند هم نوشته شد. معروفترین آنها داستانیست که «تولسیداس» شاعر هندی بزبان «هندی» نوشته است و نام اصلیش

۱ـ نام دختر نهرو «ایندیرا» است که مخفف آن «ایندو» میشود و معمولا اورا بهاین اسم صدا میکنند. همانطورکه مثلا درزبان فارسی اسامی «فریده» و «فرخنده» و نظایر آنهارا «فری» صدامیکنند. نهرو درجملات بالا برای دخترش که «ایندو» نام داشت توضیح میدهدکه سرزمین مادریش بنام خودش کشور «ایندو» یا کشور ماه نامیده میشده است. زیرا همانطورکه درمتن می بینیم «ایندو» که نام مخفف «ایندیرا» است درعین حال بمعنی «ماه» میباشد.

۲ـ بطوریکه خوانندگان میدانند الهآباد شهرمادری نهرو می باشدکهاو وخواهرانش ودخترش درآنجا بدنیا آمدهاند. درکنار الهآباددرمحل شهر باستانی «پراباگ» یکی ازمراکز مقدس هندوهاست که معمولا برایغسل کردن درآب گنگ بهآنجا میآیند و یکی از جهات مقدس بودن آنجا همینشکل هلالی رود در آن ناحیه است.

«رامایانا» و «مهابهاراتا»

در هند بعد از «دوران ودی» که در آنزمان کتاب «وداها» نوشته شد دورانی که بنام «دوران حماسی» نامیده میشود آغاز گردید. این دوران را از آن جهت حماسی مینامند که دو حماسهٔ بزرگ در آن زمان نوشته شده‌است. این حماسه ها منظومه هائیست که داستانهای قهرمانان بزرگ را برای ما نقل میکنند[1]. این دو کتاب «رامایانا» و «مهابهاراتا» بودند که تو آنهارا میشناسی.

درطول دوران حماسی آریائی‌ها درسراسر نواحی شمالی هند تا حدود کوههای مرکزی «ویندهیا» پراکنده‌ومنبسط شدند. بطوریکه قبلا هم برایت گفتم تمامی این سرزمین را «آریاوارتا» مینامیدند. قسمتی که اکنون «ولایات متحده»[2] نامیده‌میشود «مادهیادشا» یعنی «سرزمین میانه» نام‌داشت، «بنگال» هم «وانگا» نامیده میشد.

یك واقعیت جالب توجه دیگرهم هست که ممکن است میل داشته باشی بدانی. اگر به نقشهٔ هند نگاه کنی وقسمتی را که «آریاوارتا» نامیده میشده ودرفاصلهٔ میان کوههای هیمالایا درشمال و کوههای «ویندهیا» در مرکزهند قرارداشته بنظر آوری می‌بینی که مجموع این ناحیه به یك هلال

۱ــ مثل شاهنامهٔ فردوسی درزبان فارسی.

۲ــ به حاشیه صفحهٔ ٤۹ رجوع شود.



آیا چه کسانی جز مردمی بسیار بزرگ و دانشمند میتوانستند چنین کتابهائی بنویسند ؛ هرچند که این کتابها در زمانهای بسیار قدیم و هزاران سال پیش از این نوشته شده اند امروز هم در هند زنده هستند و هر کودک هندی داستانها واشعار آنهارا میداند و هر فرد هندی تحت تاثیر ونفوذ آنها قرار دارد.

پایان

«راماچاریتیامانا» میباشد که بطور خلاصه آنرا «رامایانا» میگویند

در «رامایانا» برای ما شرح داده شده است که در نواحی جنوب هند میمونها به «راما» کمك کرده‌اند و نام قهرمان میمونها «هانومان» بود. احتمال دارد که داستان «رامایانا» درواقع داستان جنگهای آریائیها با مردمان جنوب‌هندبوده است که رئیس ایشان «راوانا» نام داشته‌است. ممکن است که میمونهائی هم که بایشان اشاره شده‌است اهالی بومی سیاه پوستی بوده‌اند که درجنوب هندزندگی میکرده‌اند.

کتاب «رامایانا» از داستانهای زیبا و لطیف پراست اما نمیتوانم دراینجا بتمام آنها اشاره کنم. تو باید خودت آنهارا بخوانی.[1]

کتاب «مهابهاراتا» خیلی بعداز«رامایانا» نوشته‌شده است و کتاب خیلی بزرگتریست.

این کتاب شرح جنگهای آریائیها با دراویدی ها نیست بلکه داستان جنگهائیست که میان خود آریائیها روی داده است. اماصرفنظر ازموضوع جنگها این کتاب بسیارزیبا وعالیست که افکاربلند وداستانهای بسیارنجیبانه‌وانسانی درآن وجوددارد. علاوه براینهااین کتاب‌از آنجهت برای همهٔ ما هندیها عزیز است که شامل منظومهٔ بزرگ و گرامی «بهگود گیتا»[2] نیز میباشدکه جواهر گرانبهائی برای ماست.

اینها کتابهائی هستند که‌هزاران‌سال پیش‌درهند نوشته‌شده‌اند.

---

۱ ــ داستانهای این کتاب بداستانهای کتاب شاهنامه‌ماوشرح جنگهای‌ایرانیان باتورانیان وقهرمانیهای رستم و نظایرآنها شباهت زیاد دارد.

۲ ــ «بهگودگیتا» مجموعه‌ئی ازمتن سرودهای مقدس ودعاهای‌هندوهاست.

JAWAHARLAL NEHRU

LETTERS

From a Father to his Daughter

Translated from English into Persian

by:

Mahmoud TAFAZZOLI

Published by:



Amir Kabir

PRINTED IN IRAN

Teheran 1957